

# آبیدوا



تیرماه ۷۱

سال اول - شماره اول - ۴۰ صفحه - ۴۰۰ ریال



دکتر محمد مجتهد

آبریزگان و آخرین جشن آب باستان  
در گیلان و دیلمستان

برادر از زبان برادر "دکتر معین"

تصنیف جنگل

جه چلنگری قاشاعری

کتابخانه ملی رشت از ۱۳۰۶ تا ۱۳۷۱

جنبش‌های مذهبی در گیلان

زیبا کناری، ترانه‌ای که تا تمام ماند

در چه ماهی از سال حسیم؟

گیلان شناسی

آزاددار و کویس

واژه شناسی شرفشاه

نهیج البلاغه ترجمه گیلکی

سرو هرزویل

باقله زاله

صاحبه با

لشیر و منی قاپقوران

به زبان گیلکی

خوشنویسان گیلان

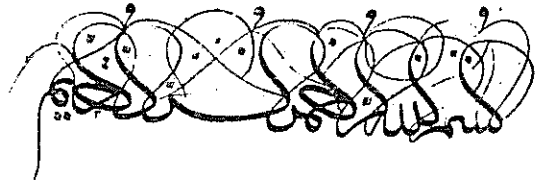
نوع لهجه در متون گیلکی

درده دیل استاد معین مره

ماهه چی بیگفته

فین لاور

مرگ خایی بو شو ...



گیلان جان می وطن، تی سر سلامت  
 بمانه امه میان ان علامت  
 اگر اونسانم تیره ای قدم من  
 بو کونید فردا زاکان مر ملامت

تیرماه ۱۳۷۱

# تبدیر

ماهنامه فرهنگی / هنری

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

محمد تقی پورا احمد جکتاجی

## در این شماره می خوانید:

### مطالب فارسی :

حرف اول صفحه ۳ در تعریف گیله وا ۴ آبریزگان و آخرین جشن آب پاشان در گیلان و دیلمستان ( محمود پاینده ) ۶ برادر از زبان برادر (مهتدیس علی معین )  
 ۹ کتابخانه ملی رشت از ۱۳۰۶ تا ۱۳۷۱ ( جعفر خماسی زاده ) ۱۴ جنبش های مذهبی در گیلان ( سید محمد تقی میرا بوالقاسمی ) ۱۷ زیباکناری، ترانه ای که ناقام ماند ( فریدون پوررضا ) ۲۳ گیلان شناسی در خارج از کشور ( ژاپن )  
 ۲۵ گیلان شناسی در ایران ( صدای شالیزار ) ۲۶ واژه شناسی شرقشاه ( عباس حاکمی ) ۲۸ باقله زاله ( دکتر سیدحسین تائب ) ۳۰ سروهرزیل ۳۲ گیلان از نظر جهانگردان ۳۳ اخبار فرهنگی ۳۶ خوشنویسان گیلان ( کریم مولوردیخانی ) ۳۸



### مطالب گیلکی :

نهج البلاغه به زبان گیلکی ۵ درده دیل دکتر معینه مره (محمد تقی بارور)  
 ۱۰ تصنیف چنگل (جعفر مهرداد) ۱۱ گیلان جان (م.پ.جکتاجی) ۱۱ چه چلنگری تا شاعری (محمد ولی مظفری) ۱۲ هارای هارای ۱۳ سیدخانمی (عزت الله زرتدیان) ۲۰ شعرگیلکی (غلامحسن عظیمی - کاکمی - جواد شجاعی فرد - اردشیر پرهیزگار) ۲۲ نقلستان (آزاددار و کویس) ۲۷ مصاحبه با سیروس قایقران به گیلکی ۳۴ ماهه چی بیگفته (احمد سواررخش) ۳۵ مرگ خایی پوشو  
 ۳۸ ....

نشانی:

رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵

عکس پشت جلد: مهدی نصیری

حروفچینی: کوهی

لیتوگرافی و چاپ:

رشت - جاوید (میدان گلزار)

- گیله وا در حاک و اصلاح و تلخیص مطالب وارده آزاد است.
- مطالب رسیده به بازگردانده نمی شود.
- چاپ هر مطلب بمعنای تأیید آن نیست.
- استفاده فردی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد و استفاده انحصاری از آن منوط به اجازه کتبی است.

کسه شاگردان این مدرسه از استادان خود پیشی گیرند و در ساختن مدارس بزرگتر و مترقی تر آستین همت بالا گیرند و به بنیان يك آکادمی نایل آیند .

ممکن است بعضی ها کارمان و شیوه آن را نپسندند . حق طبیعی آن هاست چراکه هیچ چیز ارضا کننده همه کس نیست . اینک عصر تخصص هاست . نشریات کشور نیز خوشبختانه به سمت تخصصی شدن کشیده می شوند ، ما هم اختصاصاً به فرهنگ بومی خود دل مشغول خواهیم داشت . جای کسی را تنگ نمی کنیم بلکه مهربان می نشینیم تا برای همگان جا باشد .

بخشی از حجم گیله و را متون گیلکی گرفته است . امیدواریم این حجم کم موجبات بروز استعداد گیلکی نویسان شود که سالهاست آثارشان را بدست خاک سپرده اند و در این سرزمین فرهنگ پرور جایی برای چاپ آنها ندارند . چه در بخش گیلکی و چه در بخش فارسی نمی خواهیم مجله ای " آوانگارد " باشیم که فقط به مذاق خواص خوش آید . گیله و تعلق به عموم گیلکان دارد نه قشری خاص از آن . نه سودای کسب درآمد درسرداریم و نه دست و بالمان به جایی بند است که دلمان قرص باشد به انجام کاری که با روش مجله نخواند .

هدف ما يك کلام شناخت هویت بومی ، احیای آداب و سنن خوب مردمی ، حفظ زبان گیلکی و شکوفایی ادبیات آن است . آرزوی مان ترویج مهربانی است و سرفرازی انسان از هر قوم و تبار و زبان و مذهب و البته که چون گیلانی هستیم و در گیلان هستیم ، گیلان گیلان زیاد می کنیم و مباد روزی که خدای تاکرده بر ما برچسب های نجسب بخورد . گیلان پاره ای است از ایران و ایران پاره ای از جهان و جهان هستی خلقت خداوندی است . از هر طرف سرآوریم بهم می رسیم و درهم . هیچ قوم وزبانی بر دیگری تفوق ندارد الا در عمل و ایمان ثابت کند که شریف تر است .

گیله و امختص به رشت و شهرها و روستاهای پیرامون آن نیست . گیله و به سرتاسر شمال ایران اختصاص دارد . گیله و خانه گیل هاست و خانه همه اقوام و طوایف سرزمین باستانی " پتسخوارگر " از " آستارا تا استار باد " یعنی " ولایات دارالمرز " گیلان و مازندران . تالشان همیشه همپا و مازندرانیان همیشه همراه تاریخ ما ، جزئی از وجود لاینفک گیله و هستند . گیله و مبلغ فرهنگ بومی سرتاسر شمال است نه بخش مرکزی آن .

دستاقتان را بگیرید دوستان ، دستانی را که برای شما کاری کنند بی هیچ توقع . بیگانگی نکنید . سخن از عشق است به زادبوم و زادگاه نه سودای دیگر . عاشقان پاکباز را دوست داشته باشید . برکارمان ناظر باشید ، کنارمان حاضر باشید ، با مهربانی - اما - بی هیچ توقع .

گیله و



از زمانی که دو مجله معتبر " فرهنگ " و " فروغ " در رشت چاپ میشد تا این زمان که مجله علمی " معماری و شهرسازی " و مجله فرهنگی هنری " گیله " و " منتشر می شود ۷۰ سال می گذرد . آنوقت ها تعداد مجلات سراسر کشور شاید به ده عنوان نمی رسید اما امروز تعداد مجلات کشور به بیش از صد عنوان می رسد . در این میان ، در طول سالهای متمادی گاه مجلات دیگری نیز در گیلان پا گرفت مثل پادنگ ، سپیدرود ، ویژه هنر و ادبیات و چند تایی دیگر . آرزوی روزی را داریم که مثل گذشته سرزمین فرهنگ پرور گیلان چندین مجله دیگر را نیز در دامن داشته باشد .

گیله و اولین مجله ای است که همه مطالب آن بنحوی در رابطه با گیلان است . اولین ها يك مشکل دارند و آن این که کامل نیستند و بری از نقص . ما هم جدا از این نقیصه نیستیم بخصوص که دست اندر کار ثبت و ضبط ادبیات مکتوب زبانی هستیم که بیشتر بر پایه شفاهیات بنا شده است تا آثار مکتوب . اما سعی می کنیم نقایص کارمان را با همکاری و همیاری خوانندگان خویمان از پیش رویمان برداریم . بشارت آن را می دهیم که شماره دوم ما بهتر از شماره اول و شماره های بعدی بهتر از شماره های قبلی باشد . تکامل کار یعنی همین . بر این کار نه فقط اصرار می ورزیم بلکه غیرت نشان می دهیم .

از شهریور ۱۳۶۴ که تقاضای مجله را بنام " گیله " و " دادیم تا اسفند ۷۰ که امتیاز مجله صادر شد هفت سال گذشت . در این هفت سال پیوسته در این آرزو بودیم که برای مردم خوب و مهربان شمال کاری کنیم تا فرهنگ ریشه دار و پویای بومی شان بیش از این خدشه نپذیرد . اینک شادیم که بعد از سالها تلاش و دوندگی امکان این کار به ما داده شد تا این وجیزه را تقدیم هم میهنان خود کنیم . عده ای بر سر راهمان سنگ انداختند و دیوار چیدند ، عده ای دیگر موجبات گشایش کار شدند . برای گروه اول سعه صدر و برای گروه دوم توفیق بسیار آرزو داریم . همیشه رهین محبت کسانی هستیم که دستمان را گرفتند و بجلو بردند و قوت قلب دادند .

گیله و در خدمت فرهنگ بومی گیلان و مازندران است و آن را چون مدرسه ای جدید و نوین یاد می انگارد با کلاسهای مختلف در سنین مختلف که همه رشته های دانشی در آن تجربه می شود و استاد و شاگرد به تعلیم و تعلم مشغولند . شاید این مدرسه ساختمانی کوچک ، فکستی و حقیر بیش نباشد و کلاسهای آن نیز با سقف های کوتاه و فضایی کور و دیوارهایی نمر ، اما آن چه بر مدرسه حاکم است نظم و انضباط ، عشق به کار ، دوستی با هم ، خودشناسی و بازگشت به خویش ، شناخت از گذشته و حال خویش و ساختن آینده است . مدیر این مدرسه فقط فعله و عمه کار است ، فراش مدرسه است نه چیزی بیش . آرزوی روزی را در سردارد

## گیله‌وا

## چند نکته در مورد

## املاي گيلكي

(پیشنهاد نخست)

مسئله خط و کتابت در گیلکی از اهم مشکلات و موانع موجود بر سر راه پاگرفتن ادبیات آن است. این مسئله زمینه بحث مفصلی را طلب می‌کند که از همین شماره به آن پرداخته شده است. اما تا وقتی که طرح پیشنهادی مورد بررسی قرار گیرد و طرح‌های دیگر که به دفتر نشریه می‌رسد چاپ گردد و نهایتاً جمع‌بندی شده و معایب و محاسن خود را بنمایاند و به نتیجه برسد زمان می‌برد.

«گیله‌وا» ناگزیر است حداقل برخی اصول نگارشی را در متون گیلکی خود رعایت کند که امید است شعرا و نویسندگان گیلکی پرداز به آن عنایت داشته و مراعات فرمایند.

۱- کلمات حتی المقدور همان‌طور که گفته می‌شوند نوشته شوند.

۲- حرف اضافه گیلکی که با حرکت فته به گوش می‌رسد بصورت ه غیر ملفوظ به کلمه مربوط چسبیده و نسیایانده شود: گیلانه دانشگاه (= دانشگاه گیلان) - رشته بازار (= بازار رشت)، در فارسی تلفظ حرف اضافه به صورت کسره شنیده می‌شود: دانشگاه گیلان - بازار رشت.

۳- برخی نشانه‌ها مثل واو معدوله حذف گردد و عیناً آنچه به گوش می‌رسد نوشته شود: خاخسور (= خواهر) - خیش (= خویش) - خاطر خا (= خاطر خواه).

۴- نشانه‌های عربی مثل تنوین برداشته شود و عیناً آنطور که بگوش می‌خورد نوشته شود: فعلن (= فعلاً) - مخصوصن (= مخصوصاً).

۵- از آوردن اعراب در موارد ضروری که الفبای موجود قادر به بیان درست آن نیست کوتاهی بعمل نیاید.



گیلان به اقتضای وجود دریای خزر در شمال و رشته کوه‌های البرز در جنوب و ادامه آن در شمال غربی و جلگه گیلان در مرکز، محل برخورد انواع و اقسام بادهاست که بیشتر آن‌ها باران‌زا و طوفان‌زا هستند و موجب تغییر ناگهانی هوا و انتقالات جوی می‌شوند. یکی از این بادهای گیله‌وا نام دارد.

□ «گیله‌وا» بادی است که از شرق به غرب می‌وزد و منشأ خیر و برکت و موجب ازدیاد محصول زراعی، فراوانی صید ماهی و به شکوفه نشستن درختان میوه و سبب خوشی هوا و بند آمدن باران و تابش آفتاب است.

از اینرو «گیله‌وا» میان بادهای گیلان مساعدترین باد است و از سه جهت شمال شرقی، شرق و جنوب شرقی می‌وزد که به ترتیب بیرون گیله‌وا، خوشکه گیله‌وا و کنار گیله‌وا نامیده می‌شود.

## □ گیله‌وا در فرهنگنامه‌های گیلکی

کنار گیله‌وا - بادی که از سمت "S. E. E." و "S. E." می‌وزد.

بیرون گیله‌وا - بادی است که از سمت "N. E. E." و "N. E." می‌وزد.

خشکه گیله‌وا - بادی است که از سمت مشرق می‌وزد. «فرهنگ گیلکی، دکتر منوچهر ستوده»

گیله‌وا - باد شمال خاوری و از بادهای باران‌آور دریای مازندران است.

کنار گیله‌وا - بادی است که از جنوب شرقی می‌وزد. «واژه نامه گویش گیلکی، احمد مرعشی»

گیله‌وا - از غرب به شرق، هوا ملایم و دریا آرام می‌شود.

بیرون گیله‌وا - از سمت N. E. و N. E. E.

کنار گیله‌وا - از S. E. و S. E. E. می‌وزد «فرهنگ گیل و دبلم، محمود پاینده»

کنار گیله‌وا - بادی که از سوی جنوب شرقی می‌وزد.

خشک گیله‌وا - باد شرقی که وزش آن نشانه آرامش دریا و صافی هواست.

«واژه‌های دستوری و فرهنگ لغات گیلکی، جهانگیر سرتیپ پور»

## □ «گیله‌وا» در متون

در «سفرنامه فرهاد میرزا معتمدالدوله» در بخش مربوط به (ورود به بندر انزلی) آمده است: روز چهارشنبه سیم ربیع‌الاول سنه ۱۲۹۳ هجری شب چهارشنبه، باد گیلور، که باد جنوبی است می‌وزد. کپیتان می‌گفت، این باد خوبی است، نسبت به کشتی که به انزلی می‌رود و اصل او یا گل‌آور است گل مرداب انزلی را بدریا می‌آورد، یا گیلان آور است که از طرف گیلان می‌وزد.

بعضی این باد را گیلوا، می‌گویند، یعنی باد گیلان، که وا بمعنی باد است، ولی گل‌آور بنظر من صحیح‌تر آمد، چرا وقتی که این باد می‌وزد آب مرداب داخل دریا می‌شود که بقدر دو سه میل رنگ آب دریا تغییر می‌کند که گل‌آلود است و گل‌آور، مناسبت دارد... گیلوا بر وزن بی‌نوا، از مابین جنوب مشرق می‌وزد...» (سفرنامه فرهاد میرزا معتمدالدوله، باهتمام اسماعیل نواب صفا، زوار، ۱۳۶۶، ص ۶۸ - ۳۶۷)

□ گیله‌وا نامی است که بر دختران نهند.

□ گیلوا نام روستایی است از توابع بخش کوچصفهان شهرستان رشت.

ترجمہ فارسی: مورخ الدولہ سپہر

ترجمہ گیلکی: م.پ. جکتاجی

# فرازی گیلکی

بہ زبان گیلکی

حضرتہ علی (ع) گبان ہمہ تان پندیدی، اندرز. ہمیشک رانیشانہ آدمہ. وا  
اوشانہ دوروشت دوروشت نیویشتن، قاب کودن و دیوارہ سروالائتن. چومہ مرہ  
دئن و گوشہ امرہ ایشتاوستن. دیمیشک گبہ اما تازہ نیشان بزہ.

■ زمانہ فچم فراز دارہ، ئی روز ترہ گردہ، ئی روز واگردہ. اوروزاکی تی کامہ، کلہ خوسی نوا  
کودن؛ اوروزاکی نی یہ صبر بدار.  
(روزگار را نشیب و فرازی است. روزی بکام تو گردد و روزی برخلاف تو رود. روزی کہ کام یافتی طغیان مکن و چون بسختی افتادی شکیبائی  
فرما.)

■ وبشتاچوم آدم تو مامہ دونیا یہ بدارہ، نڈاری جہ واوشتن نتانہ.  
(اگر حریص دنیا را بہ تمامت دارا شود، از تنگدستی رہایی نیابد.)

■ چوم ہم چومی، جان سوچی ارہ.  
(حسد گدازندہ جسد است.)

■ عاقیل بہ خو کار بندہ، جاہیل بہ خو نا جہ.  
(خردمند تکیہ بر کار خود زند و نادان اعتماد بر آرزوی خویش کند.)

■ خود پسندان خوشانہ عیبہ خبرا نارید، اگر دیگرانہ علمہ بشناسید، خوشانہ عیبہ نی شناسید.  
(مردم خود پسند از عیب خود بی خبرند، اگر بر فضل غیر دانا شوند بر نقص خویش بینا گردند.)

■ حق شمشیری ایسہ کی کولا نیبہ.  
(حق شمشیری است کہ کند نمی شود.)

■ مالا کی ببخشی کما بہ، علما کی ببخشی زیاد.  
(مال از بخشیدن کاستی پذیرد و علم از بذل فرمودن فزونی گیرد.)

■ سپیانی (غیضہ غضب) آتشیہ ولا مانہ، ہر کی اونہ فودوخانہ، آتشیہ دو خوشانہ؛ دونخوشانہ،  
خودش اونہ میان فوسو جہ.  
(خشم آتشی است افروختہ، ہر کس آن را فرو نشاند آتش را خاموش سازد و اگر دست باز دارد نخست خود بدان بسوزد.)

■ دانایی دارا مانہ، دیلہ جہ قد کشہ، زوانہ مرہ بار دیبہ.  
(حکمت درختی است کہ از دل می روید و با زبان بار می دہد.)

# آبریزگان و آخرین جشن آب پاشان در گیلان و دیلمستان

مردم سرزمین سرسبز و مهرپرور گیلان و دیلمستان نیز، چون مهربان مردمان دیگر دیاران دوردست ایران، آئین‌های دل‌انگیز بسیاری داشتند که در برگزاری آن آئین‌ها، از دل و جان مایه می‌گذاشتند. آنان نیز چون دیگر ایرانیان آرزومند - که آب را مایه آبادانی و روشنایی و حرکت و برکت می‌دانند -، تارو زگارانه چندان دور، پاره‌ای از آئین‌های دوست‌داشتنی در ستایش از ایزد آب را برگزار می‌کردند.

یکی از آئین‌های بسیار کهن ایرانی، برپایی آبریزان یا آبریزگان یا تیرگان است. در پشت‌ها آمده است: دومین گاهنبار - از شش گهنبار - در روز ۱۵ تیرماه واقع می‌شود و در این روز آب به وجود آمده است. و در فرهنگ‌های ایرانی آمده است:

آبریزگان نام جشنی است باستانی به سیزدهم تیر یعنی روز تیر از ماه تیر برپا می‌داشتند و آب بر یکدیگر می‌پاشیدند و می‌گویند: در زمان فیروز جد نوشیروان، خشکسالی شد و شاه و مردم در این روز دست به دعا برداشتند و باران آمد و مردم به شادی، آب و گلاب به یکدیگر می‌پاشیدند و آن را آبریزان و آب پاشان و آب تیرگان نیز می‌گویند و بنا به روایت ابوریحان، منشاء این جشن به زمان جمشید می‌رسد.

در این زمان عدد جانوران و آدمی آنقدر زیاد شد که دیگر جایی باقی نماند. خداوند زمین را سه برابر فراخ‌تر گردانید و فرمود مردم غسل کنند تا از گناهان پاک شوند و از آن زمان جشن آبریزگان به یادگار ماند.

ایرانیان اسیر و دورمانده از ایران، در قرن‌های نخستین اسلامی نیز، حتی در بغداد رسم آب پاشیدن به هم را از یاد نبردند و با وجود خط و نشان کشیدن‌های معتضد عباسی، در نوروز سال ۲۴۸ هجری به کوچ و بسازار ریختند آتش برافروختند و آب بر یکدیگر پاشیدند.

## محمود پاینده لنگرودی

مراسم عید آبریزگان را گاهی در نوروز هر سال برپا می‌داشتند، اما از روزگاران بسیار دور، آغاز تیرماه، ۹۱ روز بعد از نوروزا هنگام برپایی این جشن شورانگیز بود و در این روز «مردم، شگون می‌دانند که به باغ‌ها و چشمه‌سارها و جاهایی بروند که مظهر قنات یا چشمه باشد و بر روی همدیگر آب بپاشند...»

مردم دیلمستان، کوه‌نشینان خاور گیلان و باختر مازندران که تا نیمه‌های قرن سوم هجری نیز به دین نیاکان خویش دلبسته بودند، آئین‌های آنان را از یاد نبردند و هنوز هم (آبریزان، آبریزگان یا تیرگان) را (تیرما - سینه‌ها) می‌گویند و شب سیزدهم تیرماه، آئین ستایش از ایزد آب را چنین برگزار می‌کنند:

نخست، نخستین فرزند از یک خانواده و آخرین فرزند از خانواده دیگر - که با هم آشنای دیرینه‌اند - به کنار چشمه‌سار می‌روند و یک ظرف مسی آب برمی‌دارند و بی‌آنکه سخنی بر زبان آرند، آن را در خانه‌ای می‌گذارند که شباهنگام در آن جا، مراسم جشن آب برپا می‌دارند. آنگاه، زنان و مردان آبادی، نیت می‌کنند و نشانه‌هایی نظیر گوشواره، انگشتر، النگو و گردن‌بند و ... را در ظرف آب می‌اندازند. شب‌انگاه، گرد هم می‌آیند و می‌نشینند و سفره جشن می‌چینند، ظرف آب محتوی اشیای نیت شده را در میان می‌نهند و دختر نوخیز و نابالغی را برمی‌گزینند و در کنار ظرف آب می‌نشانند. مراسم آغاز می‌شود و طبری خوان = (rabbai - xon) که باید به شمار شرکات کنندگان در جشن، دست کم یک ترانه بخواند - با این چهاره پاره آغاز می‌کند. \*

تیرماه بگوته: می‌سینه چره سنگینه؟

هر که آب ویگینه، خوشته مآره اولینه

« تیرماه بگفت سیزده‌ام چرا سنگین است؟

هر کس آب برگرفته اولین فرزند مادر خود است»

انگشتر طلا، فیروزه ونی نگینه

بهشت قربان، چه جای نازینه

« انگشتر طلا فیروزه نگین آن است

به قربان بهشت چه جای نازینه است»

پس از آن، دخترک، دست در آب ظرف می‌کند

و (یک نشانه) را از آن بیرون می‌آورد و در برابر

دیدگان همگان می‌گیرد، تنها صاحب (نشانه)

می‌داند که آن چیز، از آن چه کسی است.

طبری خوان ترانه را می‌خواند و همگان گوش

می‌کنند و (نشانه‌گذار و نیت کرده) از اشارات و راز

و رمز ترانه می‌فهمد که به آرزوی دلش می‌رسد یا

نه؟

مراسم، بسا خواندن ترانه‌ها و خوردن

خورده‌های گوناگون تا دیرگاه ادامه می‌یابد و در

پایان با شور و شادی پراکنده می‌شوند و به خانه

باز می‌گردند. آن زمان که در درون خانه، از هر دری

سخن می‌گویند پاره‌ای از آدم‌ها به کنار پنجره

خانه‌های همسایه می‌روند - حیاط خانه‌های

روستاهای کوهستان دیوار ندارند و انبری آهنی را

میان دو پنجه پا می‌نهند و با دو دست، دو گوش خود

را می‌گیرند و بعد از نیت کردن، به گفتار گویندگان

درون خانه گوش می‌دهند و برآورده شدن

حاجت‌های خویش را در واژه‌های آشنای آنان

می‌بینند. مثلاً اگر نیت کنند که به سفر می‌روند و

حرف‌های درون خانه از اسب و پالان و ... باشد،

نشانه برآورده شدن نیت است.

کوه‌نشینان دیرینه سال ولایت پر حکایت ما،

برگزاری آئین دل‌انگیز ستایش از آب را تا سالهای

نه چندان دور به یاد دارند، اما در این روزگاران، با

آنکه باور داشته‌ایشان، همان ستایش نیاکانشان از

ایزد آب است، برپایی این آئین دیرین را رفته رفته از دست می نهند.

در پاره‌ای از آبادی‌های شرق دیلمستان؛ همانند اشکور و ... جشن تیرما - (تیرما-سینزه) = جشن آب و آبریزگان و تیرگان، با ویژگیهای دلپذیر دیگری همراه است. سفره انواع خوردنی‌های زمان را می چینند و در آن شب، سبزه گونه خوردنی، می خورند، بر و بچه‌های ظریف آبادی - که با همگان آشنای دیرینه‌اند، ترکه یا چوب باریکی را به نام (لال شوش 1ā lš ūš = شوش، ترکه، چوب باریک) به دست می گیرند و وارد اطاق‌های خانه‌ها می شوند و بی آنکه سخنی بگویند به خوابیدگان چند ترکه = شوش می زنند و آنان را بیدار می کنند تا شرکت در برگزاری آئین تیرماه سبزه را از یاد نبرند. آنگاه جوانان، با شور بی پایان بر فراز بام‌ها می روند و از روزن بام (= لوجون)، دستکش (دس جوروف = جوراب دست) و ... به پائین می آویزند و خانه خدایان، انواع خوردنی‌ها را در آن می ریزند و آن آشنای ناشناس به بالای بام می کشد. - گاهی نیز به نشانه مطایبه و شوخ طبعی، زغال و دیگر چیزهای خنده آور، در دستکش یا جوراب می گذارند این شادمانی‌ها تا دیرگاه شب تیرما سینزه = سبزه هم تیرماه دیلمی، ادامه می یابد.

\*\*\*

اما به روایت تاریخ، بزرگداشت آئین آبریزگان؛ در جلگه‌های گرم و گسترده و سرسبز گیلان، در ماه تیر، با پاشیدن آب بر روی همدیگر، همراه با پایکوبی‌ها و شادمانی‌ها و تماشای بازی‌های سرگرم کننده و دیدار از نمایش‌های تحسین برانگیز (لافندبازان = بندبازها) بر بستر کرانه خزر، در پنجه یا پنجهک یا پنج روز (خمسه مستترقه) پایان می گرفت.

اسکندر بیک ترکمان، منشی و وقایع نگار شاه عباس در بیان وقایع سال بیست و ششم جلوس می نویسد: ... رسم مردم گیلان است که در ایام (خمسه مستترقه) هر سال که به حساب اهل تنجیم آن ملک، بعد از انتضای سه ماه بهار قرار داده‌اند و در میانه اهل عجم روز آب پاشان است بزرگ و کوچک

و مذکر و مؤنث به کنار دریا آمده و در آن (پنج روز) به سور و سرور می پردازند و همگی از لباس تکلیف عریان گشته، (لباس رسمی) هر جماعت با اهل خود به آب در آمده با یکدیگر آب بازی کرده بدین طرز و خرمی می گذرانند و الحق تماشای غریبی است ... در برگزاری آئین تیرگان، مردم کوهساران و دیلمستان، «آب پاشان» به راه نمی اندازند بلکه در کنار آب می نشینند و با ستایش از آب، آئین ویژه تیرگان را به جای می آورند. آیا سرمای هوای کوهساران مانع از «آب پاشان» است یا در کنار آب نشستن و سخن به لطف آب گفتن، ریشه در پیشینه دیگری دارد؟!

اسکندر بیک، وقایع نگار شاه عباس با آنکه گیلک نیست، مراسم آب پاشان را در خمسه مستترقه = پنجک گیلکان، استادانه بیان می کند: (پنج روز به سور و سرور) و (هر جماعت با اهل خودش)، (عریان از لباس تکلیف) یعنی لباس رسمی به آب درمی آیند و با یکدیگر بازی می کنند و این روزها در میانه اهل عجم روز (آب پاشان) و در ایام خمسه مستترقه هر سال بعد از انتضای سه ماه بهار، رسم مردم گیلان است و این آداب و آئین مهرانگیز از روزگاران دور و دراز، از سوی پیشینیان مهربان و نیک آئین گیل و دیلم، هر سال پس از آخرین روز بهار، بر کرانه‌های جنوبی خزر - به ویژه کنار دریای چمخاله لنگرود و رودسر - برپا می شد و هزاران زن و مرد گیل با سرور و غرور، آب، این آیه زندگی و برکت و مایه روشنایی و حرکت را بر روی هم می پاشیدند و غبار غمبار کینه را از آئینه دلها فرو می شستند.

از آن زمان که پای نوادگان شیخ صفی الدین اردبیلی به گیلان باز شد، بار دیگر فرو پاشی آرمان‌ها و آئین‌های دیرینه سال گیلکان آغاز شد.

قزلباشان شاه عباس، روزگار مردم را تیره کردند و فراشان او، اموال مردم را ذخیره! ... و رفته رفته به همه باور داشتند و آئین‌ها و آداب‌شان نیز چیره شدند! شادی و آبادی از گیلان رخت بر بست و گیلانی به حال بد نشست و آخرین جشن آب پاشان آنان نیز، با به زور آویخته شدن بهزاد بیک وزیر نیکو صفات گیلانات از سوی شاه عباس،

خونفشان شد.

با ستیز و گریز خان احمد ۱۰۰۱ هـ، گیلان به حکومت سراسری سلطان صفوی پیوست و شاه عباس وزارت گیلان را در ۱۰۰۶ هجری به (میرزای عالمیان) داد. میرزای عالمیان نیز حکومت رشت، کوچصفهان و شفت و تولم و ماسوله و پشتکوه را بنا بر «صدور رُشد و کامرانی و رعیت پروری» به بهزاد بیک و فومن را به اصلا ن بیک سپرد.

مردم از رمخ و ماکوان فومن، را از ستم اصلا ن بیک، کارد به استخوان رسید، با هم همداستان شدند که عصیان کنند.

در ۱۰۱۲ هجری همینکه شاه عباس از اصفهان برای تسخیر قلعه تبریز رفت، سوگند خوردگان فومن، خانه اصلا ن بیک را غارت کردند و آتش عصیان بالا گرفت؛ اما سپهسالاران سراسر گیلان، به فومن ریختند و فتنه را خواباندند.

میرزای عالمیان، از قلعه ایروان به فومن برگشت و داستان ظلم اصلا ن بیک را از مردم فومن شنید و آن مرد رذل را عزل کرد و محدوده کارش را نیز به بهزاد بیک داد. فومنی‌ها، شادمانی‌ها کردند، زندانیان آزاد شدند و از آنان دلجویی‌ها کردند.

\*\*\*

مردم شرق گیلان که از وزیر خود به جان آمده بودند، به رشت رفتند و بهزاد بیک را به غوغای تمام به لاهیجان بردند و دادخواهی کردند و حکومت شرق گیلان نیز از سوی میرزای عالمیان به بهزاد بیک داده شد و پس از دو سال ولایت گسکر و آستارا نیز به بهزاد بیک رسید.

میرزای عالمیان در خراسان سر بر آستان غرور برافراشت و بهزاد بیک نیز بر سر تفاوت بهره هیجده هزار تومان برنج، مورد پرسش شاه عباس قرار گرفت.

خواجه محمد رضا ساروخواجه، وزیر آذربایجان، به بهانه اینکه، گسکر و آستارا، در حوزه حکومت آذربایجان است، آستارا را اشغال کرد.

بهزاد بیک، گیلانیان را مسلح کرد و بی اندیشه از اندرزه‌های حاکم گسکر، به آستارا تاخت. ساروخواجه به اردبیل عقب نشست و بهزاد بیک، شرمسار از این کار و رفتار، به ناچار بازگشت و مرتضی

## آبریزگان و ...

قلی خان حاکم گسگر، این حکایت را به شکایت برای شاه عباس بیان داشت و نام سیصد تن همراه بهزادبیک را برای او نگاهاشت. و بهزادبیک با پیشکش پانصد تومان تبریزی به شاه عباس، از سیاست او رست!

خواجه فصیح گیلانی، در آذربایجان، از بهزادبیک بدگویی کرد و بهزادبیک به شاه گفت که اندیشه خواجه فصیح، پلید است و با پرداخت سه هزار تومان به شاه عباس، خواجه فصیح را خرید و به بند کشید تا قصد جان او کند!

این حکایت به گوش زینب بیگم صفوی رسید. او شاه را ملامت کرد و یار دیگر کینه بهزادبیک در دل شاه راه یافت و تاپستان، سیرینجک دریای (فرضه رودسر) را وسیله ساخت و به قصد زندانی کردن بهزادبیک آمد و فرمان داد که: (تمامی مردم گیلانات از اعیان و ارباب و سادات و قضات و اهالی و موالی به دستوری که در زمان حکام سابق گیلان، به سیرینجک کنار دریای رودسر، می آمدند به همان طریق و قانون، حاضر شوند که در خسته مستترقه، رایات شاهی وارد آنجا خواهند شد....)

خواص و عوام گیلان، حکام گسگر و کهدم و دیلمان ولشته نشا و... داخل رودسر شدند. شاه عباس در میان ابراز شادمانی ها، از مازندران به آنجا آمد و بهزادبیک را خواست چون به درگاه آمد شاه در هر باب، در مقام اعتراض برآمد و بهزادبیک، دل از دست نداد و دلیرانه حرف ها زد. شاه خشمگین شد و فرمان داد که جارچی باشی جار بزند که هر کس از بهزادبیک شکایت دارد حاضر شود. (چندین هزار کس از مردم بیه پیش و بیه پس که حسب الحکم به سیرینجک دریای رودسر آمده بودند). حاضر شدند و چند نفر از مردم لشته نشا و لاهیجان از بهزادبیک - حسب الفرموده (!!) - اظهار شکایت نموده و دادخواه شدند.

شاه عباس بیست هزار کس را که در آن صحرا حاضر بودند، همگی را دادخواه به حساب آورده (!!) حکم به حبس و قید بهزادبیک و عاملان او به صدور پیوست از قضا، «ریسمان بازی» در صحرای رود،

ریسمان بسته بود، شروع به بازی نکرده، روزگار شعبده بازی دیگر نموده، حسب الحکم، بهزادبیک را ریسمان در پا کرده، سرازیر از آن ریسمان آویختند و یک یک از عاملان او را نیز، سر و پا برهنه به درگاه می آوردند و حبس و قید می فرمودند.

شاه عباس، از هوای گرم گیلان، به سیر و شکار به کلار دشت رفت و بهزادبیک در زنجیر راه، دو سال از گیلان به مازندران و عراق و اصفهان بردند و آزار کردند و سرانجام، در حضور شاه عباس - (بر سر مقدمه ای که ذکر آن مناسب این سیاق و زهره و جرأت گفتار نیست) (!!!) ... گفتگوی میان خواجه فصیح و بهزادبیک بالا گرفت و میرغضب به امر شاه، چشم و زبان خواجه، و «جهان بین» بهزادبیک را کند و شکایت، همچنان باقی ماند!!

\*

اسکندر بیک ترکمان، وقایع نگار شاه عباس، - بزرگ و کوچک و مذکر و مؤنث را عریان از لباس تکلیف، در حال آب پاشیدن بر روی هم، در کنار دریا، به خوبی ترسیم می کند؛ و لسی عبدالفتاح فومنی، مستوفی دیوان شاه عباس، (بیست هزار کس) را بر ساحل دریای رودسر حاضر می بیند که به رسم و روش پدران مهربان خویش، برای برگزاری آئین آب پاشان، به کنار دریای رودسر گرد آمده اند و گردهمایی این همه انسان، در کنار دریا، هنوز هم پیشینه تاریخی ندارد.

به یاد داریم که در پایان بهار سال ۱۳۳۲ شمسی، بزرگترین فستیوال سیاسی که در آن، پیران و جوانان احزاب و دسته های سیاسی، مردم شمال را بسیج کرده بودند و نگارنده نیز در آن فستیوال (کنار دریای چمخاله لنگرود و رودسر) - محل برگزاری آئین آب پاشان در سال ۱۰۰۰ هجری - حضور داشت؛ شمار همه شرکت کنندگان و حاضران، شاید بین چهار تا پنجهزار نفر بود این بزرگترین جشن، با برخورداری از بسیاری امکانات و یاری های همگانی در پنجاه سال اخیر بود؛ اما شمار بیست هزار کس در جشن آب پاشان، حدود چهارصد سال پیش، کنار دریای رودسر - لنگرود، از سوی عبدالفتاح فومنی، شگفت انگیز است و این همه هزار آدم، در کنار دریای گیلان، شکوه و شور و عشق و

عظمت و همگانی بودن (جشن آب پاشان گیلان) را می رساند.

میراث داران خودخواه شیخ صنی الدین اردبیلی، همچنانکه به جگر گوشگان بی گناه خویش نیندیشیدند، مردم هر سرزمین را نیز که به بند کشیدند، به خون نشانند، صاحبان اندیشه های تازه را به گور فرستادند و دلبران نیک آئین شان را به دور دستهای دور!

و هر آئین دلنشین دیرین نیز که با شیوه گرگ منشی آنان به کین بود؛ به بهانه های گوناگون، به فراموشخانه روزگاران سپرده شد؛ همچنانکه جشن آب پاشان گیلان و بسیاری از جشن های دل انگیز دیگر مردمان ایران در فراز و فرود روزگاران!

تهران - مهرماه ۱۳۶۸

\* این چهار پارم هانه در قالب (رباعی = لاجول و لا...) و نه در بحر دو بینی هاست، وزن و یزج خود را دارد و با آنکه به شیوه شعرهای امیر یازواری عارف شاعر دل سوخته مازندران سروده شده، از امیر نیست. آهنگ امیری در موسیقی ایرانی مشهور است.

با استفاده از کتابهای زیر:

- پشت ها - گزارش پورداود - انتشارات دانشگاه تهران - چاپ سوم
- لفت نامه دهخدا - علی اکبر دهخدا
- فرهنگ معین - دکتر محمد معین
- جشن نوروز و آب پاشان - هاشم رضی
- تاریخ طبری - محمد بن جریر طبری - بنیاد فرهنگ ایران
- عالم آرای عباسی - اسکندربیک ترکمان - چاپ امیر کبیر
- گیلان - عبدالفتاح فومنی - چاپ بنیاد فرهنگ ایران
- آئین ها و باوردهشهای کیل و دیلم - محمود باینده - چاپ بنیاد فرهنگ ایران

### گپدورا

## محل فروش در تهران

کتابخانه طهوری - نشر سپهر

انتشارات توس

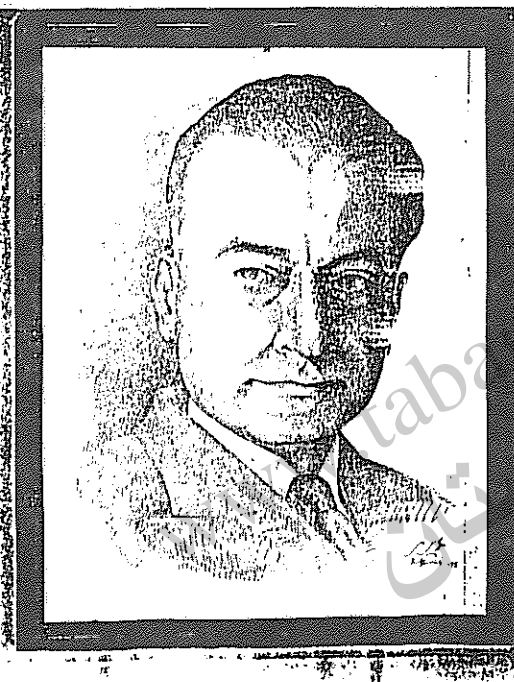
(روبروی دانشگاه تهران)



«دوست ارجمند من آقای دکتر معین، به ورثه خود وصیت می‌کنم که تمام فیش‌ها را به او بدهند و ایشان با آن دیانت ادبی که دارند (که در نوع خود بی‌عدیل است)، همه آن‌ها را عیناً به چاپ برسانند ولو این که سرآپا غلط باشد و هیچ جرح و تعدیل روا ندارند.»

«به ورثه خود وصیت می‌کنم که تمام فیش‌های حاب نسنده لغتنامه را که ظاهراً بیش از یک میلیون است و از الف تا یاء نوشته شده و یقیناً یک کلمه دیگر بر آن نمی‌توان افزود، به عزیزترین دوستان من آقای دکتر معین بدهند که مثل سابق به چاپ برسد و این زحمتی است جانگناه که افلاً معادل تصف تألیف است.»

دهم آبان ۱۳۳۴ - علی‌اکبر دهخدا»



هم‌چنین نمایوتیج در وصیتنامه خود نوشته است: «... بعد از من هیچ کس حق دست ردن به آمار مرا ندارد به جز دکتر محمد معین. اگر چه او مخالف ذوق من باشد.»

دکتر محمد معین حق دارد در آمار من کم‌جاگاوئ کند... دکتر محمد معین مثل صحیح علم و دانس است، کاغذ ناره‌های مرا باز کند. دکتر محمد معین که هنوز او را ندیده‌ام، مثل کسی است که او را دیده‌ام. اگر شرعاً می‌توانم قیم برای ولد خود داشته باشم، دکتر محمد معین قیم است. ولی اشکه او سعر مرا دوست نداشته باشد...»

وقتی خواهر نیما یوسیج این وصیتنامه را به دکتر معین داد، او فقط تنس: «خانم! چرا قبلاً با من صحبت نکرد؟!»

برادر با آنکه برنامه بسیار سنگینی داشت و وقت کافی برای انجام وصیت نیما یوسیج برایش نمانده بود، وصیت او را به بهترین وجه عمل کرد.

محمدحاج قزوئی نیز قسمی از کارهای ناتمام خود را به دکتر معین

بپرد.

## برادر از زبان برادر

مهندس علی معین

وقتی در دانشگاه پرینستون تدریس می‌کرد، پروفیسور رضا به من نوشت: «برادر تو در معتبرترین دانشگاه‌های آمریکا تدریس می‌کند. جایی که انشتین و این‌هایمر تدریس می‌کردند و این افتخاری برای ایرانیان است.»

وقتی در دانشگاه پرینستون تدریس می‌کرد، یک روز تعطیل، استادی دکتر معین را به باغ مجلل خود بختهایی دعوت کرده بود. در پذیرائی چنان زیاده‌روی نموده بود که برادر پرسید: چرا این همه تشریفات برای من یک نفر قائل شدی؟ پاسخ داد: «چون تو ایرانی هستی و سیروس دوهزار و پانصد سال پیش به ما خوبها کرد.» برادرم به من گفت: «حال که نیکی بس از هزاران سال فراموش نمی‌شود، چرا بعضی به دنبال بدی می‌روند؟!»

وقتی نماینده قدرت روز به دکتر معین پیشنهاد کرد که می‌خواهند سناتور ریست را بپذیری. دکتر معین که مشغول بررسی کتابی بود، با نازاحتی گفت: «مگر خدمتی که اکنون می‌کنم ارزشمند نیست؟!» و سناتور را قبول نکرد. چنانچه بارها از پذیرفتن ریاست دانسکده ادبیات سر باز زد. دکتر معین از کسی بد نمی‌گفت حتی اگر مخالف نوشته‌ها و گفته‌هایش بود و تحمل بدگویی به دوستان خود را نداشت.

وقتی برای کنفرانسی در مسکو از یوردادود و دکتر معین دعوت به عمل آمده یکی از مقام‌های مهم به ملاقات او آمد و از برادر درخواست کرد که در کنفرانس از خدمات شاه ایران یاد کنند. دکتر معین با ملایمت گفت من در این کار ورزیدگی ندارم، بهتر است یک نفر به حیات اضافه شود که از عهده این امر برآید. چشمن شد و گفتار دکتر معین در چهارچوب تحقیقات خودس انجام پذیرفت.

گمان می‌کنم رازتوفیق دکتر معین در این بوده باشد که خود را رقیب کسی نمی‌دانست و بد کسی را نمی‌گفت.

برگرفته از کتاب "دکتر محمد معین"

به مناسبت کنگره بزرگداشت استاد معین از انتشارات دانشگاه گیلان

پارسال اردیبهشت ما دکتر معینه پیلہ داشتند رہ "کنگرہ بزرگداشت" انگارہ بیگیتہ ہوو کی ویشترہ اوستادانہ تاریخ وزبان و ادبیاتہ فارسی ، اویہ شرکت داشتیدی و سخنرانی ہوکو دید . دانشگاه گیلان کی امرہ خیرہ بانی ہو ، ہمت ہوکوڈ تا مراسم باقایدہ ہو باشکوہ ایجرا بیہ . سعی ہوہومت کی مرحوم معینہ مزارہ رہ نی فکری ہوکوئید . نی سال جہ او تاریخ دوارہ ، ہندہ اقدامی ہوہومت . خادمینہ فرہنگ اگر چی نیازی بہ مزار و آرامگاہ ناریدی ولی مخدومینہ فرہنگ و انیشان ہدید کی صاحبہ فرہنگ ایسیدی و حرمتہ خادمہ شناسیدی .

نیساجہ کسانکی قرار ہو او مراسمہ میان شرکت ہوکوڈی ہی و زبانہ گیلکی مرہ تربونہ ہوشت گب بزہ ہی ، محمدنقی بارور انزلی خورم شاعر ہو . چوتہ ہوہومت کی ا کار صورت نیگیت نانیمی . نیساجہ قسمت جہ آقایدہ بارورہ مقالہ کی امی دس نہا ہو ہو اشارہ بہ نیسہ اسطوہ یہ گیلان داشتی دوجہ ایسی ہو مناسب ہیلہ ایم کی ا جیر چاپ ہوکوئیم . وختی جاجیگایی گیلکی مقالانہ رہ نمائہ ، نیہریشنان نی خاک خوریدی جہ دس شیدی . ولی خاب جہ قدیم ندیم ہوگوفتیدی دیراہہ ، دوروغاتیہہ .

### محمدنقی بارور

# دردہ دیل

# کنگرہ معینہ

مرہ

دورون ، عروسی میان حناہندان ویشترہن اہمیتہ دارہ تا گیلانہ زاکان آزادہ بار بائید و خیرہ برکتہ گیلان روز بروز ویشتراہہ .  
قشنگی یوحجب حیا یہ گیلان انقدر خوداوندہ عالمہ خوش بامو کی بہ عنوانہ رونما دوجی گیلانہ پیشکشی ہدا: ایتا، ایتا آینہ یہ قدنما ہو کی مورداہہ انزلی ببہ با چن تا آہنگہ موسیقی بہ نامہ گیلہ وا، دشتہ وا، خزری، سرتوک، میان وا، کناروا تا ہا مورغان ہمیشک آ آہنگانہ مرہ مورداہہ میان رخص ہو کوئید .

اوستادہ بزرگوار! امی دردہ دیل ہنہ کی ترا خبر ہدیدم و بیگیم مورداہہ مورغان پرا گیتیدی، ہوشوئیدی، چون بجایہ زنگہ آب، مورداہہ میان آبخانہ آب پور ہوہوستہ . آلان سالانہ سالہ کی ا تحفہ یہ نایاب، او ہدیہ خوداوندی در اثر بی توجہی خوشکہ ہوستہ ہو ایتا لکندہ کشیم مانستان لکندہ یہ .

ہسہ خوش دارمہ دومین تحفہ یہ کی جہ خوداوندہ عالم بہ موردومہ گیلان مرحمت ہوہوستہ بہ عرض ہرسانم: چون خوداوندہ عالم ہیدہ موردومہ گیلان از کسانہ دیگر مہربان تریدی یومہمان نوازہہ ویشتری داریدی ہو دوستی رہ پیش قدمیدی و باد اقول بازی سازش ناریدی، بختربن و شیرین ترین زبانان کی گیلکی بہ بہ موردومہ گیلان مرحمت ہداشتہ .

اما جہ او زما ت کی رادیو یو تیلیویزیون ا

بیاجیم و بیافتہ پس مزارہ دور ہی نشینیم، پور دو ہو بغضہ دیلاتر کانیم، آرسو چومانہ ہوارانیم، تا بتانیم خاک بیگیتہ اوستاد معینہ مزار افو شوریم، امی دردہ دیلانہ انزگوارا بیگیم .

بیگیم پیلہ کس، با موئیمی تی امرادردہ دیل ہو کوئیم، بیگیم تو چقدتی اندیشہ و قلمہ مرا تی شاگردانہ ستارہ چاکوڈی، پس چرہ تی چاکوڈہ ستاران امی شوروم بیگیتہ گیلانہ میان سوسو ناریدی!

\*\*\*

ایتا ہاور گیلانہ میان داریمی کی گہ خوداوند دونیا یا شیش روزہ میان بساختہ، بادن در ایتا فرصتہ موناسب بہ اونہ تماشا بینیشتہ . ہیدہ کی گیلان، شور شورہ وارشہ میان خو قشنگہ سرجانہ ہوشورواشورادردہ ہو بی آینہ خو زولفانہ لوجہ راستہ و اکودن درہ و سیاچومانہ سورمہ کشن درہ . او وخت دونیا بہ خواب دہو فقط گیلان بیدار ہو ہو خو خرتمہ کارانہ مرہ خوداوندہ عالمہ مشغول ہداشتہ ہو . بعد خوداوندہ عالم ملاحظہ ہفرماستہ ہیدہ گیلان خودشہ، حناہندانہ رہ انگارہ ہی گیتہ .

گیدی حنا دوستن سرسبزی و خیر و برکتہ فراوان آورہ . وختی کی حنارنگ اوسانہ، زائن و ہاروری معنی دہہ: زاکانہ نترس و آزادہ ہار آوردن، ہرندانہ میان سینہ سورخہ کہ مانستن، در وطن ہرستی میرزا مانستان خوشانہ سرادر رایہ وطن جہ دس فادن .... ہنہ وسی بہ کی گیلانہ

ہنامہ کسی کہ جہان و ہستی یا ہو جود ہاوردہ گیلکی امرامی گبانابہ زبان آورمہ و بہ عرضہ اوستادانہ دانشمندو بزرگانہ قلم رسانمہ و گمہ کی بہ گرمیہ آفتاب، بہ پاکیہ آب و بہ قشنگہ گولانہ مورداہہ شمرہ سلام دارمہ .

ماقول زما ت بہ کی مرا خبر فارسہ ایتا کنگرہ، اوستاد معینہ پیلہ داشتندہ رہ با حضورہ دانشمندان و بزرگانہ قلم، دانشگاه گیلانہ میان ہرپا خایہ ہوستن تاجہ اوستاد معینہ پیلہ دانہ کاران یاد بیہ . من جہ خوشحالی، فوتورک - فوتورک خودمہ بہ امکانہ مقدس فارسانمہ و بہ من اجازہ ہدا ہوستہ کی زبانہ گیلکی مرہ شوما دانشمندانہ گرامیہ خیرہ مقدم ہگم .

عزیزانہ دانشمند! امان خاستمی چار قوشہ شمرہ پیشباز بائیم، ولی نخاستمی امی آبر و لپہ کولہ، شمرہ خرتمہ پامالہ یا نہ فوشورہ ہو جہ میان ہبرہ، چون کی شمرہ خرتمہ پامالہ یان امی شوروم بیگیتہ گیلانہ قشنگہ کودہ یوامی تسکہ دیلانہ بہ شادی ہاوردہ .

خوش داریم کی کویانہ پیلہ سردی چاکوئیم گیلہ سٹن فوزنیم و سردی لچہ یا آسمانہ لچہ گی دفرانیم و اونہ فوجو کیم بیشیم ہوجور، فارسیم آسمانہ گوہہ سر تاجہ او کش کشانہ فلک، ایتا ایتا ستارانہ جہ آسمانہ تان ہاوریم بیجیر، رچ بہ رچ و گلف انیس، شمرہ پامالہ یا نہ جاسر و کاریم شوروم بیگیتہ گیلانہ میان راد کفیم، اوستاد معینہ گولزارہ مزارہ

## تصنیف جنگل

جعفر مهرداد

نمایش دوباره سریال کوچک جنگلی که چند هفته است از شبکه سراسری سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش می‌شود بهانه‌ای دست داد تا در مورد تصنیف پایانی آن که سرودی فراگیر و ایران‌گیر شده است اشاره‌ای داشته باشیم و از مطلبی که شاعر وارسته و هنرمند خوش قریحه گیلانی آقای جعفر مهرداد سراینده ترانه زیبای گل پامجال در اختیارمان گذاشته است استفاده نمایم.

در کتاب سیرزا کوچک‌خان سردار جنگل، تألیف زنده یاد ابراهیم فخرانی، چاپ ۱۳۴۴، پنج بیت این تصنیف نگاشته شده است. ابیات ۲ و ۷ و ۸ علاوه بر این پنج بیت و بعضی تغییرات جزئی در این پنج بیت، از افراد سالمنده غرب گیلان بخصوص صومعه‌سرا و کسما، شنیده شده و جمع‌آوری گردیده است. این تصنیف بطرق گوناگون در مایه دشتی اجرا شده است.

### ترجمه فارسی

- |  |   |
|--|---|
| ۱- چقدر در جنگلها می‌خواهی، برای ملت خسته نشدی، ای جان جانان من      | ۵- ما بچه‌های رشت، در فرمان تو هستیم جان ما را در زیر پای تو قربانی می‌کنیم |
| ۲- ای جان پیش ما بیا، ای سردار شجاع به کجا می‌روی، ای جان جانان من   | ۶- خدا می‌داند، نمی‌توانیم بخوابیم از دست دشمن، دل‌های ما آویزان است        |
| ۳- چرا تندتر نمی‌آیی، زودتر نمی‌آیی بالا بالاها! در کوه! گردش می‌کنی | ۷- دل نگرانیم، به داد ملت برس به فریاد او رسیدگی کن، قربان چشم تو           |
| ۴- ای روح روان ما بیا، قربان ریش تو چشمان آبی ترا بهم نگذار          | ۸- همه کفن پوشیده‌ایم، تفتنگ برداشته‌ایم جوانان خود را حاضر کرده‌ایم        |
| به تو می‌گویم، ای میرزا کوچک خان                                     | به تو می‌گویم، ای میرزا کوچک خان  |

چقد جنگلان خوشی، ملتت واسی خسته نبوستی، می‌جانان جانانان تره گوما، میرزا کوچک خان

۲ بی‌جانامی ورجا، شوندری کجا سردار شجاع، می‌جانان جانانان تره گوما، میرزا کوچک خان

۳ چتره تندتر نایی ده، زودتر نایی ده گردش کنی هسی، او جور جورانا تره گوما، میرزا کوچک خان

۴ بیامی روحه روان، تسی ریشه قربان بهم نوانان، تسی کاسه چومانان تره گوما، میرزا کوچک خان

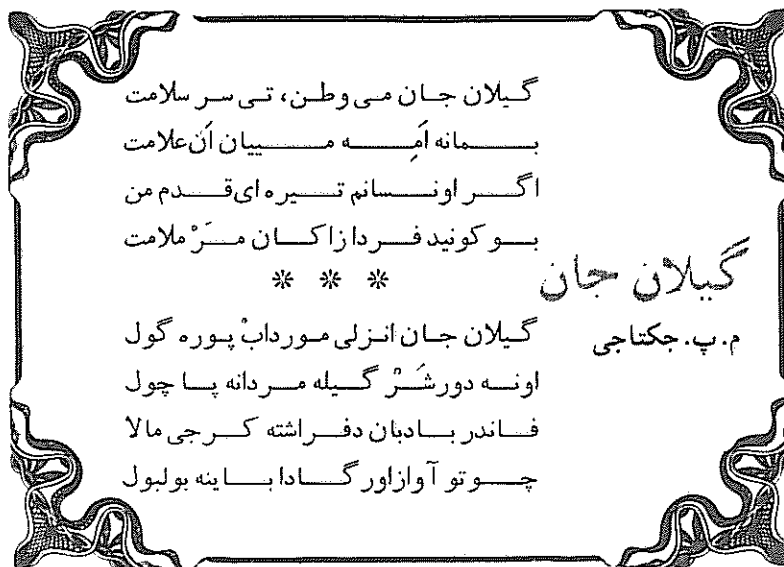
۵ امارشته جقلان، ایسیم تسی فرمان کنیم امی جان، تسی پاچیر قربانان تره گوما، میرزا کوچک خان

۶ خدادانسه، نتانیم خفتن از دست دشمن، امی دیل آویزانان تره گوما، میرزا کوچک خان

۷ امی دلسی بتر کس، ملتافازس فریاد ابرس، تسی چوما قربانان تره گوما، میرزا کوچک خان

۸ همه کفن دکودیم، توفنگ اوسادیم حاضر اکودیم، امی جوانانان تره گوما، میرزا کوچک خان

\* در یکی دو مورد بجای تفتنگ، شمیر شده است.



# محمدولی مظفری یادہ جی کی ۹ سال جہ اونہ دوخو شاستن دوارہ!

## جہ چلنگری تاشاعری

چچ زنه می دیل - دور.

\* \* \*

دیلمان!

پیر - ولایت!

گیلان - جفت - برار!

وقتی، تی لت پوش - خانہن - ینم،

کوچ - باغکان - دلہ فوسوس، دوسوس،

عینہورہ کوروس!

یاد آرم اوپیلہ کاخان - بلند،

باغشان - دلہ، دور، دور - شران!

تی گل - جی ورسہ مرد - کان!

چا گودن، پا بگودن،

امہ، تر، یاد - گودن!

یہ دانہ پیلہ بلند - غم ایہ،

شویر - جور،

می، «نینہ کی» دلہ شون، خانہ کونہ،

کھنہ ساس، پس قبہ سر، لانہ کونہ.

\* \* \*

دیلمان!

پیر - ولایت!

گیلان - جفت - برار!

وقتی، تی آیش - ملکان - ینم،

ای سو، اوسو!

دشت - بون نایش - بو!

یاد آرم شور - گلان - دور - شر،

کی تی مردان - دسی آیش - بو!

می دیل - دشت، مر - «شور» ای زنه،

پنجمہ تیرہ ۱۳۶۲ تا ہسہ کی گیلہ ومنتشرابہ، نہ سالہ کی «محمدولی مظفری» گیلانہ خورم شاعر و محقق جہ دس ہوشواما جہ خاطر نوشو. اون کی در سالہ ۱۳۱۷ کوجیدہ میان بودونیا یا موبو وختہ مرگ کی تصادفہ جہ بمرد، ۴۵ سال ویشتر ناشتی.

مودتی کوچید و دیلمان و اسپیلی یواو دور شران، کویانہ جورجوران پا کوبستی و گالشانہ مرہ دمخور بو. بازون کی سیاہکلہ میان سامان بیگیت، دوکانی فاگیت و شروع بوکودبہ تعمیرہ توفنگ و فندک و ساعت و عینک و رادیویوا جور کاران، ہومر دومرہ کی بازار روزا بیجیر اموئید و سیاہکلہ میان فقط «ممولی» یہ شناختیدی، او مہربان مرداکہ پا بوکویہ!

انقلاب بو بوستہ پسی مظفری خوشعرا نہ چہار تا نوار چا گود بیرون فاذا، دو تا کتاب بینویشت و مجلان و روزنامہ نہرہ شعر و داستان و مقالہ اوسہ کود. ویشترہ اونہ کاران روزنامہ یہ گیلکی زبانہ دامونہ میان چاپ بو بوستہ.

اونہ شعران، پوررضا یوزیبا کناری یوشجاعی فردو بہمن یوسفی صدا مرہ پخشا بوستہ کی ہنوز امی گوشہ میان اوخان دارہ. مظفری چلنگری بوکی تا شاعری خودشہ بو جورفا کشہ.

«دیلمان» شعری ایسہ قشنگ و پور معنی کی امی ورجہ یادگار نہا بو. شعرہ کی خودشہ خطہ مرہ بینویشتہ بو یوا مرہ فاذا بو شمرہ نقل کونیمی.

## دیلمان

دیلمان!

پیر - ولایت!

گیلان - جفت - برار!

می پیرمار - گل - داری تیور!

می خون - گوشت، تی ش،

گوش - دی می گبان -

خوش دی می زوان -

\* \* \*

دیلمان!

پیر - ولایت!

گیلان - جفت - برار!

وقتی تی سبز - سوتیغ کوهان - ینم،

چچ بزہ کلہ کوت - جور،

ترای جور دور - گودن.

یاد می شی، عین - سو، تیغ،

سبز - بون می سر - جار،

# هارای هارای

خيار فروش دادزنه :

تـرـه اوچـينا خـيارا  
اونـه بـزنا درارای  
تـرـه بـوخورا برارای

\*\*\*

ئی تا دیگر او شتر هارای زنه:

سـبـزه نـیلو خـيارا  
اوچـينا تـره خـيارا  
خـيارای ..... به به!  
چـی خـيارای ايسه!

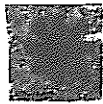
\*\*\*

هنده ئی جا ده:

خـيار و اگـول بداره  
مـشـتری و اـپـول بداره  
سوزن هه یا واوینه ئی نفس هارای زنه.

\*\*\*

تا شوماره به آبنده، هارای هارای  
گیله و، شیمه دبله و!



رشته پيله ميدانه سر شو ما هرچی  
بخائيد تانیدی هئن. اگر گیرانه نتانید هئن،  
خاب تانیدی دئن! به قوله معروف جه  
شیره مرغ بیگیر تا جانه آدمیزاد نها.

خالی روز و تعطيله روز ناره. هر  
وخت بیشی رانیه. سوزن تاودی بیجیر نایه.  
شوخی نیه کی رزق و روزیه مردوم جه هه یا  
تامین به. اصلن فکر کونم رشت جه هه بازار  
شکل بیگفته بی، بعد کش بامویی هی پيله  
بوستی بی، پيله بوستی بی تا الان کی ئیتا  
درندشت بو بوسته بی قواره نزدیک به ئی  
میلیون نفر جمعیته کرا خودورون جا دئن  
دره.

جه ئی طرف فراوانی داد زنه موشتري  
دوخانه، جه ئو طرف گیرانی پیداد کونه  
موشتري فورانه! تو مانی! میانه چی ببری  
بخانه؟

رشته پيله میدان خوره ئی تا دونیا به.  
خرید و فروش ئی جور دابه دستور داره  
کی تاندانی، نتانی! هر کس ئی چی داره  
فوروشه، ئی جور دادزنه، ئی جور مقامه مره  
خانه موشتريه دوخانه: هارای هارای

می چراغ سو، مر- «پرپر- می زنه.

\*\*\*

دیلمان!

پیر- ولایت!

گیلان- جفت برار!

وقتی، تی نشته بو، کان- موینم،

تل، تول- بو!

کی فقط خو «کلن»- و، «بور سری»-ک-

شوبو خور نمیر دارن!

«درفک»- «دال» اوشان- خواو- ینه!

یمه مو،

باری شهران- دله ینم،



سپیلی دیلمان

علی نی چی (علی تقوی) و شاعر

تی آدم نفر، درن!

خونام- پس، تی نام- یدک کشن!

اوشان- شیرین کارین-ر-، دیلمان!

تل- یاد- مومر- یدک کشم،

سس- آو- می دهن، خرک کشم.

سس- آو- می دهن، خرک کشم.

م- کوچیدی ۵۱/۱۱/۲

## برگ تقاضای اشعارك داخل کشور

تقاضا دارم مجله گیله وا را در سال ( ۱۳۷۰ ) بنام اینجانب و نشانی زیر:

نام و نام خانوادگی ..... شغل .....

نشانی دقیق: شهر ..... خیابان .....

کوچه ..... پلاک ..... کد پستی ..... ارسال نمائید

فرم بالا با فتوکپی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ ۵۰۰۰ ریال به حساب جاری شماره

۶۰۱۶۰ بانک ملی ایران شعبه مرکزی رشت به نام مدیر مجله به نشانی گیله وا ارسال نمائید .

شماره های گیله وا بلافاصله برای شما پست می شود .

## ۶۵ سال تلاش

### کتابخانه ملی رشت از ۱۳۰۶ تا ۱۳۷۱

جعفر خمایی زاده

تشکیلات احصائیه و سجل احوال شمال و کفیل  
بلدیه رشت، بعمل آوردند نظر جمعیت نشر معارف  
را مطرح ساختند. دبیر علانی از این فکر استقبال  
نمود و علاوه بر زمینی به ابعاد ۹×۳۰ متر از  
زمینهای تسطیح شده بقعه آقا سید ابوجعفر مبلغ  
سه هزار تومان نیز بعنوان کمک جهت احداث  
کتابخانه در اختیار جمعیت قرار داد و پیمان نامه‌ای  
هم در این مورد با شماره ۳-۳۰۶ مورخ ۱۳۰۶/۵/۱۰  
برای جمعیت ارسال نمود.

همزمان با اقدام به جمع آوری اعانه مقدمات

کار ساختمان با سرپرستی مسیو دیمیتری یونانی

آغاز گردید. نقشه برای ساختمانی دو طبقه با  
چهار باب مغازه تحتانی، یک صحن و راه پله دو طرفه  
و سرسرا و دو سالن وسیع طرح شده بود.

پول جمعیت که به سه هزار و هشتصد و سی و

شش تومان رسیده بود با تمام شدن طبقه اول

ساختمان به پایان رسید.

و این در حالی بود که عمله روزی ۲ قران، بنا

۹ قران، آجر فرنگی هزاری ۱۵ تومان و ماسه هر بار

الاغ ۲ قران بود. جمعیت پس از جلب نظر موافق

رؤسای ادارات به وضع مالیاتی برای صادرات برنج

به نفع مؤسسات عام المنفعه به ترتیب برگزاری

نمایش و تأثیر و نیز توزیع قبض اعانه برای کمک به

ساختمان کتابخانه نمود. زاهدی، فرمانده قشون

گیلان، که تظاهر به فرهنگدوستی می نمود، مسیو

سرداراف آلمانی را که مهندس شهرداری بود به

بستن پیمان نامه‌ای در تکمیل کار کتابخانه تشویق

نمود و این قرارداد به امضاء رسید. آنگاه زاهدی

مسیو دیمیتری را که برای ساختن شهرداری

قراردادی به مبلغ سی هزار تومان تنظیم کرده

و اداشت تا بعنوان شیرینی و حق الزحمه مبلغ دو هزار

تومان به کتابخانه بپردازد.

سال ۱۳۰۸ ساختمان پست و تلگراف را برای

حادث ساختمانی جدید خراب کرد. رئیس اداره

مزبور آن اداره را به ساختمان نیمه تمام کتابخانه

منتقل نمود و بعد متعهد شد که اجاره بهائی برای آن

در نظر بگیرد. در ۲۵ فروردین سال ۱۳۰۹ بنای

کتابخانه به ثبوت رسید. کار ساختمان پست و

مقامی «کارمند فرهنگ» - میر صالح مظفرزاده

«کارمند» - عبدالحسین صادقی نژاد «امیر منتخب»،

«مدیر مدرسه نمونه یک رشت» و رسول قازانچائی

«بازرگان».

این هیئت که در آغاز کار ۱۶ نفر بود، بعدها با

پیوستن افرادی دیگر، مانند آقایان فتحعلی

محضی «کارمند اداره استانداری گیلان»

علی آقا چاپچیان «بازرگان» - ابوالقاسم نجدالدوله

سمیعی «اعیان» - حاجی محمدعلی آقا داودزاده

«بازرگان» - میرابوطالب اسدی خاور «بازرگان» -

طالش خان رحمت سمیعی «اعیان» - دکتر

موسی خان فیض «رئیس بهداری گیلان» - کاظم

مژدهی «معتد همایون»، «اعیان» - محمد آقا

کسمائی «نویسنده و شاعر» تعداد آنان به ۲۵ نفر

رسید.

جلسات آنها دو ساعت به غروب مانده

سه شنبه هر هفته در منزل شیخ احمد سیگاری، در

محله حاجی آباد، برگزار می شد. در اولین جلسه‌ای

که برگزار شد ۹۸ تومان، که در آن روزها ارزش

زیادی داشت، بین آنان جمع آوری گردید. در یکی

از جلسات کمیسیونی با شرکت آقایان ابراهیم

نعمت زاده نامی، محمدخان حاتم، محمدعلی

پیربازاری، علی اکبر نهاوندی و محمد آقا کسمائی

برای تهیه مقدمات کار ساختمان کتابخانه تشکیل

گردید. آنها در ملاقاتی که با سرتیب فضل الله

زاهدی «فرمانده قشون گیلان» و آقایان محمد

خداپنده «کفیل ثبت اسناد» و دبیر علانی رئیس

فکر تأسیس کتابخانه ملی رشت، کهن ترین

کتابخانه مستقل عمومی ایران، در شرایطی به میان

آمد که محیط سیاسی و اجتماعی گیلان با آمادگی

کامل پذیرای آن بود. شادروان محمدعلی تربیت در

این وقت ریاست معارف گیلان را بعهده داشت. او با

توجه به فضای مساعد گیلان و مردم اندیشمند و

روشنفکر این سامان در صدد شد تا با استفاده از

کمک آنان، که همگی از تجربه و صلاحیت کافی

برخوردار بودند، کتابخانه‌ای عمومی تأسیس نماید.

برای نیل به چنین هدفی تشکیل جمعیتی بنام

«جمعیت نشر معارف گیلان» را ضرور دانستند.

بدین ترتیب در تاریخ سه شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۰۶ -

شصت و پنج سال قبل - جمعیت نشر معارف گیلان

به کوشش کسانی که تمامی آنان به رحمت ایزدی

پیوسته اند تأسیس گردید.

نخستین پایه گذاران این جمعیت عبارت

بودند از آقایان: حاج سید محمود روحانی «مجتهد»

- شیخ بهاء الدین املشی «مجتهد» - شیخ

محمدحسن آمن «بازرگان» - محمدعلی خان

پیربازاری «رئیس بیمارستان پورسینا» - شیخ

احمد سیگاری «بازرگان» - علی اکبر نهاوندی

«بازرگان» - ابراهیم نعمت زاده نامی «بازرگان» -

مسیو محمدخان حاتم «شهردار رشت و رئیس اداره

نوغان سالهای بعد» - علی اکبر آصف «کارمند

فرهنگ» - تقی رانقی «کارمند فرهنگ» -

آقابرگ تجلی «کارمند دارائی» - ابراهیم فخرائی

«معلم مدرسه متوسطه رشت» - سید محمود قائم

تلگراف، تا سال ۱۳۱۲ به درازا کشید و مبلغی که بابت اجاره‌بهای چهارسال پرداخت به مصرف کار ساختمان کتابخانه رسید. با رفتن زاهدی به گرگان شیخ احمد سیگاری به ریاست جمعیت رسید. کار احداث کتابخانه با رفتن مهندس آلمانی به گرگان نیمه تمام ماند و چون جمعیت در حل اختلاف مسیو دیمیتری با شهرداری دخالت نمود مسیو دیمیتری به رسم حقتشناسی احداث بنای کتابخانه را به پایان رساند.

کتابها و مجلاتی که از سوی اداره معارف و یا مردم هدیه شده بود از خانه‌های سیگاری و نعمت‌زاده به کتابخانه منتقل نمودند. یک دوره کامل ۱۷ جلدی گرانند لاروس که از فرانسه خریداری شده بود از راه خرمشهر رسید و از سوی دکتر محمد مصدق نیز یک دوره کتاب روح‌التواین اثر منتسکیو به زبان فرانسه به کتابخانه هدیه گردید، شیخ احمد سیگاری ۲۷۴ جلد و شیخ حسن آمن نیز ۷۰ جلد کتاب هدیه نمودند و سرانجام ساعت پنج بعدازظهر روز پنجشنبه نوزدهم مهرماه ۱۳۱۳ در مراسم برگزاری جشن هزارمین سال تولد حکیم ابوالقاسم فردوسی با ۱۷۵۹ جلد کتاب خطی، چاپی، فارسی، عربی و خارجی به ریاست محمدعلی پیربازاری که

ریاست بیمارستان ملی پورسینا را نیز به‌عهده داشت گشایش یافت یکی از مغازه‌های تحتانی اختصاص به قرائت‌خانه عمومی یافت تا مردم در ساعات فراغت در آنجا بطور رایگان به مطالعه روزنامه و مجله بپردازند و به محیط کتابخانه آشنا گردند. پس از مدت کوتاهی چون پیربازاری بعلت اشتغال در بیمارستان کمتر مجال رسیدگی به امور کتابخانه را داشت مدیریت کتابخانه به محمدرضا بندگان از سال ۱۳۱۷ نیز این کار به عهده محمدعلی مظلوم‌زاده که تا سال ۱۳۶۱ به رحمت حق پیوست و این وظیفه را بخوبی انجام می‌داد برگزار گردید.

در شهریور سال ۱۳۲۰ هجوم اشغالگران روس به گیلان وضع کتابخانه را مختل ساخت. مدتی محل کتابخانه در تصرف آنان بود، روزنامه و مجله و کتابهایی زیر پای سربازان روس منهدم شد. هنوز آتش این سباهکاری فروکش نکرده بود که قمارخانه‌ای بنام کلوب شاهپور این مکان را در اختیار گرفت و برای برگزاری مهمانیها با برداشتن دیوار حد فاصل یکی از اتاقها با سالن شهرداری آنها را به هم ارتباط داد. تلاش فراوان و خستگی ناپذیر شادوران شیخ بهاء الدین املشی توانست به این ناروایی پایان داده و کتابخانه را به روال عادی آن

باز گرداند.

در تاریخ ۱۳۲۹/۱۰/۵ شهرداری رشت شش دانگ زمینی را که متصل به کتابخانه بود در اختیار جمعیت که نام آنان به جمعیت فرهنگ گیلان تغییر یافته بود واگذار نمود و کتابخانه توانست برای حفاظت کتابها و اسناد و مدارکی که داشت به ایجاد مخزن نسوز توفیق یابد.

این اداره بسال ۱۳۴۶ نیز حدود ۲۲۰ متر مربع زمین انحرافی را که بعد از احداث خیابان علم‌الهدی «شاه‌سابق» جلوی دروازه کتابخانه باقی مانده بود به کتابخانه داد که از آن برای ساختن سالن مطالعه‌ای که روی پایه‌هایی بنا شده استفاده گردید در این دوره ابراهیم خاوری کتابدار کتابخانه مدیریت داخلی آن موسسه را به‌عهده داشت.

کتابخانه ملی رشت بارها مورد بازدید دانشمندان والا مقامی از جمله آقایان: علامه دهخدا، ملک‌الشعراء بهار، ادیب‌السلطنه سمیعی، عباس اقبال آشتیانی و دکتر محمد معین قرار گرفت که از آن به نیکوئی یاد کرده و کتابخانه ملی رشت را از کتابخانه‌های کم‌نظیر ایران دانسته‌اند.

کتابخانه با توجه به مرامنامه‌اش به انتشار کتابهایی دست زد که عبارتند از: وزرشهای باستانی گیلان تألیف ه. ل. رابینو، ترجمه عبدالحسین ملک‌زاده، دیوان حسام‌الاسلام دانش گیلانی، دیوان حکیم صبوری به کوشش دکتر هادی جلوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی جمعیت نشر فرهنگ گیلان به کوشش دکتر محمد روشن.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به دنبال تغییراتی که در اداره همه سازمانها روی داد، نظیر این تغییرات هم با توجه به صلاحدید حجت‌الاسلام احسانبخش نماینده محترم ولی فقیه در استان گیلان در امور کتابخانه ملی رشت حاصل گردید این اقدام که هدف اصلی در انجام آن بهبود وضع کتابخانه بود شایسته قدردانی است و استمرار چنین حرکتی که تجلی آن در ایراد سخنانی از سوی معظم‌له در مراسم شصتین سال تأسیس جمعیت نشر فرهنگ گیلان آشکار گردید زمینه بسیار



فای کتابخانه ملی رشت در سال ۱۳۲۹

اینگونه بهره‌دهی‌ها بود.

کتابخانه ملی رشت که بسبب تعمیرات و احداث سالن جدید مدت چند ماه تعطیل بود در آینده‌ای نزدیک باز هم مورد استفاده علاقمندان به کتاب قرار می‌گیرد، تعداد کتابهای آن بر مبنای نوشته آمارنامه سال ۱۳۶۹ استان گیلان ۴۴۱۵۲ جلد بود که ۶۴۲ جلد آن خطی و بقیه کتابهای چاپی به زبانهای فارسی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، ایتالیائی، عربی، ترکی، ارمنی، اسپانیولی، عبری، گیلکی، اسپرانتو و ترکی استانبولی است و اینک به حدود پنجاه هزار جلد رسیده است. با این بازگشائی باید از مشکلاتی که وجود دارد بصورت زیر یاد شود.

۱- با توجه به وسعت کنونی کتابخانه اداره امور آن با هشت نفر «یک نفر مدیر، سه نفر کتابدار، یک نفر کمک کتابدار، سه نفر خدمتگزار و نامه‌رسان» که از آن میان مدیر کتابخانه بصورت رایگان و یک نفر کتابدار و یک خدمتگزار مأمور خدمت می‌باشند امکان‌پذیر نخواهد بود و پیش از ایجاد مشکل، که بروز آن قطعی خواهد بود! باید در رفع این کمبود چاره‌ای اندیشید.

۲- چون کتابخانه مستقل و مردمی است، و درآمد ناچیز آن از مغازه‌ها و حق عضویت از میزان حقوقی هم که باید به کارکنان پرداخت شود کمتر است، چنانچه در میزان کمک شهرداری و کمک‌های مقطعی استانداری و اداره اوقاف به کتابخانه تجدید نظر نشود این مؤسسه بادشواریهائی روبرو می‌شود.

۳- کتابهای موجود در کتابخانه بویژه کتابهای خطی در اثر رطوبت سالیان دراز فرسوده شده و نیاز به مرمت و بازسازی دارد که تنها بوسیله متخصصان فن این کار چاره‌پذیر خواهد بود.

۴- دستگاههای با ارزش تهیه فیلم و اسلاید از کتابها و نشان دادن آنها که در دوره تصدّی هیئت مدیره قبلی خریداری شده بدون استفاده مانده و راه‌اندازی و استفاده از آنها که مورد نیاز محققان می‌باشد ضرور بنظر می‌رسد.

۵- کتابخانه نیاز به درآمدی مستمر دارد تا

بقیه در صفحه ۲۴

تاریخ ششم فروردین هزار و صد و شصت و شش  
توفیق توفیق را چه شد و برادرش کتابخانه مع و قرآنخانه مع  
جمعیت نشر و تمدن ایران گامی است که در راه فرهنگ و تعلیم  
و تربیت این سرزمین با این نظم و ترتیب و جمع این کتابخانه  
در مسیر نور و معرفت و فعالیت و فرهنگ و تفریح و تندرستی  
این سرزمین است که از بهترین تفریحات بسیارترین این سرزمین  
محسوب شود و در وقت از صمیم قلب بپوشان این بگه فضا در پیش  
تعمیرت معلوم و توفیق الهی از زور و در حال نامبر این هزار و  
صد و شصت و شش فروردین در روز شنبه این سرزمین  
عبدالله بهیم به نور محمد انعم چه نورش - و السلام  
۱۳۶۹

### فونّه خط ملک الشعراء بهار

که در دفتر بازدید کتابخانه ملی نوشته شده است

مساعدی در بذل عنایات نماینده محترم ولی فقیه و همفکری و همگامی کامل جناب آقای مهندس تابش استاندار گیلان با ایشان در احداث سالنی تازه و وسیع و تعمیر کلی کتابخانه ملی رشت فراهم نموده است. باید یادآور شد که گرچه در تأمین همه هزینه‌ها و تهیه تعداد لازم میز و صندلی برای مطالعه کتابخانه، هر نوع محبتی انجام پذیرفته است، جدیت و علاقمندی آقای عباس شرفی مدیر کتابخانه نیز در ایفای این مهم نقش عمده‌ای داشته است، زیرا مدیر خود الگوی کار شد و مدت چندین ماه با تمامی همکاریش بدون امتیاز و بصورتی همانند در کلیه کارها همکاری نمود و بدینوسیله هزینه مبالغه‌آمیزی را که باید بصورت مزد کارگر، بنا، نقاش و نجار و سیمکش... داده می‌شد به مصرف پیشرفت کار کتابخانه رساند.

در این شرح کوتاه با نام مردانی آشنا شدیم که با تمامی صفای باطن خود در ایجاد و حفظ آن مؤسسه فرهنگی تلاش ورزیدند. مردانی که چون کوه استوار بودند، هرگز نه‌راسیدند و نگذاشتند پیشرفت کارشان، اگرچه در شرایطی نامساعد کند می‌گشت، متوقف شود. در کنار اینها مردمی دیگر هم بشکلی دیگر در ادامه و تجلی حیات کتابخانه نقش داشتند، می‌بینیم که با خاموش شدن فروغ زندگی عده‌ای مردمی دیگر کار آنان را ادامه دادند. از آن زمان تا به امروز بارها و بارها هیئت‌مدیره جمعیت تعویض و هر بار افرادی تازه به جای آنان انتخاب گردیدند. افراد دلسوزی که رونق کتابخانه حاصل تلاش آنها است، توسعه کتابخانه، مخزن نسوز کتاب، سالن‌های مطالعه، وسایل تکثیر، ایجاد ارتباط با کتابخانه‌های داخل و خارج کشور، ایجاد امکانات رفاهی و اقداماتی در همین زمینه.

در این میان پای عده‌ای دیگر نیز کشیده می‌شود، کسانی که اداره امور کتابخانه با سرانگشت تدبیر آنان در ارتباط بود، کسانی که بعنوان مدیر، کتابدار، نامه‌رسان و خدمتگزار وظایفی بعهده داشتند، افرادی که به کتابخانه روی می‌آوردند مستقیماً با این عده کار داشتند و این خود یعنی همه کتابخانه چه اصولاً بنیان‌چنین و سسه‌ای فقط برای



پس از شهادت امام حسین (ع) و پیکارهای مدینه و بصره، شمال ایران چهارمین نقطه جوشی است که موجب گسترش تدریجی تشیع در دو سوی دامنه‌های شمالی و جنوبی سلسله جبال البرز گردید و تحولات دامنه‌داری را بوجود آورد. برخلاف درگیریهای گذشته و حتی نبردهائی که بعد از تشکیل حکومت علویان در مناطق دیگر بوقوع پیوست، موضوع خیزش مردم شمال ایران علیه قدرتمندان آنروز چیزی بود که خیلی زود همه دانستند سرنواخت امپراطوری عباسیان با وضعیت مردمی گره خورده است که از آن نقطه کوهستانی در حرکتند و پناهندگان مظلومی را که از برابر شمشیر خونریز خلفا گریخته‌اند پناه داده‌اند.

روایت حمزه اصفهانی از زبان منصور دومین خلیفه عباسی در اینمورد قابل تأمل است که می‌نویسد:

هنگامیکه منصور در سفری از نیشابور باز می‌گشت به کوهستانی در میانه قومس<sup>۱</sup> و طبرستان نظر انداخت و پرسید این کوهها چه نام دارند؟ و همینکه فهمید آن منطقه طبرستان نامیده میشود - و مردم دیلم هم در آنزمان از جمله ساکنان آن نواحی بوده‌اند - روی در هم کشید و سربزیر انداخت و اشاره کرد: دولتی عربی در پشت این کوهها پدید می‌آید که یاران و سردمداران آن عجم‌های این بلاد هستند سپس دولت عربی به دولت ایرانی تبدیل می‌شود و حکومت بدست گروهی از ایرانیان می‌افتد<sup>۲</sup>

نخستین قیام تشیع در شمال ایران که چهارمین آن در جهان اسلام می‌باشد در سال ۱۷۶ هجری با ورود یحیی بن عبدالله به نواحی دیلم آغاز می‌گردد. ارزش نظامی و موقعیت جغرافیائی منطقه، بعدها دعای اسماعیلی را نیز بسوی خود کشانید. سوتین پیشوای اسماعیلیان که در سال ۱۷۹ به دنیا آمده بود به طرف دیلم آمد. می‌نویسند او که نامش محمد بود در آنجا با دختری علوی ازدواج کرد و در دهکده‌ای که بعدها به محمدآباد شهرت یافت ماندگار شد.

سید محمد تقی میرابوالقاسمی

## جنبش‌های مذهبی در گیلان

عارف تامر نام پیشین آن دهکده را «سلا» یاد می‌کند و می‌نویسد: واستقر بقریه تدعی سملا و اطلق علیها فیما بعد اسم «محمدآبا»<sup>۳</sup> بدین ترتیب می‌توان گفت پس از علویان زیدی مذهب اسماعیلیان نیز برای یافتن منطقه امنی به نواحی شمال ایران راه می‌یابند.

علویان نخستین کسانی بودند که توانستند برای مدت کوتاهی حکومتی بوجود آورند و به اشاعه آئین تشیع در گیلان و مازندران که بعدها توسط مرعشیان در مازندران و کیاکیان در گیلان پایگاه مستحکمتری یافت بپردازند و دو تن از نام‌آوران علویان زیدی مذهب حسن بن زید ملقب به داعی کبیر (وفات ۲۷۰ هجری) و ناصر کبیر (وفات ۳۰۴ هجری) می‌باشند.

نخستین امیر زیدی مذهب که در گیلان موقعیت و مقامی یافت امیر کیاست که بعلت اقامت کوتاهش در سلاط لنگرود به امیرکیای ملاطی شهرت یافت او که از حمایت میرقوام‌الدین مرعشی<sup>۴</sup> علیه امرای ناصرونند بیه پیش (= گیلان شرق) خروج کرد، چون نتوانست کاری از پیش برده و مقاومت کند ناگزیر به طرف رستمدر فرار نمود و یکسال بعد در همان منطقه وفات یافت (۷۶۳ هجری) بازماندگان امیرکیا پس از چندی بار دیگر از آمل به سوی گیلان آمدند و این بار پیشوائی آنان را سیدعلی کیا بعهد داشت آنان رانکو و لاهیجان را تصرف کردند. میرظهیرالدین در اینمورد می‌نویسد: «حضرت امامت پناهی به رانکو نزول اجلال فرمود اهالی آن ولایت گروه گروه می‌آمدند و بیعت

می‌کردند و سید شریعت آئین را به فتوای علمای دین امام و مقتدای خود دانستند»

میرظهیرالدین در دنباله فتوحات سید می‌نویسد: «حضرت هدایت شعاری (= سیدعلی کیا) به لاهیجان نزول اقبال فرمودند... و مجموع بر آن قایل شدند که آنچه شرط امامت است در مذهب زیدبن‌علی علیه السلام که خصائل خمس (= علم و زهد و شجاعت و سخاوت و قدرت) است در او موجود است ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء، مگر فقیه یحیی بن محمد صالحی که طرف نقیض را گرفته بگذاشت و به رشت رفت. امیرمحمد تجاسپی را دید و توسل به اذیال دولت او نمود و آنجا ساکن گشت مقدم او را امیره رشتی معزز داشت و در کنار سیارود به موضعی که اکنون به فکی کول اشتهار دارد جای داد.<sup>۵</sup>

بدین ترتیب گیلان با آمدن امیران زیدی مذهب بدانسوی و بروز اختلافات داخلی در مسأله امامت سیدعلی کیا، از نظر اعتقادی نیز به دو بخش تقسیم گردید و امیران تجاسپی در برابر کیاثبه قرار می‌گرفتند.

در همین زمان در بخش کوهستانی گیلان یا دیلم نیز نفوذ بازماندگان اسماعیلی و امرای کوشیج که از اعتقادات پیشین یاران حسن صباح در حوزه فرمانروائی خود - بیشتر در خرگام - حمایت می‌کردند و مخالف کیاثیان حوزه لاهیجان و رانکوه بودند قابل توجه بوده است و تنی چند از رهبران اسماعیلی مذهب که از برابر شمشیر آل کیا گریخته بودند پس از آنکه سیدعلی کیا در سال ۷۹۱ هجری در جنگ با مردم رشت کشته شد بار دیگر به طرف دیلمان و خرگام روی آوردند و کار را بر امیران زیدی مذهب مشکل تر نمودند.

اما با همه این احوال نفوذ و اعتبار آئین زیدیه تا زمان خان احمد اول فرزند سلطان حسن که دوران فرمانروائیش از سال ۹۱۱ هجری آغاز می‌گردد ادامه داشت. خان احمد پس از کشته شدن پدرش به دستور شاه صفوی شاه اسماعیل به گیلان آمد و پس از بدست گرفتن قدرت جهت هم‌آهنگی با سیاست



## کتابهای رسیده

ناشران و مؤلفان کتاب چنانچه مایل به معرفی آثارشان در این ماهنامه می باشند می توانند حداقل یک نسخه از آثار جدید خود را به نشانی محله ارسال نمایند.

خرداد ماه امسال شاعر جوان و نوپرداز گیلانی علیرضا پنجه‌ای موفق به چاپ و انتشار دو کتاب شعر خود شده است.  
۱- برشی از ستاره هذیانی در ۱۳۸ صفحه به قطع رقعی و قیمت ۹۸۰ ریال  
۲- آن سوی مرزبید «شعرهای کوتاه» در ۴۸ صفحه به قطع رقعی و قیمت ۴۸۰ ریال.  
برای شاعر نوجوی و لایتمان توفیق بیشتر آرزو مندیم.

# تب بدوا

## تقاضای اشتراك می پذیرد

حق اشتراك سالانه «داخل کشور» ۵۰۰۰ ریال  
اروپا ۱۰۰۰۰ ریال - امریکا و ژاپن ۱۳۰۰۰ ریال  
لطفاً مبلغ فوق را به حساب شماره ۶۰۱۶۰ بانك ملی ایران، شعبه مرکزی رشت به نام مدیر مجله پرداخت و عین حواله یا فتوکپی آن را همراه تقاضانامه به نشانی گیله و ارسال نمایید. بمحض وصول، شماره‌های مجله از طریق پست فرستاده می شود.

نقطویان در نیمه دوم قرن دهم هجری مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند و در سال ۱۰۰۲ یعنی زمان شاه عباس که نفوذ آنان در قزوین افزایش یافته بود دستگیری و کشتار آنان بیشتر گردید و امروز هم نمی توان بخاطر پاره‌ای از شباهتها میان اندیشه‌های بیادگار مانده در غرب گیلان بخصوص در میان روستائیان فومن و طوالش با آنچه را که آورنده اندیشه نقطوی برای پیروان خود مطرح ساخته است چنین نتیجه گیری نمود که آن آئین برای خود جانی در میان مردم گیلان داشته است اما هنوز هم این ضرب المثل که درباره آدمی پرمدعا و پرتوقع ولی بسی مایه یاد می کنند با نام محمود پسیخانی همراه است که می گویند فلانی محمودک از پسیخان بامویه<sup>۱۰</sup>

۱- مغرب کلمه کومش است که نام ناحیه وسیع کوههای طبرستان میان ری و نیشابور است که اینک دامغان و بسطام و سمان را دربر می گیرد.  
۲- تاریخ پادشاهان و پشامران - سرجمه دکتر جمعی شماره چاپ بنیاد فرهنگ ص ۲۱۴ به بعد  
۳- ر.ک. القرامطه چاپ لبنان ص ۶۶  
۴- مرقوم الدین از سال ۷۶۰ بر طبرستان مسلط گردید و در سال ۷۶۳ فرمانروائی مازندران را مان و برادران خود تقسیم کرد و در سال ۷۸۱ هجری وفات یافت - تاریخ طبرستان و دیوان و مازندران ص ۱۸۰ و ۱۹۶  
۵- ر.ک تاریخ گیلان و دیلمستان ص ۴۱

۶- ر.ک تاریخ مازندران ملاحشمعلی ص ۸۸ - سرنامه الموت ص ۲۴۷ - تاریخ گیلان (۱ و ۲) لایان دارالمرزبانان) ص ۲۸ - تاریخ گیلان و دیلمستان (بحث مکاتب خان احمد) ص ۱۰  
۷- ر.ک فرهنگ ایران ص ج ۱۱ مقاله نگارنده دربار و قضاة سوهان طالقان  
۸- ر.ک تنبیه و تصوف نا آغاز شده دوازدهم هجری دکتر کامل مصطفی النسی، ترجمه علیرضا کاوی فراگورلو ص ۱۷۵ تا ۱۶۹

۹- ر.ک مخطوطات با حسابان صفحات ۷۱ و ۲۳۹  
۱۰- فلانی محمود (+ کاف بصیر) است از پسیخان آمدن است - لازم به یاد آورست که پاره‌ای از آندیشه‌ها مانند اعداد به تسبیح و رساختر که در میان بعضی از روستائیان گسکرات و سبازرسیده، مشهود شباهت کاملی با افکار مخطوطات دارد.



سر سلسله دودمان صفوی آئین دوازده امامی را که در گیلان نفوذ یافته بود مورد حمایت قرارداد که می توان گفت در دوران فرمانروائی سی ساله خان احمد و حمایتی که او از بزرگان شیعی مذهب و دوازده امامی می نمود از اعتبار دو مذهب زیدیه و اسماعیلیه کاسته گردید هر چند تا پایان قرن دهم هجری در گوشه و کنار گیلان از جمله در اطراف لاهیجان و خرگام و ... به نشانه‌هایی از پیروان آن دو آئین نیز دست می یابیم.<sup>۶</sup>

از اقدامات خان احمد اول در راه اشاعه آئین تشیع اثنی عشری گناه به اسناد و وقفنامه‌هایی برخوردار می شود که از جمله این دسته از اسناد بیادگار مانده و قضاة سوهان طالقان است که در سال ۹۱۴ هجری تنظیم گردیده است و واقف یعنی خان احمد ترویج مذهب حق احق را وجه همت خود قرار میدهد و از موقوف علییه بهمین دلیل حمایت می کند تا در راه ترویج مذهب حق احق بکوشد.<sup>۷</sup>

از نفوذ - هر چند بسیار اندک - دو آئین دیگر یعنی حروفیه و نقطویه نیز در گیلان اشاراتی دیده میشود بنیان گزار آئین حروفی فضل اله پسر عبدالرحمن حسینی متخلص به نعیمی است که در سال ۷۴۰ هجری در شروان یا استراباد بدینا آمد و یکی از شاگردان فضل سید اسحق محرم نامه‌ای که دستور نامه عملی حروفیان است برای پیروان حروفیه ساکن شروان و گیلان و خراسان می نویسد و باز می نویسد کوششهای فضل حروفی این نتیجه را در پاره‌ای از مکانها از جمله گیلان و سمرقند داشته است که علیه وی مجالس محاکمه متعددی تشکیل شد.<sup>۸</sup>

اما آئین نقطویان هر چند بنیاد نهنده آن از گیلان و مردی بنام محمود پسیخانی است که در سال ۸۰۰ هجری آنرا پدید آورد اما از نفوذ آن در گیلان خبر نداریم و چون آنرا گاه با واژه ملحد و تناسخیه نام می برند احتمالاً در سرگذشت بعضی از کسان که از آنان در تاریخ گیلان با چنان واژه‌هایی یاد نمودند می توان به پیروان محمود نسبت داد که در گیلان می زیستند و تا سالهای اخیر نوشته‌هایی از نقطویان در گیلان دیده شده است.<sup>۹</sup>

## تنوع سبک نگارش در گیله‌وا

از نمونه‌های اول و سوم کمتر سود جوید و بیشتر از نوع دوم و متوسط در متون خود استفاده کند تا رضایت خاطر عموم گیلکان را فراهم آورده باشد. اگر جز این کند مطمئناً با انتقاد شدید یکی از دو گروه خوانندگان خود مواجه خواهد شد.

اگر همه متون را صرفاً بخاطر استفاده همگان ساده بگیرد يك عده از این که متون گیلکی با زبانی ساده و بی‌رعایت اصول و قواعد دستوری و استفاده از واژگان غیر خودی نوشته می‌شود گله‌مند خواهند بود و حق نیز با آنان است چون با این کار به ریشه و اساس زبان گیلکی خدشه وارد خواهد شد و اگر همه را سلیس و ادبی بنویسد عده بیشماری از خواندن آن نه فقط سردر نخواهند آورد بلکه از آن سر خواهند خورد و بخش عظیمی از گیلکان را که پذیرای زبان خود هستند، اما هنوز آمادگی لازم را پیدا نکرده‌اند منفعَل خواهد کرد.

در نتیجه این دو گروه، در هر حال باید با سعه صدر متون گیله‌وا را با شرایط موجود و حاکم بر زبان خود بسنجند و بر این اساس به این تفاهم برسند که در حال حاضر بهترین شیوه گزینش نثر متوسط است، البته امیدمان بر این است که بعد از چند ماه نثر ساده جای خود را به نثر متوسط و بعد از چند سال نثر متوسط جای خود را به نثر ادبی واگذارد، و این مهم وقتی به تحقق می‌پیوندد که با نظرات و پیشنهادات خود گیله‌وا را یاری کنید.

دانشگاههای کشور دارند اما قادر نیستند يك متن فارسی را بی تیق بخوانند یا يك نامه اداری را بی اشکال بنویسند! پس برای گیلانی که گیلکی نخوانده و نوشته این يك مشکل طبیعی است.

«گیله‌وا» برای استفاده همگان و همراهی و همپایی با خوانندگان خود روش اعتدال را در پیش گرفته و ملاک متوسط نگارشی را در متون خود برگزیده است. با این همه متون گیلکی آن در سه نوع به خواننده علاقمند عرضه می‌شود:

۱- نوع ساده که به زبان محاوره نزدیک است برای مبتدیان.

۲- نوع متوسط برای گروهی که آشنایی قبلی با خواندن و نوشتن گیلکی دارند و متون آن را - سخت یا آسان - بهر حال می‌توانند بخوانند و بفهمند.

۳- نوع ادبی که با واژگان اصیل و بافت دستوری لازم همراه است و بالطبع خوانندگان آن معدودترند.

سعی «گیله‌وا» بر این است که فعلاً و تا مدتی

گیلکی نویسی و گیلکی خوانی بنا به اظهار بسیاری کسان مشکل است چون که هرگز برای آن صرف وقت بعمل نیامده است و کلاسی و مدرسه‌ای، درسی و مشقی، امتحانی و نمره‌ای و حتی جریمه‌ای و تشویقی در نظر گرفته نشده است. پیدا است که اول راهیم و اول راه همیشه با مشکل همراه است.

از طرف دیگر فور لهجه در زبان گیلکی و اختلاف سلیقه در نگارش مشکلاتی دست و پاگیر در کار مطبوعاتی پدید می‌آورد. بدیهی است این تقابل مشکلات هم برای گیله‌وا و هم برای خواننده ایجاد می‌کند تا برای نیل به مقصود به نوعی تفاهم نسبی برسند.

«گیله‌وا» هیچ عجله‌ای ندارد که ابتدا به ساکن متن‌های سنگین و اصیل گیلکی را به خوانندگان خود عرضه کند. خوانندگان طالب چنین متن‌هایی نیز انتظار نداشته باشند که همه مثل آن‌ها بتوانند متون گیلکی را بخوبی بخوانند و بفهمند. ما حتی در زبان فارسی کسانی را می‌شناسیم که ۱۶ سال و بیشتر درس خواندند، مدرک تحصیلات عالی از

استفاده کنند که تعداد بیشتری از گیلک‌زبانان بتوانند آثار آنان را بخوانند، بفهمند و برای دیگران نقل کنند.

چون «گیله‌وا» اصل را بر زبان گیلکی نهاده است نه لهجه‌ای از آن، پیشنهاد می‌کند واژگان لهجه‌های مختلف گیلان بر حسب ضرورت و نیاز و اقتضای آفرینش هنری و ادبی به مدد بافت دستوری لهجه مرکزی (آشناترین گونه کلامی برای گیلکان) وارد متون ادبی شده تا به مرور زمان و عادت بتواند موجبات شکل‌گیری لهجه ادبی مشترک را فراهم آورد چرا که اگر جز این عمل شود تشبیت لهجه ادبی با اشکال و کندی همراه خواهد بود و این خود قوام ادبیات ما را با اخلال روبرو خواهد کرد. بقیه در ۳۵

## تنوع لهجه در متون گیلکی

می‌کند، همینطور: چره، چیره، چَرَبِه مفهوم چرا و بسیاری مثال دیگر.

اگر قرار باشد هر شاعر و نویسنده‌ای عیناً به گونه گفتاری خود بنویسد گذشته از این که خوانندگان گیله‌وا - این تنها مجله گیلکی زبان - به سردرگمی دچار خواهند شد، در نگارش آثار ادبی هم تشتت ایجاد می‌شود. چاره چیست؟ بگمانمان شایسته است شعر او نویسندگان - بویژه در نثر - به این موضوع عنایت داشته باشند که از بافت دستوری گونه‌ای کلام گیلکی در نگارشات خود

زبان گیلکی دارای لهجه‌های گوناگون است. هر لهجه خود گونه‌های مختلف دارد. به علت فقدان يك لهجه ادبی مشترك و جا افتاده، شاعران و نویسندگان گیلکی پرداز در نوشته‌های خود، خواهی نخواهی، گونه‌های گفتاریشان را انعکاس می‌دهند که این امر بر مشکلات «گیله‌وا» می‌افزاید.

اصوات کوتاه و بلند بسته به گونه گفتاری شاعر و نویسنده يك محل برای خواننده اثری در محل دیگر ممکن است نوعی ابهام ایجاد کند که آن چه می‌خواند یا اشتباه است یا به غلط چاپ شده است به عنوان مثال «مره» در گیلکی بیه پس و «مر» در گیلکی بیه پیش بمعنی مرا و به من ظاهراً برای گویندگان دو سوی آب سفیدرود دچار اشکال

## سید خانمی

عزت الله زرنديان

بيست و هفت هاش سال جه ان پيشت  
سید خانمی تازه جوانه خوده  
ديم انه شين عینه چراغه لاله  
خونه کسبوترانه ان دونه لب  
چوم ده نوگو معدنه روسواپی بو  
سیاه و برراق و دوروش و قشنگ  
هر کی انه فنندرسی چوم به چوم  
خوش قد و قامت، سیه چشم و ابرو  
گوشواره معجرب گادی خو گوشه  
شانه بزه، گیس بو کوده همیشه  
پیره نه آبی دکوده، کفشه جیر  
دامنه مشکلی دکوده پلیسه  
موجه انه قامت و پیچ و خمه  
خو چومه پوشته بزه بی هر کسه  
کم کمه بیرون امه ای جه خانه  
رخسار و سید خانمی ویمانی  
خب خوشنه دوره ووره پسته

\*\*\*

اما گویا معقوله ایامی بو  
سید خانمی خاطر اخیلی دشته  
سید خانمی کلاسه شیشه دشتی  
ان دو تا جایه خاندن و نوشتن  
سید خانمی چه خانه جه چه گردش  
تا تنسی جقلنه دس جوستی  
دامن پلیسه مَره ورزش کودی  
گلف گلف خوده سر چرخسی  
دورزی بی دامنه چمپین وستی  
وختی انه دس به کمر گیر کودی  
دست به کمر خو گردنه پر کنه  
چیه منستی بان سرو وضع و رخت

\*\*\*

شاید ای سال کم یا دو سال ویشتر  
آئینه و رجه ایسه ای کیف کوده  
جول انه شین عینه گله الاله  
موانه شین عینه زمستانه شب  
حقیقتن خیلی تماشا پی بو  
هر ای دنه چوم، ای دنه موشته سنگ  
دیل انه شین آبه و سی عینه موم  
نه پخمه یویی مزه بو، نه کم رو  
خوپوشته مویه وورگدی خودوشه  
پا انه شین عینه توفنگه شیشه  
آدمه ده جخته شسه مرگ و میر  
با بلوزه نقره ای جلیسه  
راکی شورپی باد بو خوره پرچمه  
دیل و جگران یاروشین تر کسه  
ان هم و سی هیزار نفر دخانه  
ان سه نفر دس خاخوره جانجانی  
البته معلوم نبو که خاسته

هوده دورون جه کاس مد نامی بو  
سید خانمی داس و تبر فدرشته  
به یشترازان، ده انه پروتشتی  
تشت زنی یاد بیگفته بون با وشتن  
شوخی کودن رخسه دخا دورزش  
خیلی دره منّت کودنه ورشتی  
کلاس کلاس خنده کودی غش کودی  
زمین انه رخسه مَره لرزی  
صدایه دس از همه راسته بستی  
کله تماشا چه زمین گیر کودی  
«کاسه» چومه غورصه مَره ترکیه  
سیره میان، دلّه خجه خسته بخت

\*\*\*

گمان کونم سی دوسه سالی وستی  
بیزن فستر کانه امی زندگی  
ده ننه ان حوصله یومجاله  
اوهفته بسواوله کسما بازار  
فکش فکش کودن دبو خوباره  
سایه ای ازان قسدوان قواره  
ناخبره آن سایه می سر جا بیگفت  
ولله ان هو سید خانمی خوشگله  
چی بکوده لا کتابه روزیگار  
سیگار همایه جزه بو موشتکه  
چارخانه دستماله خسو سر فوسته  
چلک و چلان بیگفته یوشندره  
لبچی بیجیر، لبچی بو جر، شلخته  
قوربان بشم مصلحته خدایه  
هر دو تا چشمه زیر سیاه، دمرده  
ان چاق و پانه دیم بچولکسته بو  
دماغ ببسته ایستا داسه دمبه  
متچه درازه ببسته، گاناز دکفته  
گب کیه زنه آبه دهان پر کنه  
جورابه گول بندی بزه خوپایه  
وکوش زنه موشتکه خوردن دره  
نصفه انه سینه کَره در سفه  
به جول بیگفته ای پاره سنگکه  
چینه انه دیم، انه چوم، پیشانی  
من مَره خوشکه بستمه فنندرم  
سید خانمی نوا تو پیرا بو  
حسرته گازه بستمه می لبه  
آن شبه پائیز دمبه مهتابیه  
آن شبی کیه کاس ممده خیته کود  
رخسه مَره خوجانه ده کیش بکاشت  
ماه ده جرأت نکوده بتابه

یادی ده از سید خانمی نبستی  
 غیر از خدا هیزار کسه بندگی  
 تابدا نیم خانمی در چه حاله  
 ای تاز ناک با ای تادستماله بار  
 دس فشادی ای تادستماله سواره  
 می دکفه می کله می دواره  
 یاواش یاواش سید خانمی پایبگیت  
 نه بابا باور نکونم مشکله  
 سید خانمی جوانیه تارومار  
 چوما دسه ورگه دابو خوتکه  
 چادر نمازه خو کمر ووسته  
 آدمه بدایه انه فندره  
 پیره بسته پاک خوره، آی بتخته  
 کی دته خوسرچی قراره بایه  
 زندگی در هر دو تا چشم بمرده  
 روح انه شین از همه چی خسته بو  
 یا بسته عینه توفنگه سنبه  
 ان جایه گاز دکفته، آب جکفته  
 عینهل اولدان خومه لاورکنه  
 دودد گنده ان پیره چوک هوایه  
 یاوروس انه وشکسته موردن دره  
 بیلاورث خوس ده مگر ارسفه  
 عینهو ودره والا هه چنگکه  
 کاغذ موشته بکونی فیشانی  
 باور بکون دیوانه بستن درم  
 بگم انه ترسمه دلگیر ابو  
 می کله جه یاد آورم ان شبه  
 ان کفشه جیرو پیره نه آبه  
 تازه فرسی زاکانه شیته کود  
 غمزه مرمه مادمه قلبه قدشت  
 غلط کوده سید خانمی دتابه

چی ببست ان سی دوسه سال پیشه ناز  
 آی تو بیلاورث بسی جوانی  
 بزنی بگردن چی خبر بسته  
 ایچی اگر مهلت بدی عالیه  
 سید خانمی خواله جوانی  
 هودر ده معروفی کی درمان ناره  
 فرقی ده ناره انه ره تلخ و شور  
 خلاصه سید خانمی دیل پر بزه  
 هوتیغه آخر انه ره شریبگیت

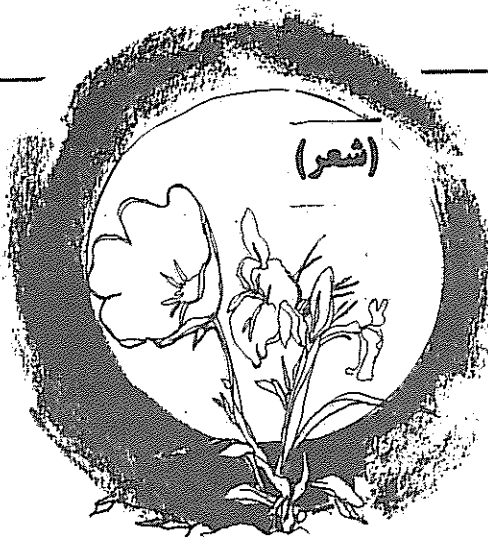
\*\*\*

دو کلمه گوش بدن از کاس مامد  
 غصه بیبگفته مادمه حلقومه  
 لیسکه خوره هه خوشکه جاده کفه  
 کاس مادمه خوش برش وشیک و پیک  
 فو کوده ده همنم همنم بترکه  
 راه شوئه جحتر ادا واز کونه  
 کلش کنی، سیره کله واش کنه  
 بیلاخره بسی سس ودم شبانه  
 کاسی کی تارشته خیابان نشو  
 خوسو کله، بار ابرزه کلچته زن  
 شوئن دبولی چه حالی دشته  
 یک سالی ونگوردسته مادم بمرد  
 مادمه حسرت انه دیل بمانست  
 اکهنه دونیا مادمه سر ناورد  
 بدابگم گب که بجا نمانه  
 پیرانه خورجه دخاد گوش نکود  
 خوای دانسه حرفا بیبگیت زور بکود  
 سید خانمی چه بکشه کی دانه  
 خانمی تادوتازا که مار بیست  
 آرام آرام جه مردا که چوم بکفت  
 ان بوامی آدو خستره سرنوشت

سید خانمی تمیزه شفافه گاز  
 ورفسه کسوجه چله مانی چاخانی  
 چه خاکس سید خانمی سرد بسته  
 بله اتویی کی مره حالیه  
 فتر کسته به درده ناگومانی  
 هر که بیبگیت ده سرو سامان ناره  
 چوم داره امانیدینه عینه کور  
 تیغه یه عشق از انسه دیل سربزه  
 از هوزمان ده نکبتی سربیبگیت

ده نگو کاس مادم بگولاس مادم  
 قولنج دکفته انه دونه کومه  
 روزوشی هیزار کسه واکفه  
 انه شکم پاک بسته نقته خیک  
 تی چوم انه بر بخوره فتور که  
 سید خانمی هنی انه ناز کونه  
 خومویه انگشته مره آشکنه  
 بدونه این کی احدی بدانه  
 پشت به وطن روبه بیابان بشو  
 هم خانمی خیره بگذشت هم وطن  
 بیچاره در سر چه خیالی دشته  
 خوننده یه عشقه دورن جه بمرد  
 خانمی ره ولی هستو نمانست  
 یک از هیزار کی خانمی سرباورد  
 سید خانمی بشو اوستی خانه  
 مارانه ره چقدر بخاد گوش نکود  
 خوجومه انگوشته مره کور بکود  
 اوستی بازاره اوستی دانه  
 یاواش یاواش خومر ده ور خار بیست  
 نادانه زا که وزو کانه دس دکفت  
 آدو ختری کی عشق انه بد جیوش

## نومود



## چهار دانه

جواد شجاعی فرد

یا واتیک داشته بی یا چیک پنجه  
به فینار سفر عالم برنجه  
ای دوره سادگی قوربی نداره  
نشون قیمت قالی تورنجه

نومود داره آلان تره  
آلان کی گول خوجا واشاده تی مرا  
تی تی، شکم اوساده تی مرا  
آلان کی راشی بلته سر، شوروم  
تره  
تره  
تره  
خومرخا وارگاده داره!

✱

آلان،

بهاره تی کسه مره جیگا بدن  
تی دسته جه، بنفشه عطره همه مرفادن  
می امرا، وارشه جه

مرزایه

توهیستابو

مره، آلان

تو آیره پوشته آفتابه واشو  
تی رومرا نیشان بدن  
همش تو ناچه ای مره!

✱

می ناز بداشته، می نیشان بزه

تو کاشکی سال آور نوبوستی بی

بهار، مره

خو گاره دسته تی مرا آره!

✱

تو آشنا شفاد دیهی

مرا،

تو توقایانه باد دیهی

ایزه مرانیکا بوکون

ایزوتی پا جیره!

آلان، نومود داره تره!

نومود داره تره.....

زمستان ۷۰

غلامحسن عظیمی

## گیلگانه

کلی

۱

تو گی آتش، من گمه ورف.  
حرف کی مایه نارہ!  
نه تی آتش دو کشایه،  
نه می ورف آبابه.

۲

من دانم تو

جنگلبان

لته سر خانه جیری

چکه مره وازه دیه

۳

دینمه ابرانه دورون، ماهی

— زنه دوم.

آب اندی روشن کی بیده بو؟

۴

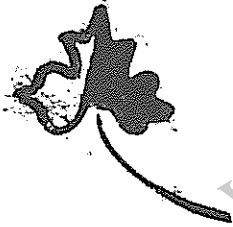
تو کی نه گب زنی

نه خاموش ایسانی

می گوشان پس

چی ایشنا وستن دریدی؟

آقوز پیدا کون جا کر بلانی  
خورند بی بگیته تنگه جانی  
شیمی کوله تفنگی، باد خالی  
حریف می کره گوش، ای صدانی



اردشیر پرهیزگار

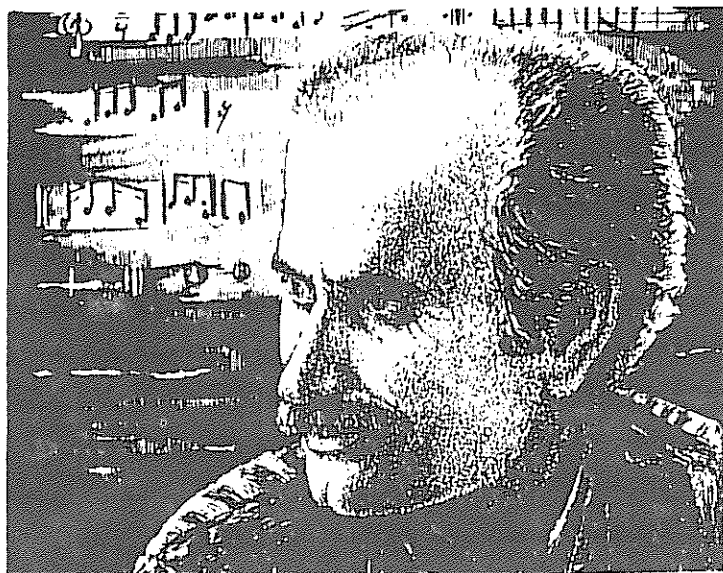
امان دُمکه بزه نیم سیه داره  
شوما زودتر دوسْتید اسبه باره  
آبه رزقا خودا تاودا شیمه دس  
دو وخت نی وخت کونیم شام و نهاره

■

زنی جول خوشکه نانه خالی خالی  
نی یه تی زا که ناله هیچکه حالی  
بازین گی عیب نارہ دونیا دو روزه  
مره کوشتان دره تی بی خیالی



(به مناسبت ۱۱ تیر اولین سالگرد خاموشی شاعر و هنرمند وارسته گیلانی علی زیبا کناری)



## زیبا کناری،

## توانه‌ای که ناتمام ماند

فریدون پوررضا

بازار کوچک «بندر» کاسب کم سخن اما سخت

کوشی داشت که در مجاورت گرمابه محتر «امینی‌ها» سحرش را با یاد خدا آغاز و غروبش را به عشق کانون گرم خانواده آرام خود پیوند میزد. مرحوم سید جواد مورد احترام قاطبه اهالی، بی‌آزار، کم حرف و به تقلای کار روزانه‌اش دمساز بود. اگر از او برمیآمد مور زیر پایش را از گزند فشار گامهای خود بر حذر میداشت. سید جواد پسر نداشت. یک روز بچه‌های محل شتابان بسویش دویدند و مؤده تولد (علی) را دادند. خنده نسکینی بر لبان پدر نشست. سر را بر آسمان لایستاهی گرفت. گوئی میخواست در قالب نگاه شکر آمیزش، به وسعت همه‌ی مومنین دنیا اعلام بندگی کند.

سید علی در گاهواره‌ی ناز مادر جُنبد و گه گاه با تبسم زیبایی کودکانه، پدر و سایر اعضا خانواده را مستغرق شادمانی میکرد. به مرور علی پا گرفت و سید جواد تلاش بیشترش را برای سعادت علی کوچولو ادامه داد و مدام در حریم کسب و کار خود، علی - علی میکرد. سید علی دوره ابتدائی را پشت سر گذاشت. ادامه تحصیل او ترک محل زندگی و اقامت در شهر دیگری را می‌طلبید اما مرحوم سید جواد فراقی علی را تاب نمیآورد از اینرو علی در روستای زیبا کنار (بندر علی آباد) ماندنی شد و بیوسته در کنار پدر به شیرین زبانی پرداخت.

سپیده‌های شیری رنگ بامدادان و غروبهای دل‌انگیز زیبا کنار با حشر و نشر دریای آرام خزر علی را به شور و حالی لطیف و شاعرانه کشید. در

خلوت خود زمزمه‌ها ساز کرد. دلش لبریز خواستن شد. خوشش آمد که بخواند پس در شعنی زایدالوصف فرو رفت. انگار میتواند بخواند! هلبله مردم و رنج استخوانسوز صیادان ده و زمانی که مرگ ناباور آنان را در عنفوان جوانی در تلاش معاش قربانی دریا میشدند میدید، اندوهگین میشد. آرامش علی زیر نر به رفت. او را از کوره بدر برد و غنهای رنگارنگ پر شور در حال زبانه‌اش کبریت کشید! علی همچون آشفته دلان سرگران اجاره نشین خانه احساس شد و سرانجام از دستیاری پدر در کار روزانه دل برید.

یک روز او را به من معرفی کردند. مشتاقانه به تعلیمش پرداختم. علی در پی تمرینات اولیه پارا فراتر گذاشت. آهنگ ساخت و برای آهنگ خود نیز شعری دست و پا کرد. زمانی در رشت با من بود و سپس به تهران پرکشید و دیدیدیم که بارور و بارور تر شد. به عبارتی یک شبه راه صد ساله را پیمود. روزی مرگ پدر دل مهربان او را از جا کند و ضربه کار ساز را بر علی حواله نمود. از آن پس در نجوای ساز و سوز آوازش تعزیت هجران پدر را به خلوت نشست.

علی از شیریه فطرت و بافت تربیت خانوادگی، محجوب، کم حرف و بلند طبع بار آمده بود. وقتی هم هنر را برگزید شاهد شوریدگی اهل راز شد و دنیا را

بر دنیا دوستان و گذاشت در ارانه اثر با خورجینی از ذوق و اشتیاق راهی و در نیاز دنیائی کم توقع و همچون سایر هنرمندان متعهد و دنیا رها کرده، دل در گرو احساس به ودیعه نهاد و بخاطر اعتلای هنر، آرزوهای رفاهی را در مسلخ بی‌اعتنائی قربانی کرد. هنرمند وقتی از مردم نام میگیرد نانش به شاخ آهو بند میگردد! عشق به مردم فرصت بخود رسیدن را از وی میگیرد. همیشه تا بود چنین بود که ناکامی - دق الباب خانه هنر میکند و غم هیچ انیسی بهتر از هنرمند نمی‌شناسد که میداند دل شکسته او همنشین می‌خواهد! گوئی خداوند ارزش والائی را که به امانت به او بخشیده مشیت خداوندی را نیز برای پاسداری از این ارمغان معنوی در سرشت او سبزه کرده است. به هنرمند بگو بمیر! نمیگوید چرا! میگوید کجا! چه وقت؟! زیرا با خصائل درویشانه زیسته و چنگ زدن به دامن دنیا را نیاموخته است.

هنرمند موسیقی به شاعر هنرمند دل بستگی دارد. میگوید من داد میزنم وقتی خسته شدم تو مناهیش را در جان کلام بنشان. بگذار این دو، همسفر وادی تلخ و بی سرانجام باشند. زمانی که شاعر میگوید و میگوید و باز بغض ناگفته‌ها را دارد، هنرمند موسیقی به متعلق گویش او جلا میدهد.

آری شنیدیم علی (زیبا کناری) فرصت خداحافظی نیافت اما حمله جدائی را با سخاوت

## در چه ماهی از سال هستیم؟

گذشت کام و هوس و خواهشهای نفسانی است چون ماه بهمن در آئین زرتشتی تیز ماه پارسایی و عبادت و فرو گذاشت خواهشهای نفسانی و زمان سفیدپوشی و پرستش ایزدی است. لغت «ورفن» دیلمی نیز بیک معنی همان می شود بویژه که «ورفان» در فرهنگهای فارسی بمعنی شفیح آمده است یعنی معرف صفت و لقب پیامبر در دین و آئین پارسایی و هومن زردشتی و بهمن فارسی نیز همین را می رساند (از افاضات آقای عبدالرحمن عمادی)

زنده یاد محمد ولی مظفری وجه تسمیه این ماه را مرکب از سه کلمه (ورف بده نه ب ماه) = برف نیامده ماه یعنی ماهی که در آن هرگز برف نیامده می داند و می افزاید «چوپانان اواخر این ماه گوسفندان را از (کولهست = جنگلهای شمالی پای کوه البرز، جایی که جنگل از قسمت های صاف کوه جدا می شود) به بالای کوهها که در این ماه برفهای زمستانی آب شده و اغلب گیاهان رشد کامل کرده و گل داده اند می برند. شیرین ترین روزهای چوپانان در این ماه می گذرد. شبها در فضای باز کنار گله نی می نوازند و از قصه های حماسی و پهلوانی قدیم برای هم تعریف می کنند و سحرگهان با آوای نی آهنگ گوسفند دوخوان را نواخته گوسفندان را راه انداخته به چرا وامیدارند و روزها کنار چشمه ساران برده آب می دهند و آنگاه با آهنگ معروف «زرد ملیچه» گوسفندان را به (مال گاه) می آورند و می دوشند» (دامون، سال دوم، شماره ۲، صفحه ۲)

### اسپندارما

در مورد این ماه که مصادف با انتشار شماره دوم است، در شماره آینده صحبت خواهیم داشت.

اینکه در چه ماهی از سال هستیم؟ بدون درنگ خواهید گفت تیرماه. درست است اما ما که در «گیلهوا» بنا داریم از گیلان صحبت کنیم منظور ما این است که در چه ماهی از سال به تقویم گیلانی، سنتی و تاریخی خود (یعنی دیلمی) بسر می بریم.

در تقویم گیلانی تیرماه مصادف با دو ماه دیلمی یا گالشی است: ورفن ما و اسپندارما (یازدهمین و دوازدهمین ماه از سال گیلانی)

اول تیر مصادف است با ۱۶ ورفن ما و آخر تیر برابر است با ۱۶ اسپندارما. به عبارت دیگر نیمه دوم ورفن ما (ماه یازدهم گاشی) و نیمه اول اسپندارما (ماه دوازدهم گاشی) با یکی دو روز اختلاف برابر تیرماه فارسی است.

چون «گیلهوا» در تیرماه ایرانی و در دو نیمه ماه ورفن ما و اسپندارما منتشر می شود برای آشنایی خوانندگان با این دو ماه به شرح آن ها می پردازیم:

### ورفن ما Varfana Mā

ماه یازدهم گالشی (دیلمی) است که تقریباً از ۱۶ خرداد شروع و تا ۱۵ تیر تمام می شود و سی روز است. اول این ماه اول تابستان گیلانی است. ورفن ما، ورفن نما، ورفنه ما یا برفنما در انطباق با ماههای فارسی دارای خاصیت ماههای بهمن، خرداد و تیر است.

«برخی از پیران عوام گمان می کنند در این ماه و در یک شب شیخ آدمی سفید پوش مانند بیکره ای برف نما، بر سر کوههای بلند دیلم پدید آمده و تا بامداد دیده می شود و سپس از میان می رود. از این رو برخی ها نام این ماه را که ورفنما یعنی برف نما و برف نشان و شیخ سفید است از همین داستان می شمارند. اما معنی لغوی ورفن در دیلمی، فرو

کریمانه ای پاسخگو شد و حسرت یک آه را بر دل دنیا گذاشت.

زیبا کناری خالق آهنگهای دلنشینی بود. از جمله میتوان بزن نی زن - خشکه دار - گیله مرد - و اجامو دهاتی را نام برد. شعر و آهنگ (شکار بان) و شعر دختر شالیزار اجرا شده با صدای نگارنده از ساخته های این دوست روانشاد است که ترانه های دیگری نیز از این یار زنده یاد خوانده ام.

علی برای هنرمندان دیگر هم سروده هایی دلنشین دارد. علی آشنا به ردیف های موسیقی ملی و خود معلم رشته آواز. در بخش فرهنگی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان بود. حتی در اواخر زندگی با تأسیس آموزشگاه موسیقی فارابی در رشته های مختلف فعالانه به آموزش هنر جوانان مشتاق پرداخت. او نمونه کاملی از صفا و صداقت و یاری دلسوز برای جامعه هنر گیلان و هنرمندان این دیار بود. فقدان روانشاد هنرمند برجسته علی زیبا کناری ضایعه ای جبران ناپذیر بوده است و یاران اهل هنر هنوز سخت از این رویداد اندوهگین و افسرده اند.

یادش گرمی باد و روانش شاد.

رشت اردیبهشت ۷۱



### کتابخانه ملی رشت بقیه از صفحه ۱۶

هرگز از نظر هزینه با مشکلی مواجه نگردد برای تهیه چنین درآمد از افراد خیر و علاقمند تقاضا می گردد تا منافع خانه و یا مغازه هایی از دارائی خود را دارد به استفاده کتابخانه اختصاص دهند.

۶- از صاحبان کتابخانه های شخصی که مطلقاً به آن علاقه دارند انتظار دارد از هم اکنون ترتیبی اتخاذ کنند که بعد از ایشان کتابهایشان عوض اینکه به بهای ناچیز فروخته شود در اختیار کتابخانه ملی قرار گیرد.

۷- کتابخانه نیاز خود را به داشتن کتابهای بیشتر اعلام می دارد. اهداء کتاب به هر میزان و وسیله هر فرد و یا سازمانی مایه امتنان مسئولان کتابخانه است.

## خونینه های تاریخ دارالمرز

(گیلان و مازندران)

محمود پاینده لنگرودی

کتابی درباره تاریخ مردم شمال ایران

گیلان  
منتشر کرد



## گزارش مقدماتی از

### بازارهای هفتگی در گیلان

یکی از کتابهایی که اخیراً در خارج از کشور درباره گیلان چاپ و منتشر شد کتابی است به زبان ژاپنی که توسط پروفیسور کوچی کامیوکا و دو تن از همکارانش کویچی هاندا و هیکویچی یاجیما تحت عنوان «گزارش مقدماتی از بازارهای هفتگی در گیلان» در سال ۱۹۸۸ در توکیو چاپ و از طریق مؤسسه مطالعات فرهنگ‌ها و زبانهای آسیا و آفریقا منتشر شده است که دومین نشریه از مطالعات ایرانی مؤسسه مزبور است.

کتاب «بازارهای هفتگی در گیلان» در ۲۱۲ صفحه به قطع وزیری بزرگ و با کیفیت بسیار مطلوب چاپ شده و حاوی یک پیشگفتار، یک مقدمه کلی، پنج فصل و ضمائم مربوط به آن از قبیل نقشه بازارها، کتابنامه و تعداد ۸۰ تصویر گوناگون از بازارهای هفتگی گیلان است.

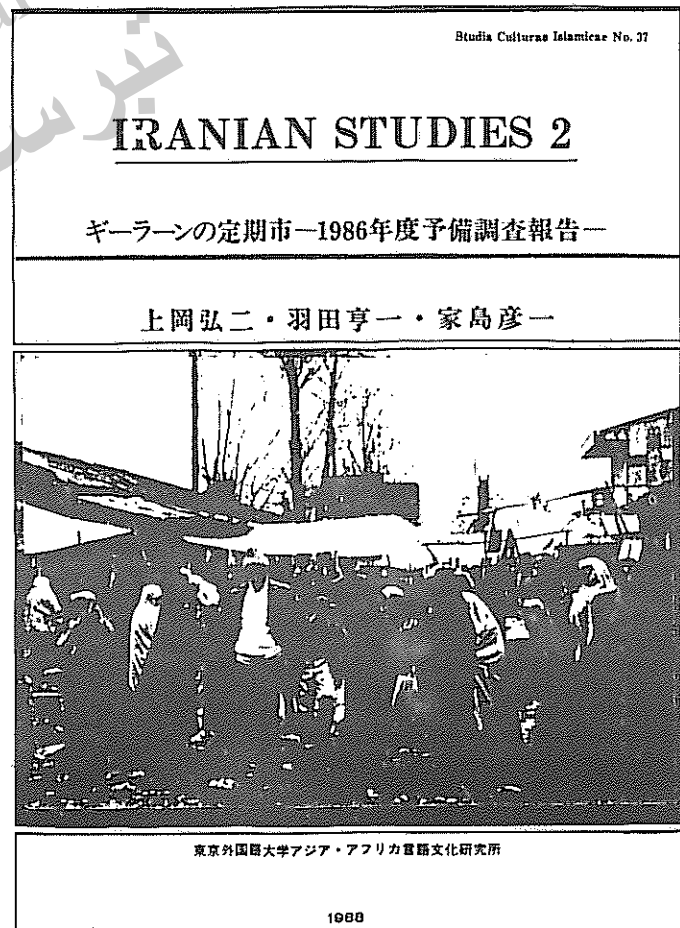
هفتاد بازار هفتگی در این کتاب معرفی شده که از آن میان ۱۷ بازار بعنوان نمونه انتخاب و مورد بررسی دقیق قرار گرفته است که عبارتند از بازار املش - انزلی - آستانه - چوکام - فومن - جمعه بازار - کپورچال - کیاشهر - کوچصفهان - ماسال - پرہسر - پیربست لولمان - رضوانشهر - سنگر - شاندرمن - سیاھکل و صومعه سرا.

از ویژگیهای این تحقیق وجود جدول بازارهای هفتگی و نقشه‌های کوچک از شبکه‌های ارتباطی هر بازار با بازارهای پیرامون خود است. عکسی از بازار پیربست لولمان نیز روی جلد کتاب چاپ شده است.

### چهارشنبه بازار حسن رود

به قراری که اطلاع یافتیم صبح روز چهارشنبه ۳۰ اردیبهشت امسال طی مراسمی بازار هفتگی حسن رود با حضور اهالی آبادی و روستاهای اطراف، جمعی از مسئولان محلی و «بازارمجان» دوره گرد برپا گردید و بلافاصله خرید و فروش در آن آغاز شد. حسن رود روستای بزرگی است بر سر راه اصلی رشت - انزلی و راه فرعی زیباکنار که با شنبه بازار انزلی و یکشنبه بازار خماف فاصله چندانی ندارد و این امر مسلماً در رونق اقتصادی و تداوم آن اثر نامطلوبی خواهد داشت.

تحقیقات گیلان شناسی در سال‌های اخیر رشد فزاینده‌ای داشته است. این رشد حتی در خارج از کشور نیز به چشم می‌خورد و پژوهشگران خارجی در تحقیقات شرق شناسی و ایران شناسی خود، نظری هم به گیلان داشته‌اند. برخی از آنان بخاطر پرهیز از تکرار و کلیت کار، در بررسی‌های خود به بعضی از مناطق مستعد کشور روی آوردند. یکی از این مناطق که بخاطر برخی ویژگی‌های جالب توجه و بکر و همچنین داشتن زمینه‌های اقتصادی، کشاورزی و صنعتی مناسب مورد توجه محققان خارجی قرار گرفت سرزمین گیلان بود. حاصل کار و کوشش آنان بخشی از تحقیقات گیلان شناسی را شامل است که از این پس سعی می‌شود در هر شماره «گیله‌وا» به معرفی یک نمونه از آن بپردازیم.



# صدای شالیزار

دیلمان و سیاهکل، رود بنه لاهیجان، لشت نشاء، چونچنان، نخجیر کلا و دیوشل لاهیجان، حسن کیاده، روستاهای ساحلی و مناطق دیگر به تفصیل یاد شده است.

مقاله ششم - ترانه‌های شالیزار از علی عبدلی.

مقاله در برگزیده ترانه‌های بجاکاری و روایات گوناگون آن‌ها در منطقه طالش است که همراه ترجمه فارسی و آوا نوشت آورده شده. این ترانه‌ها نیز همچون دوبیتی‌ها در مزارع برنج بهنگام کار توسط زنان برنجکار خوانده می‌شود که اغلب آهنگین است.

مقاله هفتم - پیشینه دیرپای برنج از عبدالرحمن عمادی.

مقاله‌ای است تحقیقی در زمینه تاریخچه پیدایش برنج و زراعت آن در گیلان با تکیه به مستندات تاریخی، واژه شناسی، روایات اساطیری و ادبیات.

مقاله هشتم - برنج و برنجکاری در فرهنگ عامه از دکتر احمد کنابی.

جمله من - پیمانہ - کیل - قوتی - لنگه - چان - بار - لگن - نیمکه - چارک - تاس - درز - دھو - خفیس - گیری - جریب - یم - درگا - مشته - چنگه - پنجا - کو - کله - ور.

مقاله چهارم - افسانه «کله کچله‌ی» و مناسبات شالیزار از رحیم چراغی.

روایات مختلفی از کله کچله‌ی قهرمان داستان‌های فولکلوریک گیلان موجود است. متن یکی از این روایات به زبان گیلکی در این مقاله آورده شده است. مقاله دو پیوست دارد که یکی تطبیق مناسبات، ماجراها و آدم‌های قصه با قصه‌های مشابه در خاور دور است. پیوست دوم فرهنگ‌واره‌ای از لغات گیلکی متن قصه است.

صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنجکاری) که برای آشنایی با فرهنگ زراعی - اجتماعی مردم شمال ایران چاپ و منتشر شده نخستین دفتر از «مجموعه ۷ محصول» است که نشر گیلکان زیر نظر م. پ. جکتاجی و به کوشش نویسنده و محقق جوان رحیم چراغی در سال ۱۳۶۸ در ۱۵۲ صفحه قطع وزیری چاپ کرده است.

این مجموعه - صدای شالیزار - شامل یک مقدمه، ۱۰ مقاله، ۳ شعر گیلکی و تعدادی عکس از مناظر و مراحل مختلف مربوط به شالیکاری است که مجملاً به شرح آن‌ها پرداخته می‌شود:

مقاله اول - «بجار و بجاکاری» در ترانه‌های گیلکی از محمد بشرا.

این مقاله بررسی ترانه‌هایی است که زنان شالیکار در مزارع برنج به هنگام کار با صدایی بلند و با نشاط و شادمانی می‌خوانند تا از رنج کار بکاهند. این ترانه‌ها عصاره فولکلور گیلان است. ترانه‌های این مقاله که از گوشه کنار گیلان ضبط شده با ترجمه فارسی و تحلیل همراه است.

مقاله دوم - برنج از در و تاپلو از محمود پاینده.

همانطور که از نام مقاله برمی‌آید سرگذشت برنج است از وقتی که درو می‌شود تا زمانی که پخته و خورده می‌شود. بسیاری از مسائل فرهنگ عامه مربوط به برنج که در این فاصله مطرح می‌شود در این مقاله توضیح داده شده است.

مقاله سوم - اوزان و متاد بر در کشت برنج از م. پ. جکتاجی.

در این مقاله شرح انواع و اقسام و احدهای وزن و سطح و حجم مربوط به برنج و برنجکاری که در گیلان و مازندران مرسوم است آمده است از

Sa-da-ie scha-li-zar (Die Stimme der Reisfelder). Maj-mou-ee-he scheer wa ma-gha-ieh dar-ba-reh-eh ba-ran! wa ba-ran]-kari (Eine Sammlung von Gedichten und Aufsätzen über Reis und Reisanbau). Maj-mou-eh-e 7 mah-soul (7.Folge der Sammlung). Ba-ra-ie aa-sche-na-ie ba far-han-ge za-ra-ie-e ei-te-ma-ie mar-dou-me schou-ma-ie Iran (Zwecks Bekanntschaft mit der Agrar- und sozialen Kultur der nordiranischen Bevölkerung). Zusammengestellt von Ra-him Tscharra-ghi. Unter Leitung von N.P. Jaktaji. Masch-re Gi-le-kan (Publikationsreihe Gi-le-kan, Adresse: Rascht, P.B. 4/345-1735). Rascht 1368 (1989).

Diese Sammlung vereint Aufsätze von Literaten, Kulturschaffenden und Sozialwissenschaftlern über die Folklore, Geschichte, die üblichen Gewichte und Maße, Märchen und Sagen im Zusammenhang mit Reisanbau, die politische Bewegung der Bauern, Heimatlieder und -musik der nordiranischen Provinzen. Anhand von Eigentumsurkunden über Reisfelder wird dokumentiert, wie man vor hundert Jahre Grundstücke an andere Personen übereignete.

Dieses Buch ist für Einrichtungen und Bibliotheken, die sich auf die nordiranischen Provinzen spezialisiert haben, unentbehrlich.

بزرگشهای هانور پیرامون خاورمیانه (به زبان آلمانی)، جلد نهم، ۱۹۹۰ م.

این مقاله اختصاص به آن بخش از فولکلور رراعی برنج دارد که در ضرب‌النثرهای گیلکی سازمان یافته است نمونه‌های ریاضی از ضرب‌النثرهای رایج در گیلان و مازندران و سنجان عنوان ساده مثال آورده شده است

مقاله پنجم - جنبش‌های دهقانی گیلان در عصر پهلوی از هوشنگ عباسی  
این مقاله شرح قیامها و خیزش‌های روستایی گیلان است در حاکمیت سلسله پهلوی. در این مقاله جنبش‌ها بر عهده شالیکاران بوده است در این مقاله از قیام مسلحانه روستائیان در اشکور و رودسر



# نقلستان

اشوماره نقلستانه سر دوکودیم ٲٲنه کوچی نقله مره کی پورپوره ره گب داره یو فراوان اندرز. چی خبه پنه ماران وختی کی بیکاریدی یا شبان برق شه ، زاکان بی برنامه مانیدی، اچور نقلانه اوشانه ره بخانید و معنی بوکونید. انقلان هم شیرینیدی هم قشنگ. فارسی نقلانه جه نی هیچی کم ناریدی. تازه زاکانه به خوشانه زبانم آشتی دیهیدی. جه ان بختر؟

## آزاددار و کویی

نقل گومه نقلستان سیاسگ بوشو در آستان

ایتا پيله آزاددار باغه میان دره بو. آزاددار خیلی عمر بو کودوبو. خیلی سالان بوشوبو، روز شب بوبوبو، شب روز وابوبو، پاییز جه راه فارسه بو، زمستان سر بارده بو، گرمش بدمسته بو، آزاددار زیمینه جیر ریشه تاودا، سر بوجور خو جا سرايسابو. ای سال بهار ایتا کویی دانه آزادداره پاچیر گفته بو. آفتاب تا اونه خوره، خوچومه وازاکونه. نفس کشه، آرام آرامه سر بوجور آره، آزادداره تکه دشکفه، اونه تنا فشکفه. بوجور شه بوجور شه تا اونه تو که سر فارسه، وختی او جور فارسه ایتا پيله کویی به. کویی او بوجور ايسه بی چیره فاندیره، خوديله میان گه: «الن ده هیکس می سلامال نیه، ایتا منم، ایتا دونیا» بازین بنا کونه آزادداره سر برسر نائن و اونه ره نواخانندن. آزاددار صبر کونه، طاقت آره. فقط کویی گه: «بدا پاییز فارسه تا بیدینیم تی جوله میان زوردره یا فو؟» تابستان دواره. هوا کم کم سرد دکفه. پاییز جه راه فارسه. ایتا کوچی بادهی کی آیه، کویی لبله به جه او جور بیجیر کفه. اونه خاله میزار خاله به.

رودی

## وخته ره بو گوفتیدی

□ چهارچیه کی ده وانگرده:

بزه بوگب، فوداشته تیر، بینویشته بخت، بوگذشته وخت

«ایته دانشمند»

□ دیروبوشو، فردا نامو، ادوتا «نا» میانی، ناقلن ایمر وغم بوخور

«حضرت علی (ع)»

□ گیدی وخت گذره! نه، تویی کی دواری

«تورات»

□ کار، وخته گبروبه

«دهخدا»

□ مومکینه ای روز، بیدینید من جنگه میان شکست بوخورده بیم، ولی

هرگی نتانید دنن کی ای دقه می وخته هچینه لا بوکوده بیم.

«نابلیون»

مقاله نهم - جلوه شالیکاران در موسیقی گیلان از عبدالله ملت پرست.

معرفی رنگی از رنگ های رایج در گیلان است که از عمل جاکوزنی، یعنی آخرین مرحله برداشت محصول گرفته شده است و همراه نت آن آمده است.

## صدای شالیزار

(مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و پرندگان)



محمد بشرا  
محمود پاپینه  
م. مهد جتایی  
رحیم چرانی  
هوشنگ میانی  
علی عینی  
میدان محمد منانی  
دکتر احمد کتابی  
میدان ملت پرست  
سینه معنفتی میرابوالقاسمی

بوشو  
رودی

مقاله دهم - چند سند زراعی از سید محمد

تقی میرابوالقاسمی.

مستضمن چهار سند زراعی است پیرامون مناسبات ارباب رعیتی و مالکیت اراضی و مشکلات عدیده فیما بین مالک و زارع در منطقه سنگورشت. اصل اسناد نیز پیوست مقاله است.

یک دوبیتی از شادروان محدودلی مظفری و دو قطعه شعر گیلکی از شاعران معاصر کریم مولاوردیخانی و غلامحسن عظیمی به همراه تعدادی عکس از مناظر و مراحل مناسبات برنج و برنجکاری پایان بخش کتاب است.

«صدای شالیزار» به بهای ۸۰۰ ریال در کلیه کتاب فروشی های گیلان موجود است و مطالعه آن به گیلانیان علاقه مند و دانش آموزان و دانشجویان - که در مورد فرهنگ عامه و مردمشناسی گیلان تحقیق می کنند - توصیه می شود.

## واژه‌شناسی شرفشاه

### عباس حاکی

در اشعار پیر شرفشاه دولانی - که به گویش گیلکی قرن هشتم سروده شده است - واژه‌هایی به کار رفته که از دیدگاه زبان‌شناسی و تطور و تکامل واژه‌ها شایسته بررسی است. البته تمامی واژگان شرفشاه گیلکی نیست. گویشی است همچون تمامی گویش‌های محلی ایران که واژه‌های یک زبان مادر در آن غالب است و واژه‌های خاص محلی و یا دیگرگون شده از اصل نیز، در آن فراوان است.

مسلم است که برای بررسی علمی بر یک گویش، لازم است فهرستی از «واژگان» آن تهیه کرد تا به وسعت و کاربردهای بسامدی آن گویش (خاصه در شاهد مورد بررسی) توجه داشت و موارد خاص و نیز متفاوت کاربردها را به دست آورد. بر اساس این ضرورت من فیش‌های واژگان شرفشاه را تدوین کردم و فهرست بسامدی و بسامد واژه‌ها را نیز تهیه نمودم.

پیر شرفشاه در ضمن ۳۰۹۴ مصراع شعر، ۲۵۸۴ واژه نامکرر به کار برده است، و این رقم شامل ساخت افعال نمی‌شود، فی‌المثال مصدر «شون» (= رفتن) را یک واژه به حساب آوردم در حالی که از همین یک مصدر در زمانها و اشخاص گوناگون ۱۳۵ مورد کار گرفته شده است (که در فهرست بسامدی واژه‌ها تعداد کاربرد هر کدام مشخص است)

در واژه‌نامه شرفشاه به ۶ نوع واژه برخورد می‌کنیم:

- ۱- واژه‌هایی که هنوز هم در گیلان کاربرد دارند (چه فارسی و چه گیلکی)
- ۲- واژه‌هایی که هم در گیلان و هم در نقاط دیگر کاربرد دارند.
- ۳- واژه‌هایی که در گیلان کاربرد ندارند اما در نقاط دیگر هنوز به کار می‌روند.
- ۴- واژه‌هایی که نه در گیلان کاربرد دارند و

شرفشاه عارف قرن هشتم که هم اکنون مزارش در «دارسرا»ی رضوانشهر واقع در خالک گیل دولاب تالش زیارتگاه عاشقان است، نخستین شاعری است که از وی شعر گیلکی به یادگار مانده است. از شرفشاه تا چند سال پیش دوبیتی‌هایی سینه به سینه نقل شده و به گیلکی امروز در برخی کتب و مجلات ثبت شده است.

حدود ۱۳ سال پیش دیوان کامل او در بخارست پایتخت رومانی پیدا و عیناً توسط آقای دکتر محمدعلی صوتی بصورت عکسی چاپ و منتشر گردید. با انتشار این کتاب که یکی از قدیمی‌ترین متون ادبی زبان گیلکی و از اسناد و پایه‌های ادبیات مکتوب آن است روح تازه‌ای در کالبد نیمه‌جان این زبان دمیده شد. گذشت ۷۰۰ سال از تاریخ کتابت این دیوان و مسیری که زبان گیلکی در طی این چند قرن طی کرده است استفاده از کتاب را برای عموم دشوار ساخته است.

بسیاری از لغات فراموش شده و واژه‌های تطوریافته گیلکی در این کتاب حفظ شده که گنجینه لغات این زبان را پر بارتر و غنی‌تر کرده است. برخی نکات دستوری ویژه و قابل ملاحظه نیز در این دیوان مستتر است که از نظر زبان‌شناسی حائز اهمیت می‌باشد. علاوه بر اینها وزن شعر گیلکی به کار رفته در آن بحثی است که در این میانه می‌تواند مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد. مجموع این عوامل سبب شده تا دیوان باز یافته شرفشاه یکی از بحث‌انگیزترین منابع زبان گیلکی شناخته شود.

بی‌گمان پیش از تحریر این دیوان، مقارن کتابت و حتی بعد از آن تا زمان مشروطیت که نگارش به گیلکی پا گرفت، دهها جلد کتاب و رساله دیگر نیز به این زبان نوشته شده است که متأسفانه بعللی از میان رفته‌اند، شاید هم روزگاری یکی دو تایی آن پیدا شود، شاید هم نشود اما آنچه مسلم است اینکه فعلاً قدیمی‌ترین سند مکتوب در زبان ما دیوان پیر شرفشاه دولایی است و از این رومی‌تواند برای ما ارزشی معادل ارزش شاهنامه در ادبیات فارسی داشته باشد.

«گیله‌وا» تا آنجا که اطلاع دارد چند تن معدود از محققان روی این دیوان کار کرده‌اند. کاریکی دو تن از این محققان اتمام پذیرفته و شاید طرف یکی دو سال آینده منتشر شود. اما تا وقتی که آثار مزبور منتشر شود نظر به اهمیتی که این دیوان در زبان و ادبیات گیلکی دارد، «گیله‌وا» بهتر می‌بیند در هر شماره یکی دو صفحه خود را به این امر مهم اختصاص دهد.

از این رو بعنوان فتح باب در اولین شماره خود بحثی را در این زمینه که از سوی یکی از شرفشاه‌شناسان مطرح شده به نظر خوانندگان میرساند و امیدوار است که در هر شماره آن را دنبال کند. متقابلاً انتظار دارد اساتید محترم کشور نظرات خود را در این زمینه جهت چاپ و تبادل اندیشه برای نشریه بفرستند باشد که با چاپ این نظرات نکات مبهم مطروحه در دیوان یک به یک روشن گردد.

نه در نقاط دیگر (اما جای پای آنها در کتب لغت دیده می‌شود).

۵- واژه‌هایی که امروزه نه در جانی گویش دارند و نه در کتب لغت دیده می‌شوند، و باید به عنوان واژه‌های مرده حساب کرد.

۶- واژه‌هایی که شکل دگرگون شده آنها اینک در گیلان کاربرد دارند.

۷- و مسلماً باید نوع هفتم هم وجود داشته باشد و آن شکل دگرگون شده این واژه‌ها در گویش‌های نقاط دیگر است که من هیچگونه آگاهی از آنها ندارم.

مهم‌ترین مبحث این بررسی شکل‌های در حال تکامل این واژه‌ها است، یعنی ما، در نیمه راه دگرگونی این واژه‌ها با آن‌ها برخورد می‌کنیم و شاهد دگرگونی این واژه‌ها هستیم که بی‌تردید جدا شده‌ای از زبان اصلی یا مادر است و در حال تکامل و تغییر شکل، که امروزه ما آنها را به دیگر گونه در دست داریم.

هر کدام از این موارد چند گانه - که البته هر کدام خود می‌تواند به چند گونه فرعی دیگر تقسیم شود - قابلیت بررسی و نقد علمی را داراست که تا کاملاً مورد بحث و انتقاد و نظر سنجی قرار نگیرد، پرده تاریک این گویش در حال زوال به کنار زده نخواهد شد. باید تا دیرگاه این موشکافی‌ها و نقدها ادامه یابد تا با اطمینان یک یک این فیش‌ها و «چهار دانه‌ها» رابست و کنار گذاشت و مدعی شد که ترجمه‌ای درست و بی‌غش تهیه شده است.

از این شماره سعی می‌کنیم این واژه‌ها را به بحث بگیریم و چشم به راه نظرات صاحب‌نظران دلسوخته این گویش در حال زوال هستیم.

یکی از موارد جالب بررسی واژه‌های شرفشاه برخورد با واژه‌هایی است که در کتب لغت آنها را وارداتی می‌دانند. من به عنوان مثال دو واژه «گل بغدادی» و «واقور» را شاهد می‌آورم.

شرفشاه در چهار دانه شماره ۶۹۴ می‌گوید:

ترا گوم ترا یانو «گل بغدادی»

تو بصفت مانگ بوخسان خور که اورائی

به طور مستعار معشوق را «نوگل بغدادی» (= گل تازه بغدادی) می‌نامد.

شادروان معین به نقل از «الماترو ولا ثار» می‌نویسد «نوعی گل شبیه به گل رشتی که در زمان ناصرالدین شاه به ایران آورده شد» و گل رشتی را نوعی گل سرخ پرپر می‌داند که در همه فصول سال گل می‌دهد.

اگر در زمان قاجاریه این گل از خارج وارد ایران شد، پس باید قبول کرد که قبلاً در ایران بود و لابد آنچنان شناخته و معروف بوده است که شاعر ایرانی (و یا محلی) معشوق را به نام آن گل خطاب می‌کرد.

کلمه دیگر «واقور» است. چنین می‌دانیم که رسم خانمان برانداز دود کردن تریاک از زمان صفویه وارد ایران شد، و لابد ابزار این کار نیز از همان زمان، اما شرفشاه در قرن هشتم در دو جا سخن از «واقور» دارد. یک بار به صورت «وعفون» و جانی دیگر به صورت «واقون».

در شماره ۱۰۱ می‌گوید:

دوست زهر هلاهل بگمیخته افیونا

واده بنوبت هر ساعت «وعفونا» (= دوست افیون را با زهر هلاهل آمیخته است. بنوبت هر ساعت «واقور» را می‌دهد.)

با توجه به شکل دیگری از همین واژه در شماره ۱۰۷ که می‌گوید:

دلبر زمانه نخواند علم فنونا

بخر پوست بعالم صحرا و «واقونا» (= دلبر زمانه از علم و فنون نخواند. در عالم به صحرا و «واقور» گرویده است)

با توجه به ترکیب کلمه «واقو» (وا = یاد + فو = فوت) که اسم آلتی است گویای نوع استعمال آن، و در شکل «وعفون» احتمالاً نویسنده این اشعار، به طریق سماعی (نه ادبی) این واژه را نوشته است.

چنانکه نظیر آن بسیار در این دیوان دیده می‌شود مانند: دل تن گمی = دلتنگی / شبان ایمن = شبانیمان = نیمه‌های شب / هم مه = همه / شبی خون = شبیخون / زنده = زند / ماهه آمانا = مهمانا = مهمان را.....

معین، واژه «واقور» را فرانسوی می‌داند و از ریشه لاتین، و به معنای بخار و دود. و در زمان قاجار نیز کشتی‌های بخاری را «واقور» می‌نامیدند، چنانکه

شواهدی در سفرنامه‌های عصر قاجار دیده می‌شود و معین نیز به شاهد آورده است. البته چون به ریشه لاتین می‌رسد، ما جلو تر نمی‌رویم و بحث را برای بررسی علمی تر به بعد موکول می‌کنیم اما باز می‌توان به خویشاوندی واژه‌ها و زبان مادر و حرکت زبان و تحول واژه‌ها و..... نظر داشت و بحث را پی گرفت، اما آنچه مورد بحث است توجه به اجزای این کلمه و معانی حاصل هر جزو در به کار گرفتن این وسیله است، که بسا در گیلان مسبوق بوده است و از اینجا به غرب رفت و سپس برای ما پس آوردند! که از دیدگاه جامعه‌شناسی نیز قابل بررسی است.

همه آنچه در این شماره آورده شد، فقط فتح باب بود. امیدواریم از شماره‌های آینده به بحث اصلی که طرح یکایک واژه‌های شرفشاه است دست یازیم.

\*\*\*

آن دوست که من دوستم چه آدم و حوآنی  
جه آب وجه خاک وجه عالم فنانی  
سخن کم بگو شرفشاه کس اشتوانی  
عالم همه دوست خلقی چشم وینانی

معشوقی که من دوستش دارم، از آدم و حوآ نیست.  
از آب و از خاک و از عالم فنانا نیست.  
ای شرفشاه سخن کم بگو، کس شنوا نیست.  
عالم همه دوست است، اما چشم مردم بینا نیست.

■

## تیزلار

موسیو باسیل نیکیتین دیپلومات لهستانی الاصل روسی در سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۹ میلادی مأمور خدمات سیاسی و کنسولی در ایران بود. در این فاصله مدتی هم کنسول روس در رشت بوده است و در بخشی از وقایع مربوط به نهضت جنگل نقشی داشته است. هنگام اقامت خود در ایران و گیلان علاوه بر انجام خدمات سیاسی و نظامی، مطالعات شرق‌شناسی نیز انجام داده است. یادداشت‌های او در مورد گیلان در کتاب «خاطرات و

بقیه در صفحه ۳۵

## باقله زاله

BĀQĀLA ZALE

### فاویسم = فابیسم

تعریف - یکی از انواع کم‌خونیهای همولیتیک<sup>۱</sup> می‌باشد؛ که از متلاشی شدن<sup>۲</sup> زودرس گلبول قرمز خون، در اثر تماس و یا خوردن باقلای مازندرانی پدید می‌آید.

تاریخچه - گیلانیان به تجربه دریافته بودند که همه ساله در فصل بهار، با پیدایش باقلای مازندرانی و آلوچه ترش و نارس (خالو XALU = آلوچه جنگلی)، و مصرف آنها در برخی از افراد - خاصه در نژاد کودکان سبب بروز لاغری، بی‌اشتهائی، رنگ پریدگی و زردی می‌گردد و این عارضه را تحت عنوان «باقله‌زاله و خالوزاله» اسم می‌بردند و خوراندن «اربادوشاب»<sup>۳</sup> - ARBA DUSAB را روزانه و بطور مرتب وسیله درمان و پیش‌گیری می‌شناختند.

در چند دهه اخیر تحقیقات علمی وسیعی در کشورهای ذی‌نفع آغاز شد و بیماری «باقله‌زاله» با نام علمی «فاویسم = فابیسم»<sup>۴</sup> به جوامع پزشکی معرفی گردید. شواهد و مدارک نشان داد که «باقله‌زاله» مخصوص ایران و یا گیلان نبوده بلکه در اکثر ممالک و مناطقی - مخصوصاً در اطراف مدیترانه که کشت و مصرف باقلا در آنجا رواج دارد دیده می‌شود.

باقلا = باقلای مازندرانی: VICIA FAVA

(FABA) . L

گیاهی است علفی دارای ساقه شیاردار و به ارتفاع ۳۰ الی ۸۰ سانتیمتر که رونده و پیچی نیست. در جنوب و شمال ایران (گیلان و مازندران) کشت می‌گردد که در جنوب بنام باقلای اهوازی (باقلائی جنوب) و در شمال به نام باقلای مازندرانی نامیده می‌شود.

گل‌های آن درشت و سفید و یا گلی رنگ و در روی آن لکه‌های سیاه و به تعداد ۲ الی ۵ عدد در کنار هم ظاهر می‌شوند. میوه‌اش نیام<sup>۵</sup> (پنله) پوشیده از کرک «متورم» ضخیم بطول ۱۰ الی ۲۰ سانتیمتر و در محل دانه‌ها برجستگی مخصوص دارد.

دارای مصرف داروئی و غذائی می‌باشد. از گل و سرشاخه‌های گلدار و میوه و دانه گیاه استفاده می‌کنند گل و سرشاخه‌های گلدار تازه، به صورت دم کرده دارای خاصیت مدر و ضد تشنج می‌باشد. میوه گیاه (پنله) به مقدار فراوان پتاس دارد. جوشانده میوه تازه (پنله سبز) و یا خشک شده در شستشوی کلیه و دفع شن مجاری ادراری مفید است. دانه باقلا با داشتن مواد پروتئینی، قندی، کمی چربی و آب و املاح از جمله غذاهای کامل و ارزان می‌باشد تا آنجا که باقلای مازندرانی را گوشت گیاهی می‌نامند.

باقلا به صورت تازه و یا خشک شده، خام و یا پخته مصرف می‌شود. «از آرد دانه باقلا ضماد درست نموده که برای درمان دمل‌های پستان و جوشهای پوستی مفید است.» «دکتر علی زرگری. گیاهان داروئی»

مصرف سنتی باقلای مازندرانی در گیلان:

در گیلان در فصل بهار باقلای مازندرانی - مخصوصاً در روستاها و طبقات کم‌درآمد - یکی از غذاهای و خورشدهای اصلی و مطلوب می‌باشد. در کمتر سفره‌ای است که بهنگام نهار و شام و حتی غذای بعد از صبحانه (قنله نهار)<sup>۶</sup> باقلای مازندرانی خام به عنوان خورشت اصلی و یا ضمیمه با سایر غذاها وجود نداشته باشد.

در بهار، وقتی باقلای مازندرانی تازه به بازار می‌آید مصرف آن به صورت خام - با پلو، نان به همراه پنیر، ماهی شور، خاویار ماهی شور (اشپل)<sup>۷</sup>، و تخم اردک خاک‌پز (جوکوده مرغانه)<sup>۸</sup> و سیر تازه خام - است (کتته‌پلا با باقلای خام، اشپل و ماهی یکی از غذاهای مورد علاقه در گیلان می‌باشد). در روستاها خورشت باقلی و باقلی پلو و باقلی پخته نیز کمتر مورد مصرف قرار می‌گیرد ولی در شهرها مصرف بیشتری دارد در سایر فصول سال از دانه باقلای خشک شده استفاده می‌کنند. اکثر به صورت باقلا پخته و یا باقلای خشک خیسانده (دسته باقلا)<sup>۹</sup>

«باقله پوخته» نوعی غذای مغذی و عصرانه در گیلان است. با گشت و گذاری در اماکن تفریحی (زمین‌های ورزش، پارکها، خیابانهای تفریحی، کنار دریا...) و دیدن دکه‌های سیار فروشندگان باقلا پخته و تجملات جنبی آن (سیر تازه، خیار، سرکه سماق) می‌توان به میزان توجه عامه مردم به این غذا پی برد.

علت پیدایش بیماری «باقله‌زاله» = در پیدایش بیماری فابیسم به دو مسئله باید توجه نمود. الف - علت اصلی بروز بیماری. ب - علت مساعد کننده.

الف - علت اصلی:

در بدن انسان آنزیمی<sup>۱۰</sup> وجود دارد بنام «گلوکز، شش، فسفات، دی‌هیدروژناز»<sup>۱</sup> که با علامت اختصاری "G. G. P. D." شناسانده می‌شود. نقش این آنزیم آنست که چون محافظی، مقاومت غشاء گلبول قرمز را زیاد نموده و از شکنندگی و متلاشی شدن نابهنگام و زودرس آن جلوگیری می‌کند. این آنزیم به طریق ارث و بوسیله کروموزومها از والدین به کودکان منتقل می‌گردد. در پاره‌ای از افراد، نژادها و مناطق، مقدار این آنزیم کمتر از حد طبیعی است و در نتیجه گلبولهای قرمز این گونه افراد دارای مقاومت کمتر و شکنندگی و متلاشی شدن سریع‌تر می‌باشند. کسانی که دارای نقص مادرزادی و کمبود آنزیم هستند نسبت به پاره‌ای از داروها و غذاها و در موقعیت‌های ناشناخته

دوچار حساسیت شده با تماس و یا مصرف اینگونه داروها و غذاها این عیب و نقص و کمبود مادرزادی را تشدید و پیدایش بیماری فاویسم را سبب می‌گردد. باقلای مازندرانی از جمله غذاهائی است که در نزد اشخاص مبتلا به کمبود "G.6.P.D" به طرق مختلف (تماسی، خوراکی) و از راه فعل و انفعالات حساسیتی (آلرژیک)<sup>۲</sup> این کمبود را شدت بخشیده و به بروز بیماری منجر می‌گردد.

راههای ابتلاء عبارتند از: خوردن باقلای مازندرانی مخصوصاً خام. تماس با گیاه (گل، گرده، نیام «پيله») حتی گذر از داخل باغ باقلا. لذا علل بیماری عبارتند از:

- ۱- نقص و کمبود مادرزادی آنزیم G.6.P.D
- ۲- مصرف و یا تماس با باقلای مازندرانی.
- ۳- علل ناشناخته موجه حساسیت در موقعیت خاص.

ب: علل مساعدکننده:

فصل- بیماری در فصل بهار و با بازار آمدن باقلای مازندرانی محلی و مصرف فراوان و همگانی آن شیوع بیشتری دارد. در سایر فصول نیز بندرت و از راه خوردن باقلای خشک (پخته و یا خیسانده) دیده شده است.

سن- بیماری در هرسنی دیده می‌شود (کودکی تا کهنسالی) در دوره کودکی بیشتر و در سالخوردگی کمتر است (حتی در کودکان شیرخواری که تنها از شیر مادر تغذیه می‌نموده‌اند بیماری دیده شده و بنظر میرسد دستهای آلوده مادر از راه تماس با دهان و یا غذای کودک، و یا شیر مادری که باقلا مصرف نموده سبب بروز این بیماری در شیرخوار گردد.)

جنس- بیماری در مردان و زنان دیده می‌شود.

موقعیت اجتماعی- خانواده‌های کم‌درآمد و روستائینی که در فصل بهار باقلای مازندرانی یکی از غذاهای اصلی آنان می‌باشد در معرض خطر بیشتری هستند.

نوع مصرف- اثر بیماری زائی از مصرف باقلای خام بیشتر و باقلای پخته کمتر است.

منطقه- بیماری در منطقه اطراف مدیترانه شیوع دارد. در ایران در مناطق جنوبی کمتر و در منطقه شمال فراوان تر می‌باشد.

علائم بیماری: بطور کلی مصرف باقلای مازندرانی خام نوعی رخوت، سستی، ابتلاء و رنگ پریدگی در همه افراد ایجاد می‌کند. به عقیده قدما این حالات ناشی از طبیعت سرد و مرطوب باقلا می‌باشد ولی از نظر علمی بنظر میرسد که مصرف باقلا در هر حال از قدرت آنزیم G.6.P.D می‌کاهد و علامت ذکر شده ناشی از این کمبود آنزیم می‌باشد.

در فاویسم شدت علامتها بستگی به شدت کمبود آنزیم و مقدار و نوع مصرف دارد. بیماری با علائم مقدماتی خستگی، بیحالی، بی‌اشتهائی، تهوع آغاز می‌گردد بتدریج ادرار غلیظ و زرد رنگ، و در دوره استقرار استفراغ، تب، رنگ پریدگی، کم خونی ناگهانی و برفان از علائم بیماری است علامت به صورت حاد ظاهر می‌شود و بیمار به سرعت دوچار حالات شوک می‌گردد.

افشار خون سقوط می‌نماید، ضربان قلب تند، دامنه تنفس کوتاه، چشمها گود افتاده و بی فروغ، ادرار فوق العاده کم، دهان و زبان خشک، عرق ریزی فراوان و بیمار قادر به حرکت، ایستادن و گاه نشستن نیست. و در این حالت اگر بیمار را سریع به بیمارستان و مراکز درمانی نرسانند چه بسا مواقع منجر به مرگ می‌گردد- مخصوصاً در نزد کودکان و پیران-

#### یافته‌های آزمایشگاهی:

در آزمایشات کمبود آنزیم G.6.P.D علائم کم خونی از نوع همولیتیک، علائم برفان از نوع همولیتیک میتوانند به تشخیص قطعی بیماری کمک نماید.

#### درمان:

در منطقه گیلان خوردن دوشاب مخصوصاً «اربادوشاب» رواج کامل داشت. مردم این منطقه به تجربه دریافته بودند که مصرف دوشاب در فصل بهار قدرت و انرژی خاصی ایجاد می‌کند و فصل بهار را فصل رخوت، سستی، پر خوابی و زیاد شدن صفرا

و بلغم می‌دانستند و با خوردن دوشاب به مبارزه با این عوامل می‌رفتند و اکثر هم، نتیجه مثبت بود. بعد از کشف علت بیماری و تحقیقاتی که به عمل آمد معلوم شد که «اربادوشاب» دارای قندهای خاصی است که در تقویت آنزیم G.6.P.D کاملاً مؤثر است و از این راه بیماری را پیش گیری و از بروز حملات حاد آن جلوگیری می‌نماید.

امروزه مؤثرترین راه درمان تزریق مقداری خون می‌باشد که اثری سریع و قاطع دارد.

مهمترین عامل مؤثر در درمان مسئله زمان و به سرعت رساندن بیمار به مراکز درمانی و تزریق خون می‌باشد.

#### توصیه‌ها:

۱- کسانی که دارای کمبود آنزیم G.6.P.D هستند باید از مصرف و تماس با باقلای مازندرانی خودداری نمایند.

۲- ابتلاء به بیماری ایجاد مصونیت نمی‌کند و بدن این گونه افراد همیشه آماده عکس العمل می‌باشد.

۳- افراد حساس باید از مصرف و تماس با باقلای مازندرانی بهر صورت (خام، پخته، تازه، خشک شده) خودداری نمایند.

۴- کسانی که استعداد پذیرش فاویسم را دارند باید از تماس و مصرف پاره‌ای از داروها خودداری نمایند مانند (آسپرین، نوالژین، باربیتوریکها، امپول و قرص ویتامین C، آمپول و قرص ویتامین K، کوترتی موكسازول، کلرامفنیکل، سولفامیدها، نفتالین، DDT و...)

۵- با کنترل آزمایشگاهی میتوان اشخاص مبتلا به کمبود آنزیم را مشخص نمود و از ابتلا به فاویسم پیشگیری کرد.

۶- اشخاصی که دچار کمبود آنزیم هستند مخصوصاً کودکان باید از دست زدن، پوست کندن، بازی با باقلا و به دهان مالیدن آن خودداری نمایند.

۷- بسیار دیده شده کسانی را که سالها باقلا مصرف نموده و عکس العملی نداشته‌اند ولی در تحت شرایط نامعلومی در يك تماس دوچار حساسیت گردند.



۸- مبتلایان را باید جهت درمان (تزریق خون) هر چه سریع تر به مراکز درمانی رساند.

۹- اصولاً از مصرف زیاد و متوالی باقلای مازندرانى بعلت هضم سنگین آن باید خودداری نمود.

۱۰- مصرف دوشاب عموماً و اربادوشاب خصوصاً در فصل بهار اثر بسیار مطلوبی دارد.

۱- همولیتیک - HEMOLYTIC - متحل کننده گویچه های سرخ خون.

۲- متلاشی شدن = همولیز - HEMOLYSIS - انحلال گویچه های سرخ خون در اثر علل و عوامل مختلف (میکربی، سمی، حساسیت و...).

۳- اربادوشاب - ARBA DUSAB - اربا از درختان جنگلی است (خرمالوی وحشی) در جنگلهای گیلان و مازندران فراوان یافت می شود میوه ای به درستی کرده و دارد که نارس آن دارای طعمی کس و سبزنگ است و رسیده آن شیرین و رنگی زرد دارد. از میوه رسیده اربا شیره کشی نموده و می جوشانند و بدین طریق اربادوشاب بدست می آید.

۴- فاویسم = فایسم - یک کم خونی همولیتیک حاد ناشی از تماس با باقلا و یا بولنی (کرده) و با خوردن آن می باشد.

۵- نیام = پتله 'LB' PE به معنی غلاف، پوشش.

۶- قله نهار 'LƏ NƏHAR' QE = غذایی که معمولاً در ساعت ده صبح خورده می شود [مخصوصاً به کارگران مزارع، باغها، صیادان سنتی و... در این ساعت از صبح غذای کاملی داده می شود که بتوانند با قدرت کار خود را ادامه بدهند. کیفیت این غذاها در محل های مختلف متفاوت می باشد مثلاً برای برنج کاران گیلک (پلو «کنه پلا»)، خوابار ماهی «اشیل» باقلای خام، تخم اردک پخته و سیر خام) برای کارگران ترك و آدري اكثر پلو، دوشاب، روغن زيتون يا كره داج كرده -

۷- اشیل (ASBƏL) - تخم ماهی - خوابار ماهی.

۸- جو كوده مورغانه (JUKUDƏ MORQANƏ) - تخم مرغ با اردك را زیر خاکستر گرم می گذارند تا پخته شود و سپس مصرف می نمایند (خاك بز).

۹- دلشنه باقلا (DE'SANE BAQƏLA) : دانه باقلای حشك شده را در طرف آب به مدت ۲۴ ساعت می جوشانند و بعد از نرم شدن باغدا مصرف می کنند.

۱۰- آنزیم (ENZYME): مواد کاتالیزوری «واسطه ای» که بوسیله سلولهای زنده در نقاط خاص ترشح می شود و وظیفه آن ایجاد و یا تسریع و یا تبدیل يك تغییر شیمیائی می باشد. (مانند آنزیم های گوارشی، تنفسی، خونی و...).

۱۱- گلو کور ۶ فسفات دی هیدروژنار  
GLUCOSE-6-PHOSPHATE-DEHYDROGENASE -

نوعی آنزیم گویچه های قرمز خون  
۱۲- حساسیت (ALLERGI).

عبارتست از ازدیاد واکنش غیر طبیعی در سلولهای بدن که تماس قبلی و یا مادرزادی است به يك ماده داشته باشد. ■

## سرو هرزویل

نمودند با رویزاد دیگری روبرو شدند که بحث را به مسایل اعتقادی نیز کشانید و آن این که درخت سرو هرزویل جزء آثار کهن و به ثبت رسیده بوده است و بعضی بر اساس قدمت آن چنین استنباط می نمایند که آن درخت در زمان ناصر خسرو که چند روزی را در دژ تارم و هرزویل بوده است مورد توجه وی قرار گرفته هر چند در سفرنامه اش از آن یاد نمی نمود.

از طرفی قدمت و کهنسالی این درخت در سالهای اخیر مورد توجه نیازمندان نیز قرار گرفت که بباستن نخها و پارچه های الوان بر شاخه های آن حاجت می طلبند و رفته رفته کار به آنجا رسید که مردم نیازمند نذوراتی برای درخت در نظر گرفتند و فکر کردند حال که در اطراف درخت صندوق نذوراتی نیست پس باید آنرا بهر صورت در درخت جا داد. بدین ترتیب سکه ها را با ضربات سنگ و چکش و پاره کردن پوست درخت بداخل تنه درخت جای میدهند و بقول یکی از دانشجویان اگر این ترتیب ادامه یابد درخت سرو هرزویل که اینک پوسته اش بمقدار زیادی کنده شده است زره ای از سکه های پسنجریالی و ده ریالی و... بر تن خواهد داشت.

در همان زمان خبرنگار و عکاس روزنامه اطلاعات بجمع دانشجویان پیوست که از او خواسته شد تا از مسئولان منطقه خواسته شود ضمن توجه بیشتر به آثار باستانی مناطق زلزله زده به مردم اعلام دارند درختی را که شما با احترام ویژه ای به آن می نگرید نه پول خوار است و نه می تواند مالدار و مال اندوز باشد بگذارید با همان طبیعت خدادادی خود درختی باشد برای آیندگان و روندگان.

اما افسوس که بر خورد جاهلانه نشانه های مرگ قریب الوقوع آنها از شاخه های خشکیده که تا پیش از زلزله وجود نداشت اعلام میدارد و به یقین تجاوز به حریم فضای اطراف درخت مرگ زودرس آن را سرعت می بخشد مگر آنکه علاقمندان حفظ آثار باستانی و میراث فرهنگی چاره ای اندیشیده و توجه بیشتری به آنچه ثبتش کرده اند بنمایند.

«یکی از بازدید کنندگان»

روز چهارشنبه ششم خرداد ماه ۱۳۷۱ گروهی از دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت جهت مطالعه آثار کهن و باستانی گیلان و تارم و دیدار از سد سپیدرود به طرف منجیل و تارم عزیمت نمودند که آخرین نقطه بازدید شهرک هرزویل و آثار باستانی آن ناحیه بود.

متأسفانه در این دیدار يك روزه معلوم شد که احتمالاً پس از گذشت چیزی در حدود دو سال مشکل بازسازی و ویرانیهای وارده بر اثر زلزله مسئولان را از توجه به ترمیم و حتی حفظ میراثهای فرهنگی و باستانی باز داشته است و اگر مثلاً دژ شمیران یا شمیران تارم فراموش گردیده و توجهی به مجموعه باستانی آن ناحیه نمی شود، در مورد هرزویل و آثار باستانی آن ناحیه نیز بی تفاوتی هایی صورت گرفته است.

چون دانشجویان فرصت بحث درباره مناطق مورد بازدید را در پای درخت سرو هرزویل موقوف

## گیلهوا

### آگهی های

### علمی، فرهنگی و هنری

می پذیرد .



## گیلهوا

در شهرهای مازندران نماینده فعال می پذیرد .



مؤسسات دولتی و مراکز فرهنگی و بازسازی بقاع متبرکه و عمارات قدیمی از بافت سنتی معماری گیلان استفاده می‌شد و یا حداقل سقف بامها را از سفال می‌پوشاندند.

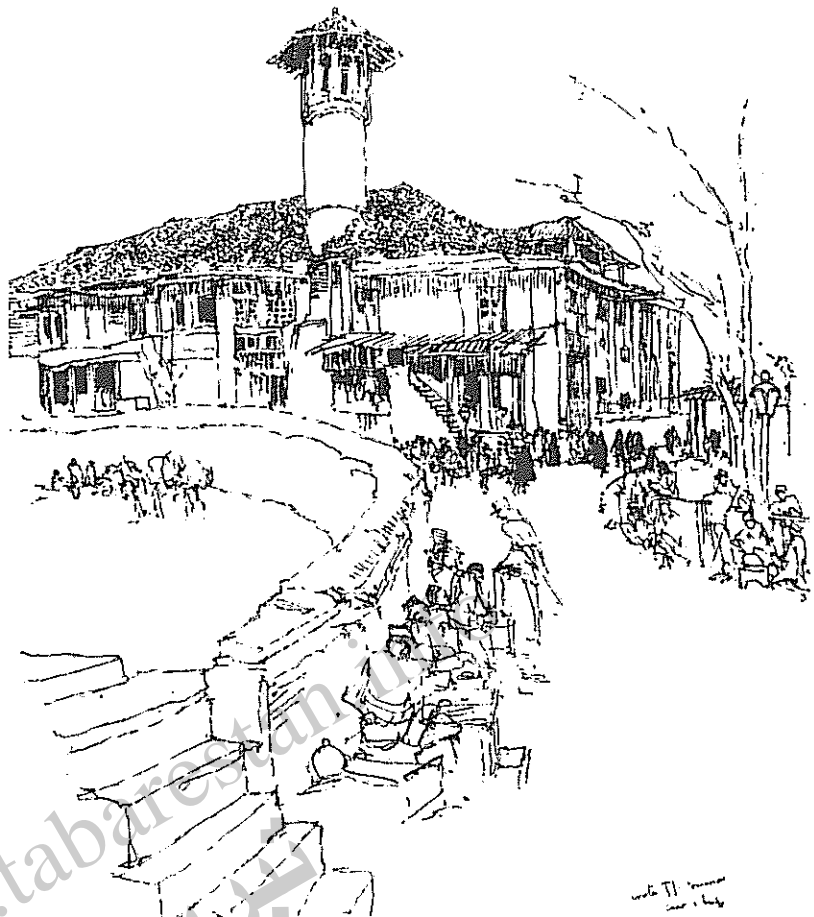
نکته دیگری که در طرح قابل تأمل است وجود محوطه جلوی آرامگاه است که محل نشستن واکسی‌ها و وجود بازارچه کوچکی است که امروزه نیز بساط کهنه‌فروشان رشت در این محله متمرکز است.

ریچاردز در صفحه ۲۲۶ کتاب خود باز به مورد بسیار جالب توجهی اشاره می‌کند که بد نیست با خوانندگان خود در میان بگذاریم. او می‌نویسد:

«... در طول راه چندین شهر و قصبه کوچک واقع شده که مسافر بعد از دیدن ویرانی و خرابی آنها، از آنها رو بر می‌گرداند. فقط در نزدیکی شهر رشت در سواحل بحر خزر، چند شهر و قصبه یافت می‌شود که نسبتاً تمیز است. در سراسر ایران يك ده یا قصبه پاکیزه نمی‌توان یافت چه كثافت بر کلیه آنها فرمانروائی می‌کند و در بعضی از آنها پیدا کردن يك اطاق پاکیزه غیر ممکن است.»

پیداست هفتاد سال پیش شهرها و روستاهای ایران آن‌چنان که باید از رشد بهداشت و پاکیزگی برخوردار نبودند و اگر نظر ریچاردز را با بدبینی و ناشی از دیدگاه استعماری تلقی نکنیم باید اعتراف کنیم که این امر واقعیت داشته و بر ما گذشته است چه پدران و مادران ما هنوز داستانهایی تلخی از آن دوران سپری شده نقل می‌کنند. اما در همان شرایط سخت و دشوار، نظافت نسبی شهرها و قصبه‌های گیلان به روایت سیاح هنرمندی چون ریچاردز خود بهترین گواه است که همیشه نظافت و نزاکت در خون و سرشت گیلانی بوده است.

کاش به مدد این سرشت ذاتی امروزه نیز بتوان در از میان بردن دمل‌های چرکین ورودیه‌های شهر رشت که محل زباله و مزبله عمومی است بنحو شایسته‌ای بهره‌جست و با کمک شهرداری شهری زیبا و تمیز داشت. تنها افتخار به گذشته کافی نیست. باید به حال توجه داشت و آینده را به بهترین وجهی ساخت.



آرامگاه خواهر امام واقع در رشت

## گیلان از نظر جهانگردان

### سفرنامه فردریک چارلز ریچاردز

کرد و با چشم تیزبین يك نقاش سراسر این کشور را پیمود و از جمله پایش به سرزمین ما گیلان رسید. کتاب وی دارای ۴۸ تابلو از مناظر و مرایای ایران است که از آن میان تابلوی چهل و پنجمی طرح آرامگاه خواهر امام واقع در رشت است.

سرآرنولد ویلسون دیپلمات و ایران‌شناس مشهور چند تابلوی کتاب از جمله تابلوی رشت را بسیار زیبا توصیف کرده است. نکته‌ای که در طرح بچشم می‌خورد پوشش سفالی بام بقعه و مأذنه بلند هشت ضلعی آن است که امروزه از میان رفته و در بازسازی‌های مکرر بقعه مبدل به ساختمانی سیمانی و سنگی و بی‌روح شده است. ای کاش در ساختمان

فردریک چارلز ریچاردز که در ایران به فردریچاردز معروف است و شرح سفر او تحت عنوان سفرنامه فردریچاردز توسط خانم مهین‌دخت صبا (بزرگمهر) به فارسی برگردانده شده و در سال ۱۳۴۳ بوسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب در ۲۷۴ صفحه به قطع وزیری منتشر گردیده است، سیاهی است که علاوه بر ذوق نویسنده‌گی و سراینده‌گی، در فن نقاشی و حکاکی نیز مهارت و تسلط فراوان داشت و از اینرو به عضویت انجمن سلطنتی نقاشان و حکاکان انگلستان درآمده بود. او در اوایل سلطنت پهلوی اول به ایران سفر

# سیروس قایقران

## به گیلکی



تیمه ملی یه فوتباله ایران کی اردیبهشته ایسسال مسابقته مقدماتی یه جامه ملتانه آسیاجه شرکت بوکودویو، خودشه دوتا حریفه یعنی هند ویاکستانه بزه یو به دوره نهائی یه امسابقات راه پیدا بوکود . کاپیتانه تیمه ملی یه فوتباله ایران ، آمی همولایتی یعنی سیروس قایقران بو ، کی او بازیانه دورون به عنوانه بختترین بازیکن انتخاب بووست . قایقرانه امره به زیانه گیلکی گب بزه ایم کی الان اوئه با هم خانیمی .

دوسالم تهران بازی بوکونیم وایچه آمی زندگی با چاکونیم . من و می مانستان آدمانه شونته امره ایم گیلانه فوتباله ضربه نوخوره .  
آما ، آمی گیلانه میان جوانانه خوبی داریمی کی تانیدی آمی جایانه پورا کونید .  
گیله وا: چوتو بووست ترا هندوستانه میان بختترین بازیکن انتخاب بوکودید ؟  
قایقران: والله او بازیانه مودیرانه نظر بو . من هیچ ادعا نام . زاکان همه زحمت بکشه اید . منم نی نفر بوم اوشانه مانستان .

گیله وا: جناب قایقران چن سال داری ؟ چن ساله کی توپ زنی ؟ الان کویا ایسانی بو چی کاره بارا دری ؟  
قایقران: ۳۰ سال دارمه . مسجله یه « کلور » انزلی جه به دونیا باموم . فوتباله باشگاهی یا ملوانه جه شروع بوکودم . الاتم تهران بازی کونم .  
گیله وا: چوتو فوتبالیست بوونی ؟  
قایقران: جه کوچیکی توپ بازی یا دوس داشتیم . انزلی قدیم ندیمان ، فوتباله خوبی داشتی . منم انزلی زاکانه امره بازی کودیم . او زمینانه دورون انقدر زمین بوخوردیم و ویریشتم تا بووستیم فوتبالیست .

من عاشقه زیانه گیلکی یم . هوتو کی می شهر وهمه یه گیلانه دوس دارم ، هوتو نی می زیانا دوس دارم .  
فوتباله امره وا دوست اضافه کودن، نه دشمن تراشتم

گیله وا: چوتو بووست کی تهران بوشونی ؟  
قایقران: من می شهر وگیلانه خیلی دوس دارم . من انزلی مردم و اوئه دریایا خیلی دوس دارم ولی پارسال بیدم کی کم کم آخره خط فارسن دوم . ایتاجه تهرانه تیمان مرا پیشنهاده خوبی بدا . سوپوک - سنگین بوکودم و آخریسی ره بوشوم . ایمسالم وا تهران بازی بوکونم . آخر می قرار دوساله یه ونی سال ده باقی یه تومامه به .  
گیله وا: تی منظور جه آخره فارسن چیه ؟ خیال نوکودی کی تی شونته مره گیلانه فوتبال ضربه خوره ؟  
قایقران: بیدینید هر تا ورزشکار ایتا شروع بو ایتا تومامی داره . آدمه سن کی سی فارسه ده واکم کم به فکره خوزندگی بیه . بوگوفتم همه

دوس دارم . اردویه تیمه ملی میان یا هرتا کشوره میان مسابقه بداریم ، گیلانه زاکانه امره گیلکی گب زئم .  
گیله وا: پاری وختان دینیم کی قاشاچیان بازی تومامه بوسته پسی کس کسه مره دعوا گیریدی و بزنی زن را تاوه دیدی . تی نظر چیه بو قاشاچیان چی سفارش کونی ؟  
قایقران: آما بازیکنان ، بازی تومامه بوسته پسی همدیگره ماچی دهبیم و دس فادیم و خنده مره جه زمین بیرون شیم . قاشاچیانم وا هتو ببیدی کی بازی واسی نوا دعوا بیگیری . فوتباله امره وا دوست اضافه کودن ، نه دشمن تراشن . من تومامه قاشاچیان سفارش کونم کی خودشانه تیمه تشویق بوکونید ، ولی تیمه مقابله اذیت نوکونید . بوگوفتم کی بازی دوستی شینه نه دشمنی شین .  
گیله وا: سیروس جان ا تی ناجه چیه ؟ چی آرزو داری ؟  
قایقران: ناجه دارم کی همه سالم و خوشحال بی بید و هیچوقت ورزش فراموشه نوکونید . مخصوصن آمی جوانان ، کی ورزش اوشانه قوی و رشید بار آوره . اوشانی کی طرفداره ورزشیدبو آتید بازیانه قاشا کونید ، خودشانم خوشانه سلامتی ره بیشتر ورزش بوکونید .

بیس بیسه دو سال پیش، او وختان کی هف هس ساله بوم آداستان مره تفاق دکفته .  
ایتا پاییز شب بویو ماه تمام، مونتها ماه شوروع بوگوده بو به گیفتن کی در اصطلاح اونه خوسوف گیدی . خاب پاییزه روزان کوتا بو، شبان بولند . اوله غوروب هوا تاریکه بوستی یو ماه بیرون آمویی، اوشبه من کوچه سر جغلانه امره بازی کودان دو بوم کی ایتا جه اوزا کان بوگوفته :  
ماهه بیدینید چو تو بو بوسته .

نیگا بوکودم بیدم ای چی سورخه - سیاه ماه رویه بیگفته داره . من کی قبلن اجور چی نیده بوم، ماتازه ماهه نیگا کودیم . جه شوما چی پنهان یساواش یاواش مَره ترسا گیفتن دو بو . ایچه اوشتتر چن تا پيله آدم جما بوستید ماهه نیگا کودید و با هم ایچی ایچی گوفتید .  
ایتا پیر مردا که آشانه میان نیشان بو کودم و بوشوم اونه ورجا . انه شلواره پره فاکشم . پیر مردای واگردست بیدنه کیسه . هاتو کی اونه چوم به می چوم دکفته، واپورسه : چیه زای، چی خوابی؟ می شلوارا چره فاکشی؟  
منم کی خیلی میل داشتیم بفامم داستان از چی قراره، دفاتن واورسم : ماهه چی بیگفته؟  
پیر مردای بوگوفته : اهان زای، ماهه چی بیگفته!

ایچه بسام، مره کی هیچی حالی نوبوسته

بو، هنده، واپورسم : ماهه چی بیگفته؟

- تره کی بوگوفتم زای، ماهه چی بیگفته .  
بیدم اجور نیبه، به طرفه خانه راه دکفتم، کوچه وسط ایتا زنا که بیدم، اونم آسمانه نیگا کودی . می دیله میان بوگوفتم، آهه آخانم حتما می جوابه دیهه . دو خادم : خانم، ماهه چی بیگفته؟  
- آها پسر جان، ماهه چی بیگفته .

## ماهه چی بیگفته

احمد سواررخش

خودا یا انم کی مره هو جور جواب دیهه!  
هنده واپورسم ماهه چی بیگفته؟  
- تره کی بوگوفتم زای، چی بیگفته ده .  
بغض می گولی به فیشار باورده بو، توند به طرفه خانه بودوستم . حیاطه میان می ماره بیدم کی آسمانه نیگا کودی . تا اونه در او حالت بیدم، می بغض بترکست، بوگوفتم : مار جان!

ماهه چی بیگفته؟

- ماهه چی بیگفته ده زای!

بوگوفتم : تونم کی مره اجور جواب دیهه هر کسه واپورسم ماهه چی بیگفته، می سئواله مره واگردانه . چره اتویی جواب دهیدی آخر می دیل بترکسته هیچکی ایتا جوابه دو روسته حیسابی مره نده .

هتو کی غرغرا دو بوم وارسوجه می چومان فوبوستی، می مار واگردست بوگوفت : اهان زای، الان بفامستم، گریه نوکون پسر جان، تره گم .

بازون می سره خوسینه سرفیشار بیدا بوگوفت : بیدین پسر جان، امان به خودمانه زبان ماه گرفتگی یه «چی» گیم، هنه وستی بوکی هر کسه واپورسه ای، اوشان خیال کودید کی تو حتمن دانی کی ماه گرفتگی یه «چی» گیدی . اوشانه منظورآن نوبو کی تره اذیت بوکونید .

وختی انه پیشناوستم، خیال کونی ایتا پيله عقده از می دیله سراوساده بو بوسته، الان کی نزدیکه بیس سال جه او ماجرا گودره، هر وخت کی ماهه آسمانه میان دینم مخصوصن وختی کی بیگیره، یاده خودمه کوچیکی یو آداستان دکفم کی چو تویه، گاهی وختان آدمه سئوال هونه جوابم بیه!  
راستی اگر می مار می منظوره متوجه نوبوستی چی؟

بقیه از صفحه ۱۹

## تنوع لهجه در

به نظر می آید لهجه مرکزی رشت بخاطر تمرکز اداری، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی منطقه، کثرت متکلمان آن، انعطاف بافت دستوری، دارا بودن آثار ادبی فراوان و بطور کلی آشنایی عموم گیلانیان با آن مستعد ابغای نقش تاریخی خود بعنوان لهجه ادبی مشترک باشد. با این همه «گیله‌وا» برای ثبت و ضبط واژگان لهجه‌های مختلف گیلکی از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد بلکه به آن‌ها میدان می‌دهد تا در عمل و طول کار توانمندی‌های خود را نشان داده مشترکاً چهار چوب یک لهجه ادبی مشترک را برپا دارند.

## نیزار

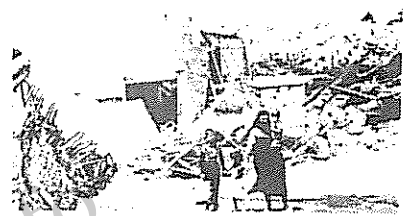
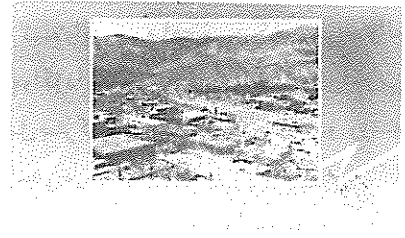
بقیه از صفحه ۲۹

سفرنامه موسیو، ب. نیکیتین «به ترجمه علیمحمد فرهوشی (مترجم همایون) آمده است. وی در جانی از کتاب (ص ۱۶۰) ضمن شرح فعالیت‌های سیاسی اش در گیلان وقتی از مطالعات غیر دیپلوماتیک خود صحبت می‌دارد مینویسد:  
«... اما لازم بود که بغیر از این اطلاعات که در مشاغل روزانه برای من حاصل میشد مطالعات دیگری هم بکنم: ابتدا باین فکر افتادم که طریقه حرف زدن گیلکی را یاد بگیرم زیرا که دهقانان گیلان مخصوصاً زنان آنها بجز زبان گیلک زبا، دیگری نمیدانند. شنیده بودم که مجموعه اشعاری بزبان گیلکی است که نامش نیزار است ولی نسخه

آن منحصر بفرد بود و بنا بر روایتی درویشی این کتاب خطی را که در امامزاده‌ای بوده ربوده است و نظر باینکه نوشته‌ای بدست من نیافتاد بر آن شدم که اشعاری را از کسانی که خوش لهجه بودند شنیده و یادداشت نمایم...»

بسیاری از این درویش، عاملین بومی یا غیر بومی دلان یهودی بودند که کتب خطی، اشیاء زیر خاکی و آثار عتیقه را به خارج از کشور انتقال داده‌اند. اگر دیوان پیرشرفشاه بعد از ۷۰۰ سال در بخارست پایتخت رومانی پیدا شد، بعید نیست «نیزار» نیز روزگاری سر از یکی از کتابخانه‌های دیگر جهان درآورد.

## پوستر جدیدی از زلزله گیلان



به مناسبت دومین سالگرد فاجعه ویرانگر

زلزله ۳۱ خرداد ۶۹ گیلان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان با همکاری استانداری گیلان دست به چاپ و انتشار پوستر جدیدی به ابعاد ۵۰x۷۰ در چهاررنگ زد. طرح و اجرای این پوستر از گرافیس هنرمند فرید سکاچایی است.

اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان سال گذشته نیز به مناسبت اولین سالگرد زلزله بانی انتشار دو کتاب به نامهای زلزله گیلان به روایت مطبوعات و آوارگی خاک (مجموعه اشعار سروده شده در رثای این فاجعه) شده بود. این گونه اقدامات اداره ارشاد ماندنی و قابل تقدیر است.

## دکترای افتخاری برای پژوهشگر گیلانی

علی عبدلی شاعر، نویسنده و محقق گیلانی ماه گذشته همراه هیئتی از شاعران و نویسندگان شهرستان تالش به دعوت برگزارکنندگان کنفرانس شناخت قوم، فرهنگ و زبان تالش عازم باکو شد. این کنفرانس به مدت ۴ روز در پایتخت جمهوری آذربایجان

برگزار گردید و در آن عده‌ای از تالش‌شناسان دو سوی مرز شرکت داشتند.

بانیان این کنفرانس، علی عبدلی را به پاس خدمات شایسته فرهنگی که در زمینه شناخت قوم و جامعه تالش انجام داده است به اعطای درجه دکترای افتخاری مفتخر کردند.

جای خرسندی است که محققان و پژوهشگران در زمان حیات خود قدر بینند و از سوی مسئولان فرهنگی کشور، جامعه و مردم خود مورد تقدیر واقع گردند. نکته شایان توجه این که تالش‌شناسی بخشی از گیلان‌شناسی است و حق آن بود که دانشگاه گیلان پیش از این اقدام بجای کشور همسایه، خود دست به این امر مهم می‌زد و گوشه چشمی به پژوهشگران سرزمین خود میداشت.

موقفیت جدید آقای علی عبدلی را به ایشان و تمامی نویسندگان و پژوهشگران گیلانی صمیمانه تبریک می‌گوئیم.



## چهار ترانه گیلکی

در ماههای آتی شاهد پخش چهار ترانه جدید گیلکی از شبکه صدا و سیما می‌شویم. این چهار ترانه که به نامهای (عبدو - گیله مردم پالوانم - پوشتین - سرخه اناردارپا) و از ساخته‌های آهنگسازان گیلانی، احمد علی راغب، غلامرضا امانی و کاسعلی اکبرپور می‌باشد سروده نویسنده و شاعر گیلکی سرتیمور گورگین است.

«عبدو» ملقب به «گاجا ماخوس» مردی بود که زندگی شورانگیزی داشت، او که تا حدود ۲۰ سال پیش در حاشیه مرداب انزلی و دریا کناران زندگی می‌کرد از قهرمانان محلی آن سامان بحساب می‌آمد. عبود (عبدالله) مردی بود ماهیگیر که در تلاش معاش هر روز با

امواج دریا پنجه در پنجه داشت. روزی زن جوانش را دریا در کام کشید و او که بغایت عاشق همسرش بود از آن روز سربه شوریدگی گذاشت. مدتها غیبت زد و همه گمان کردند که در دریا غرق شده است ولی بعد دریافتند که روز و شبش را در «گاجامه» ای قایق ماهیگیری خود بر روی آب می‌گذراند.

عبدو در محاوره با آدمها آنچه بر لب می‌آورد کلامی حزن‌انگیز و لبریز از درد و غم و نزدیک به شعر بود. شعرهایش بر زبانها افتاد و به مرد هزار ترانه معروف گردید. ماهیگیران بهنگام دریازدن اشعار او را بلندبلند می‌خواندند و در بیم و امید به صید می‌پرداختند. این ترانه قبل از انقلاب با صدای هنرمند معروف ناصر مسعودی اجرا شده بود. اینک با پرداختی دیگر که نگرشی جدید به طبیعت و زندگی دارد با صدای هنرمند دیگری اجرا می‌شود.

ترانه دوم چنانچه از اسمش برمی‌آید درباره عملیات پهلوانی و کشتی گیله‌مردی است که ضمن شرح صحنه‌های آن از اصطلاحات ویژه این نوع کشتی نیز استفاده شده است. ترانه بر رویهم از شور زندگی و مبارزه با سختی دم می‌زند.

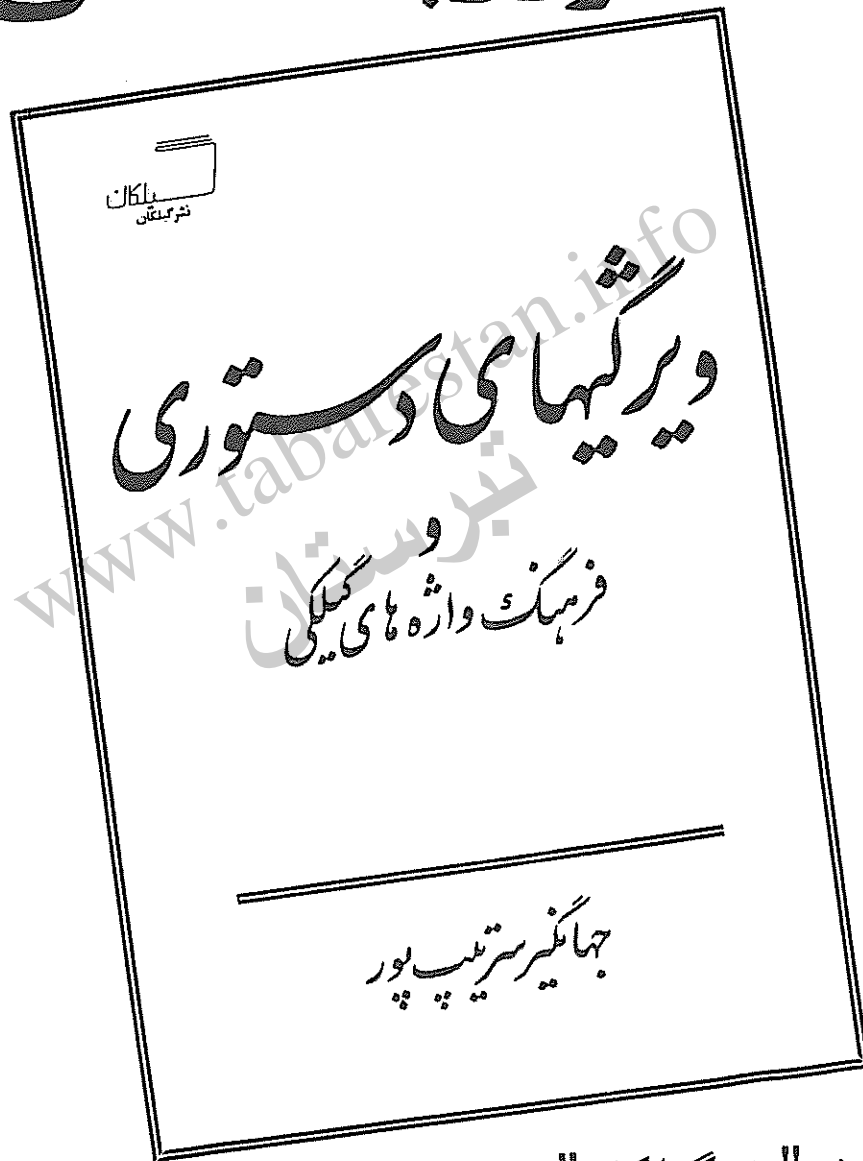
«پوشتین» سرگذشت دو برادر دهقان است که پا به پای هم می‌کوبند و با امید به آینده مزارع خود را می‌کارند و در تمام زندگی پشتیبان یکدیگرند.

ترانه چهارم به باوری عمومی اشاره دارد: به اعتقاد مردم بعد از سر آمدن فصل هر میوه و چیدن آن از درخت گاهی میوه‌ای لابلای شاخه‌های درخت دور از دید و دست باقیمانده. کشاورزان و باغداران معتقدند که این تنها میوه مانده بر درخت حافظ و نگهبان آن درخت خواهد بود و موجب برکت محصول در سال آینده است. سرخه اناردارپا اشاره به این باور عامیانه دارد.

هر چهار ترانه با صدای گرم حسین مظفری اجرا می‌شود.

گیلکان منتشر کرده است:

# اولین کتاب دستور زبان گیلکی



فایندگی فروش "نشر گیلکان" در تهران:

کتابفروشیهای روبروی دانشگاه تهران:

طهوری - سپهر - توس - خوارزمی - سحر - رز

گیلکان

رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵

## خوشنویسان گیلان

کریم مولوردیخانی



کریم مولوردیخانی متولد ۱۳۲۹ رشت است در سال ۱۳۴۹ وارد دانشگاه تربیت معلم تهران شد و در رشته زبان و ادبیات فارسی به تحصیل پرداخت و اینک دبیر دبیرستانهای رشت و مدرس زبان فارسی است. فعالیت ادبی را از دوره دبیرستان شروع کرد. به دو زبان گیلکی و فارسی شعر می سراید. برخی از اشعار گیلکی او در روزنامه گیلکی زبان دامون چاپ شده است.

مولوردیخانی هنر خوشنویسی را از سال ۱۳۴۳ نزد دبیر خوشنویسی خود استاد محمد (فرید) ملک مطیعی آغاز کرد. پس آنگاه از محضر استادانی چون یوسف عطفوت شمس، محمد علی امیر میرزایی رودسری و غلامحسین امیرخانو، در نستعلیق و شادروان بهزاد شاکری کرمانشاهی و یدالله کابلی خوانساری (در شکسته نستعلیق) سود جست. در خطوط ثلث و نسخ نیز از آثار استادانی چون هاشم محمد بغدادی، حامد آلامدی، حاج احمد معصومی زنجانی و حبیب الله فضایی و میرزایی رودسری بهره گرفت.

چند تالیف و تصنیف دارد که هنوز موفق به چاپشان نشده است از جمله: احوال و آثار خوشنویسان گیلان "از سده چهارم تا امروز" - نقد شعر گیلکی - کوتاه بیست و پنجزاری (دفتر شعرهای گیلکی) و چند اثر دیگر در زمینه ادبیات فارسی.

تخلص شعر مولوردیخانی "مولا" و نام هنری ایشان "سینی" است.

## درده دیل ...

سرزمینه من پابنا یو خوبنه یا قائمه کوده،  
تومامه آداب و رسومه آ سرزمین پوشته رو بو بو.  
زبانه گیلکی دسه پادوسته بو بو. ایوار نیوای  
ساعت دو ساعت در روز اونه امرابر نامه بنید.  
فارسی گب زننه مرایا اونه تبلیغ کودنه امر  
خوشانه دو تابل چوکه گیلکی گوله سر بناید و  
به فقوس باوردیدی تا گیلکانه نیجگره  
صدامیکسه گوش فانرسه. به هه خاطره کی  
أرحمتی به خود اوندی یعنی زبانه گیلکی به  
دورشین کولکه دکفته یو گیلکه زاکان گیلکی  
نانیدی.

بس چی بختر کی از وجوده گیلانه نویسندان  
استفاده بو کونیم. چون فقط گیلانه قلم بدستان  
تانیدی آ زبانه دورشین با مو کولکه دکفته  
توشکه یا نه واکونید:

«خوانیم چه دانشگاه آمان جملگی»

«کی تدریس بیبه دانسه گیلکی»

\*\*\*

شیمی سره ویشتربدرد ناورم. اگر اوستاد  
خودش آپیله مراسمه میان بیسایب حتماً  
خوستارانا، پبله گوده شاگردانه کی امجلسه با  
شکویه گردائن دریدی سفارش کودی کی اگر  
واقن مرادوس داریدی و اگیلانم دوس بدارید،  
می زبانم وادوس بدارید:

۱- دانشگاه دورون و اگیلکی یم درس بدا  
به یو اونه ره اینا کرسی چاکوده به.

۲- رادیو - تیلیویزیون زبانه گیلکی یا  
ترویج بو کونه.

۳- موردابه انزلی ره فکری بو کونید چون  
آسورداب آمی مملکته ثروته. دانشگاه یه گیلان  
تانه اینا پبله طرح اونه ره انگاره بیگیره یو  
دولته جه بخایه تا اونه ایجرا بو کونه.

والسلام

## مرگ خایی بوشو...

ایرانه میان مثلی ایسه معروف کی گه:  
مرگ خایی بوشو گیلان (= مرگ میخواهی برو  
گیلان). حله چره گیلان؟ لاید دلیل داره.

\*\*\*

اتا گیلانه میان، مثلی نها کی گیدی مرگ  
خایی بوشو گریاسده. گریاسده ای تادیها ته  
لولمانه جه، ۳/۵ کیلومتری کوچصفهان. حله  
چره گریاسده؟ اونم دلیل داره.

\*\*\*

ولی وختی شی گریاسده، دینی او یانی  
مثلی دابه کی گه: مرگ خایی بوشو جانکبر.  
جانکبر ایته محلی ایسه گریاسده کنار گوشان.  
حله چره جانکبر؟ لاید اونم دلیل داره.

\*\*\*

اما چی دلیلی داره کی امثله گیدی؟ دو تاروايته:

۱- معروفه کی گیلانه میان مورده به خیلی  
تجلیل کونیدی و اونه ره خیلی مراسم گیریدی.  
سببم و هفتم و چهلم و سالانه کی هیچ، پنجم و نهم  
نی گیریدی. مراسمه نهمه اگر چی نیده نیم ولی  
هنوز سیاهکل و اونه دوره بر پنجمه ره مراسمی  
دابه. شاید هه وسه به کی ویشتره دیها تانه میان  
بعضی سیدان و آدما نه خدمتگزار وختی میریدی  
اوشانه ره مقبره یو جاجیگا چاکونید و تا مرتبه به  
بقعه زیارتگا پیلا کونیدی.

۲- گیلان پیشانه ره کاملن جنگل بویو  
پورپوره ره سله و مورداب داشتی، پشه مالازیا  
فراوان بو، بهداشت و درمان کی نتابو خیلی زود  
کسانی کی جه عراقات گیلان امونید مریضه  
علیله بوستید و مردیدی. هه وسه ا ضربه مثل  
داب بو بوسته.

شیمه نظر چیه؟ شوما چی بیشتاوستیدی؟  
شوما نی اگر داستانی دانیدی جقرزا دو تا کی  
شرح بدائیم امره بینوسید تا شیمه نامه مره چاپ  
بو کونیم.

# فیضانِ جمعی سرافراز کی پہلا جلد

بہارِ جمعی "مجموعہ" کے تحت  
پہلا جلد

www.tabarestan.info  
پہلا جلد  
جمعی سرافراز کی پہلا جلد  
پہلا جلد

# گیله‌وا



زنده بمانی مار، مویبارك بیه تره کار، برکت بو کونه تی بیج اودار اودار